تاریخ زندگی و مبارزه سیاسی

سید جمال الدین افغانی



نوشته: محمد ابوریه

ترجمه: رضوان قل (تمنا)

تاریخ زندگی و مبارزه سیاسی

سید جمال الدین افغانی

نوشته: محمد ابوریه

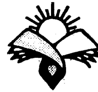
ترجمه: رضوان قل (تمنا)







مؤسسه انتشارات الازهر



شناسنامه کتاب

تاریخ زندگی و مبارزه سیاسی

سید جمال الدین افغانی

نوشته: محمد ابوریه

ترجمه: رضوان گل ([illegible])

ویرایش: محمد عبد[illegible] صمیمی

تیراژ: [illegible] جلد

سال چاپ: پائیز ۱۳۸۲

نشر و طبع: مؤسسه انتشارات ازهر

آدرس: قصه خوانی-پست بکس ۴۶۳ پشاور

تیلفون: ۲۵۶۴۴۱۴-۰۹۱

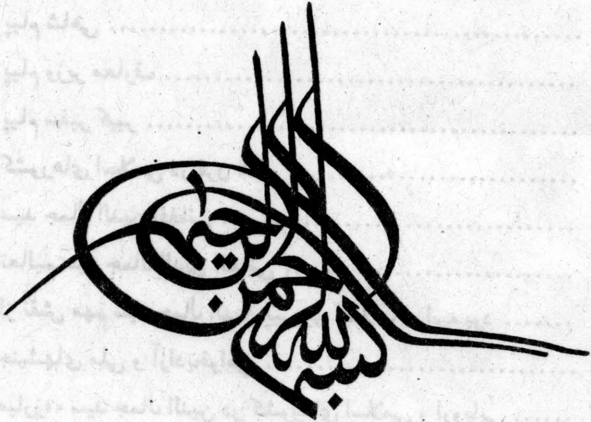
alazharco@homtilal.com



«ای مردم!

شما به عادت استعمارگران آشنایی ندارید؛ اگر به زور و قدرت خود بر آنان غلبه حاصل نمودید زود ترک سنگر میکنند و اگر بگذارید مکارانه جای پایی برای خود خالی نمایند و شما را مصروف نگهدارند، بدانید که قرن های متمادی دیگر زیردستان آنها ذلیل و حقیر باقی خواهید ماند.»

(جمال الدین افغانی)


بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

عنوان **صفحه**

فهرست

عنوان **صفحه**

فهرست

عنوان **صفحه**

مقدمهء مترجم:

کشور تاریخی ما افغانستان که روزگاری مهد آریانای کبیر، سلاطین نامور و شاهد مدنیتهای بزرگی بود در آغاز و میانه های قرن ۱۹ با تاخت و تاز بیگانگان آن عظمت تاریخی و باستانی خود را از دست داده بود. استعمارگران پا پنجه های قوی و خونین خود گلوی مردم کشورهای آسیایی و افریقایی را سخت فشرده بودند. فرانسه در الجزایر، روسیه در قفقاز و آسیای میانه و انگلیس هم در سراسر قارهء هند و قسماً به افغانستان فرمان میراند.

مخصوصاً شرق که مهد مدنیتهای درخشان و جاویدان بود برای کشورهای غربی غنیمت خوبی بشمار می آمد.

سلاطین مستبد بقای خود را در آن میدیدند که مردم در مرتبهء نهایت ذلت و خواری زندگی نمایند. در چنین فرصت خورشید رخشانی از تاریکترین افق زندگانی مشرق زمین طلوع کرد که در فروغ تابناك آن همه توانستند به ارزش معنوی حیات خود و اطرافیان خود وقوف حاصل کنند. و آن ستارهء عبقریت سیّد جمال الدین حسینی افغانی بود که از کرانه های شرقی آسمان افغانستان تلألؤ نموده و در مدار خاصی به حرکت افتاد.

افغانستان در قطار ملل دیگر خاور زمین آنروز با یك سلسلهء فاجعه های اجتماعی و بحران مالی و اقتصادی و مظالم بیحد و حصر مواجه بود. نگاهء میکروسکوپی و ژرف بین آن حکیم دانشمند درتشخیص اوضاع اجتماعی و سیاسی مؤثر افتاد و دید آنچه را که دیگران نمی توانستند ببینند و شنید ناله های جانسوزی را که از اعماق قلب مردمان بیسر و سامان شرق بالا میشد. او دشمن تقلید بیجا بود و دشمن عناصری بود که بنام روحانی و خادمان دین بین مردم نفوذ کرده و آن را وسیله برای تدارك اغراض دنیوی و تحصیل مال و جاه و اعتبارات بی ارزش ساخته بودند.

سید پیش پدر به تعلیم نشست؛ با ذهن وقّاد و قریحه تندیکه داشت نزد اساتیذ آن عصر که هر یك آیات روزگار خود بودند در افغانستان و خارج از آن به تکمیل علوم پرداخت. افغانستان و قبایل سرحدی از آغاز قرن ۱۹ تا روزگار سیّد بحیث یك کانون علمی بشمار میرفت. مردم جهت آموختن علوم، حکمت و فلسفه از همه جا و سرزمینهای اسلامی آنجا رو می آوردند؛ خاصتاً دیار مذکور در فلسفه و منطق و علم کلام مرجع خاص و عام قرار گرفته بود.

شیخ جونفوری، میر زاهد هروی، ملا محب الله بهاری، قاضی مبارك، مولوی حبیب الله قندهاری، قاضی بشد کنری، حافظ دراز پیشاوری و مجاهد بزرگ نجم الدین «رح» ملا سنبت و ملا فیروز همه را در کنف خود پرورده بود که پنج تن اخیرالذکر از معاصرین سیّد بشمار می روند.

سید افغانی «رح» ۱۸ ساله بود که در علوم معقول و منقول ید طولایی حاصل کرد، چندانکه سرآمد روزگار خود در آندو رشتهء علوم گردید.

نابغه افغانی چون دید که علم و دین در معرض زوال قرار دارد بناءً تأکید نمود تا مردم شرق خاصتاً مسلمانان دانشی را فرا گیرند تا نوامیس مقدس ملی و مذهبی با آن حمایه شده و افتخارات ملی و استقلال سیاسی توسط آن حاصل گردد. همچنان سیّد بملاحظه داشت چون مبانی اسلام را یك تعداد مسایل خرافی و بی بنیاد روپوش نموده و بیم آن میرفت تا مردم بیراه و گمراه شوند بناءً سعی کرد تا تجدید نظرهای در آن صورت گیرد. همان بود با اندیشهء رسا و نیرومند و تفکر قوی و ضمیر روشن درین مهام بزرگ کمر بست. از محیط خودی بیرون رفت و در بند حدودی نشد. گام فراتر نهاد و تبلیغات خود را درین شهر و آن شهر، ایندیار و آندیار آغاز کرد. از اینکه افغانستان، هند، ایران، ترکیه، حجاز و مصر در مدت (۲۰) سال در خط سیر مجادله و مبارزهء او قرار داشت با بسیاری از مردمان آنجا آشنا شد؛ حتی که بعضی از رهبران حکومات آنجاها ویرا استقبال میکردند. وی هر جا که قدم میگذاشت تخم انقلاب و جنبشهای ملی را آنجا بذر میکرد. انقلاب کشورهای

عربی و سایر بلاد را که سبب سقوط حکومتهای مطلق العنان آن سرزمینها گردید و دست تسلط استعمارگران غرب را از آن کوتاه ساخت، نمیتوان دور از مساعی جمیلهء سیّد مرحوم دانست و از شهامت و احساسات پاك و شجاعت او بود که فعالیتهای خصومت گرانه انگلیس و فرانس را با یاران فداکار خود حتی در مرکز کشور شان تقبیح میکرد، بی آنکه از دشمنی و حیله های آنان اندیشمند بوده باشد.

سید تا اواخر زندگی خود و در دورانیکه پشت میله های زندان قرار داشت و تا مادام که توسط گماشتگان سلطان عبدالحمید بطرف مرگ سوق میگردید، از تبلیغات و مبارزات دست بر نداشت و دم فرو نه بست. ولی باوجود این مبارزه های پایدار به آرمانهای دیرین خود نایل نگردید.

از وفات آن نابغهء دوران که تا کنون بیش از یك سده میگذرد می بینیم تحول سریعی در جهان سیاست و اوضاع اجتماعی جهان و من جمله شرق بوقوع پیوسته و تعلیمات عالی سیّد هم براي ادارهء جامعه ها و هم برای توحید عالم اسلام در اکثر کشورها بحیث یك اساس علمی تلقی میشود.

مارتین لوتر و کارلایل سیّد را یك زاهد دلاور میخوانند. رنان فیلسوف شهیر معاصر سید، لوثروب، بلانت و مستشرقین دیگر او را پیشاهنگ آزادیخواهان و انقلابیون در مشرق میشناسند؛ اما مقام او از این پایگاه ها هم بالاتر میباشد، زیرا زاهد را با اصلاح اوضاع اجتماعی چه کار؟ و آزادیخواهان را در تجدید دین چه نسبت!؟

خطابه های آتشین سیّد که دلها را چون موم نرم میکرد در شرق و غرب شنوندهء بیشماری داشت؛ و گاهی هم سبب آشفتگی معاندین و حاسدین او چون تحسین آفندی و ابی هدی صیادی و امثال آن میگشت. سیّد کتاب زنده بود، چون زندگی او جنبهء عملی داشت او موقع نیافت رَشَحات افکار خود را در صحیفهء کاغذ بریزد. باز هم با محدودیت فرصت این نابغه توانست مقالات و مکتوبات زیادی بنویسد و تصانیف متعددی را بیادگار گذارد.

او بقول علامه سلجوقی سقراط زمان خود بود. طوریکه شاگردان سقراط (ارسطو و افلاطون) نظریات استاد دانشمند خود، حکیم یونانی را تلفیق و ترتیب کردند. تلامیذ سیّد هم بجمع وتنظیم آثار ارزشمند استاد خود (سید) پرداختند که امروز خط مشی رهبران ملی وسیاسیون مبارز شرق را تشکیل میدهد.

سید تتمة البیان فی تاریخ افغان، عروة الوثقی، رساله، ضیاء الخافقین، مباحثات با رنان را در توافق اسلام و هکذا الرد علی الدهریین و قضا و قدر را بزبان عربی نوشت و مقالات جمالیه و رساله، رد نیچریه و فلسفه، شهادت حضرت امام حسین سیّد الشهداء را بفارسی املاء نمود. از وی مکتوبات مختلفی نیز بزبان عربی، فارسی، انگلیسی وجود دارد که هر یك در بلاغت، فصاحت، ایجاز کلام و قوت بیان مظهر قدرت و خلاقیت او در قلمرو تحریر میباشد؛ و اثرهای نفیس او قابل بوسیدن است.

در ذکر محامد او داستانهایی از دیگران وجود دارد که من بیش از (۲۶) تن از نویسندگان چیره دست جهان را بشمول علامه اقبال لاهوری می شناسم که شرحی درباره، مبارزات سیاسی، اجتماعی، مقام علمی و نبوغ آن نابغه و ودیعه، روزگار نوشته اند. نابغه ایکه زنده رود «علامه اقبال» در جاویدنامه، خود درباره، او چنین اظهار عقیده میکند:

از کجا می آید آواز اذان؟

گفت رومـــی این مقام اولیاست — آشنا این خاکدان با خاك ماست

زائـــران این مقـــام ارجمـــند — پاك مـــردان از مقـامـــات بلند

پاك مردان چون فضیل بـوسعید — عـــارفـــان مثل جـنید وبایـزید

زنده رود، پیش میرود می بیند که:

رفتم و دیـدم دو مـرد اندر قیام مقـتدی تاتـار و افغـانی امام

پیر رومی آندو را به زنده رود معرفی میکند و میگوید:

گفت: مشرق زین دو کس بهتر نزاد
ناخــن شان عقده هــای مـا کشاد
سیــد الســادات مــولینا جمـال
زنــده از گفــتار او سنگ و سفــال
تــرك ســالار آن حلیم دردمـند
فکــر او مـــثل مقــام او بلــند
با چنین مردان دو رکعت طاعت است
ورنه آن کـاریکه مـزدش جنت است

پیش می رود و بنماز شامل میشود:

قــرأت آن پیر مــرد سختکــوش
ســورهء والنجـم و آن دشت خموش
قـرأتــی کنروی خلیـل آید بوجـد
روح پـاك جـبرئیل آیـد بوجـد
دل ازو در سیــنه گـردد ناصــبور
شــور الا اللّــه خـیزد از قـــبور
اضــطراب شعلـه بخـشد دود را
ســوز هستــی مـــیدهـد داؤد را
آشکـارا هـر غــیاب از قـــرأتش
بیحجــاب ام الکــتاب از قــرأتش

من زجا برخاستم بعد از نماز
دست او بوسیدم از راهء نیاز
گفت رومی ذرهء گر دون نورد
در دل او یك جهان سوز و درد
چشم جز بر خویشتن نکشاده ای
دل بکس نادادهء آزادهء ای
تند سیر اندر فراخنای وجود
من زشوخی گویم او را زنده رود

اصلیت و ملیت سید :

راجع به زادگاه سیّد و اینکه او از کدام قوم و تبار افغانستان است نقل قولهای مختلفی وجود دارد. بعضی ها او را از ایران، عده یی هم از افغانستان میدانند. هر یك دلایلی باین مطلب ارائه میکند؛ ولی مستندترین اقوالی که جمهور محققان در آن اتفاق دارند اینست که سیّد جمال الدین افغانی الاصل است و در اسعد آباد کنر تولد یافته نه در اسدآباد ایران.

چنانچه محمود ابوریه نویسندهء مصری در کتاب «صیحة جمال الدین افغانی» مینویسد (۱):

«تاریخ معاصر بازتاب این مسئله است که سیّد جمال الدین دارای عم زاده یی بنام (حسین پاچا) میباشد و از اکابر شخصیت های افغانستان است. حسین پاچا همواره سیّد را ملامت میکرده که او راه و رسم نیاکان خود را فراموش کرده که با شمشیر جهاد میکردند و او با خنجر قلم مبارزه میکند.

---

۱ - کتاب صیحة جمال الدین افغانی ص ۱۵، تألیف: ابوریه.

همچنان سیّد عباس پاچا که از رجال نامور افغانستان میباشد از عموزاده های سیّد بشمار رفته و با سیّد شمس الدین مجروح - که در کابینهء حکومت وقت بحیث وزیر عدلیه کار میکرد - قرابت قومی دارد. و تعداد زیادی از وزراء و سفراء و شخصیت های دولتی باین خانواده منسوب میباشند.
اما میرزا لطف الله - که خود را عم زادهء سیّد جمال الدین میخواند - مطالب نادرستی دربارهء سیّد نشر کرده و گفته است:

«سید جمال الدین طوریکه بعضی ارباب قلم نوشته، نه سیّد است و نه از تبار افغان، بلکه یك مرد شیعه و ایرانی میباشد.»

ولی با رد قول سَخیف این مرد هوش رفته از زبان خود سیّد می نویسم که سیّد دربارهء اصالت خود که افغانی الاصل است کراراً یادآوری نموده و همچنان استاد عبدالحمید رافعی از زبان خود سیّد قول نقل میکند:

«من به ترك زادگاه خود افغانستان ناچار گردیدم. حوادث زمان و اغراض سیاسی مرا بازیچهء دست خود قرار داده است.»

سید جمال الدین پیشوای بزرگ برای جهان اسلام بود و بالاتر از سطح تسنن و تشیّع قرار داشت. مردم جهان را از هر قاره و اقلیمی که بود دوست داشت و فرقی را بین مردم شرق، عرب، عجم، افغان، ترك، ایران و هند نمیگذاشت؛ همه برادران او بودند. بناءً جایی باقی نمی ماند که امثال میرزا لطف الله از افغانی و سنی بودن سیّد انکار کنند.

همچنان سیّد در کتاب خود (تتمة البیان فی تاریخ افغان) از اصلیت و جنسیت خود مینویسد که مسلماً بزرگترین وقویترین سندی میباشد که احساسات وعواطف او را نسبت بمردم و وطنش همچنان افغانی بودن او را نشان میدهد.

چون یاد بود از نوابغ و شخصیتها که سبب افتخارات کشور شان و جهانیان هستند مایهء حقشناسی از خدمات بینظیر آنان محسوب میشود و هم وسیلهء تشویق بنسل های جدید در ایفای مسؤلیت های خطیر ومهم آینده های

شان می گردد. بناءً بنده خواستم با ترجمهء این اثر - که طبعاً مطالعهء آن برای هر فرزند افغان مهم میباشد - خدمتی را باین هموطن بزرگ قدر انجام دهم.

اصل این کتاب را از کتابخانهء وزارت معارف بدست آوردم؛ دیدم جالبترین و نفیس ترین اثریست که تا کنون در معرفی این نابغهء زمان دیده ام. کتاب متذکره که (تاریخ زندگی و مبارزهء سیاسی جمال الدین) نام دارد، بقلم نویسندهء مشهور مصری ابوریه نوشته شده و تألیف گردیده و محققین دیگری هم به آن سهم گرفته اند. مطالعهء کتاب مرا مجذوب ساخت؛ ماهء مبارک رمضان بود، با شوق و علاقهء زیادی به ترجمهء آن اقدام کردم و در خلال کمتر از یك ماه ترجمه نموده، دست نویس آن را تکمیل کرده و بحیث یك ودیعهء گرانبها بهمکاری دوست مرحوم خود عبدالله (رؤفی) عضوء مسلکی مدیریت مجلهء عرفان به ریاست تألیف و ترجمهء وزارت معارف پیشکش نمودم. ریاست موصوف بهر ملاحظه یی که بود بعد از گذشتن دو هفته، از چاپ این اثر معذرت خواست و هم نامهء رسمی بمن مسترد کرد. درحالیکه قانوناً مانعی در چاپ اثر متذکره وجود نداشت و حتی چاپ و نشر آن یك ضرورت فرهنگی بود.

دربارهء معرفی سیمای فیلسوف نامدار شرق تا جائیکه معلومات گرفته ام، چندین کتاب به زبان عربی نوشته شده که معدودی از آنها ترجمه گردیده است، لاکن آنهمه تعریفات در مقابل خدماتی که حکیم عالی کلام در نجات شرق و ملتهای محکوم آن انجام داده خیلی ناچیز میباشد. خدای را سپاسگزارم که باین بندهء بی بضاعت توفیق بخشید تا با تقدیم ترجمهء این اثر بی بها دینی را که از هموطن عالی قدر و بلند مرتبه بعهدهء خود داشتم اداء نمودم.

نعم المولی و نعم النصیر

«تمنا»

کابل، ۲۰ سرطان، ۱۳۷۹ ش

مقدمهء مؤلف:

روزگاری خاور زمین بشمول ممالك اسلامی مهبط انوار فضایل و محل هدایت بود و نور آن بهر سرزمینی پرتو افگنی داشت و هدایت خود را بهر دسته و طوایفی نشر میکرد. قرن های بدان سان گذشت؛ سرانجام ویرا حوادث و خرابیها فرا گرفت و اهل آن بمشکلات و سختی ها اندر شدند. روشنایی آن رو به خاموشی گذاشت کمتر اهتمام و غمخواری از حال وی بعمل آمد. اروپائیها به او مسلط شدند و سرانجام بین شان غنیمت وار تقسیم گشت. آنها بنام خدمت خیانت میکردند و بلطایف الحیل آنچه از ثروت و ذخایر درین کشورها وجود داشت و یا در سینهء او مدفون بود بغارت بردند تا آنجا سرزمین مذکور تا حوالی قرن ۱۸ در ردیف پسمانده ترین ممالك جهان قرار گرفت و بوضع اسف انگیزی مواجه گشت.

چنانچه پیشوایان دیگری در نیمهء قرن ۱۹ بهند، تونس و ترکیه عرض وجود کردند که مایهء امید در جنبشهای ملی و استقلال طلبانه درین کشورها بود مع الأسف چون تاکتیك مبارزات رهبران این ممالك ناهمگون بود بناءً مبارزات ایشان در بدو امر مؤثر بملاحظه نمیرسید، ولی توطئه های که منجانب استعمارگران علیه مردم شرق اعمال میگردید سبب شد که: نیروها نضج گیرند و آهسته آهسته به اطراف خود جمع شوند و بصورت دسته جمعی علیه دشمن مشترك شان بمبارزه بپردازند.

متعاقب این حرکت آتش انقلاب آزادیخواهی در کشورهای الجزایر، هند، سودان و افغانستان شعله ور گردید که لهیب آن تا بسیاری از ممالك ادامه یافت. موجودیت هدف عالی مبارزه روحیه عالیتری را ضرورت داشت و کسی سزاوار این معنی بود که واقعاً حیات خود را در راهء حصول آن هدف به خطر

میانداخت. پروردگار عالم در شرق سیّد جمال الدین افغانی را سزاوار این معنی شناخته و ویرا از میان مردم محروم و مظلوم برانگیخت تا این رسالت را بخوبی به انجام برساند. او از جا برخاست و بخود تکان داد و چون تکاوران ماهریکه درین راهء مخاطره آمیز گام بردارد قدم برداشت. خدا آن پیشوای بزرگ قدر را برگزید و او را به انعام عظیم دانش و حکمت و فضایل عالیهء انسانی و احسانهای بی پایان کمك فرمود.

سید جمال الدین در تمام کشورهای شرق به سفر پرداخت و اهداف خود را توضیحات داد. حتی تبلیغات معجزه آسای او تا ترکیه و روسیه دامن کشید. تبلیغات و تلقینات او بگروه معینی ارتباط نداشت. هرگاه اصلاحاتی هم در اثر مجاهدات او نصیب کشورها می گردید احساس عالی او را اقناع نمیکرد. او بین مصلحین جهان آنروز مقامی را داشت که پیامبر جلیل القدر اسلام حضرت محمد علیه افضل الصلواة و التحیّات میانهء سایر پیغمبران داشت.

سید مبارزات خویش را از کشوری آغاز کرد که از آب وهوای آن پرورش یافته بود. او مبارزات خود را تا ترکیه و مصر و ایران و بعدتر تا روسیه ادامه داد. هیچ کشوری باقی نماند تا آنجا سفر نکرد و اوضاع سیاسی و حالات اجتماعی آن را مطالعه ننمود وبا دانشمندان آنجا به مناظره و مباحثه نپرداخت.

سید با درك عمیق فلسفه تَدَیُّن و تمدن به عواقب امور با چشمان باز و حقیقت بین خود نگاه می نمود. راهی را جستجو داشت که دیدگان سایر مردم از دیدن آن عاجز بودند.

استاد محمد عبده پایهء علمی ومقام شامخ سیّد و ذکای او را به عبارت ذیل تفسیر و توجیه میکند:

«فکر تند و بصیرت کاملی را که خداوند بزرگ برای بندهء خود چون سیّد عنایت نموده مبالغه نیست که گفته شود بکمترین مردم جز پیامبران عطاء نکرده است. خداست که می بخشد بکسیکه میخواهد و این از مراحم ذات پاکست و او صاحب فضل بزرگ است.»

در سده هایی که دین در اثر تسلط استعمارگران، مظالم فرمانروایان و پیشوایان بیخبر، دستخوش فنا و نیستی مطلق شده بود، سیّد جمال الدین را میتوان احیا کنندهٔ دین و معرف مفاهیم آدمیت خواند.

سید که مورد احترام و علاقهٔ دانشمندان شرق هست طرف توجهٔ دانشمندان غرب نیز هست که کسی جز سیّد نتوانسته طرف تقدیر و تحسین آنان واقع شود. در شرح حال سید، طرز برخورد و اشکال مبارزهٔ او هر یك آثار جاویدانی از خود بیادگار گذاشته اند که خیلی ها جالب و خواندنیست و من که این مقدمه را مینویسم از نوشته هایی خوشه چینی کرده ام که نویسندگان بزرگ غرب آن را تهیه کرده اند.

لوثروب استوارد نویسندهٔ شهیر امریکایی می نویسد:

«سید جمال الدین از میانهٔ مسلمانان نخستین کسی است که خطر سلطهٔ غرب را در سرزمینهای شرقی و اسلامی متناسب بدیگران بیشتر احساس کرد و عواقب حسرتبار او را دقیقتر درك نمود. وی با تدبیر در روشنی خرد جمعی به تنهایی به مبارزه پرداخت و حیات خود را در راهٔ بیداری شعور مسلمین جهان وقف نمود.

سید بهر سرزمینی که گام میگذاشت نخست به بذر تخم جنبشهای فکری و ملی می پرداخت و بعد با مواظبت به تربیت آن اقدام میکرد تا مادام که به ثمر می نشست.»

لوثروب بعد از اینکه او را در انقلاب عرابیه دخیل میداند مینویسد:

«سید را هیچ حادثه مانند مداخلات بریتانیا در امور کشورها برآشفته و خشمگین نساخته بود.»

داکتر چارلز درحالیکه انقلاب عرابیه را باو نسبت میدهد مینویسد:

«مبارزات روشنگرانهء آن مرد عالیقدر در تمام شهرهای اسلامی راه یافت وانجمن هایی بوجود آمد. ازکشورهای اروپایی کمتر شهرها بود که ازآن جنبشها متأثر نشده باشد. افغانستان، ایران، ترکیه، مصر و هند بسهم خود در آن انجمن ها بهم پیوستند. سیّد یگانه شخصیتی بود که در ۱۸۹۱م علیه کشت تنباکو در فارس تبلیغات شدیدی را براه انداخت و تظاهراتی را بدنبال گذاشت طوریکه با وضع لایحهء تاریخی پنج اگست آتش آن شورش را خاموش ساخت.»

برناردمشیل میگوید:

«بهر سرزمین که سیّد جمال الدین قدم میگذاشت بدنبال آن هستهء انقلاب را پیریزی میکرد که چون دیگ میجوشید و مبالغه نیست اگر گفته شود در شرق بعد از این گامیکه در خنثی ساختن پلان های استعماری غرب برداشته میشود ریشهء آن همه از تعلیمات سیّد آب میخورد نه از دیگران.

سید ازمبارزات خود جز وحدت عالم اسلام کدام منظور دیگری نداشت.»

مستر بلانت مستشرق مشهور که او خود عضوء انقلاب عرابیه است مینویسد:

«در دو قرن اخیر بسیاری از اندیشمندان، ادباء و رهبران مذاهب در مصر و ترکیه ظهور کردند که نتوانستند قرآن را با روحیهء اقتضاءآت زمان توجیه و تفسیر کنند. نبوغ جمال الدین درین بود، هرگاه پشت میز خطابه، جا میگرفت بسیار سعی میکرد تا توجهء کشورهای اسلامی را بمسایلی معطوف کند که ضابطه های اصیل اسلامی را تشکیل میدهد. وی علاقه داشت مباحثی را در راهء ایقاظ و تربیت مسلمانان بمیان بکشد که با موازین علوم و فنون عصر منطبق باشد.

سید با اطلاعات عمیقی که در مفاهیم عالی قرآن و احادیث نبوی داشت میگفت:

«اگر احکام آندو دستورالعمل که در دسترس مسلمانان جهان قرار داده شده درست، نیکو تفسیر و تأویل شود، هرآئینه اسلام بقدرت و عظمت پیش خود نایل میشود که در اوایل ظهور خویش قرار داشت.»

همچنان وی در جای دیگری چنین اظهار مطلب میکند:

«دین اسلام یك دین خشك و بی بری نیست. دستوریست که بشریت را درهر عصر و زمان بسوی نجات هدایت مینماید وبا تطور وتطول منافات ندارد.»

استاد محمد عبده درباره، سیّد چنین اظهار عقیده میکند:

«او توجه را بحل عقده هایی که در پای تعقل گره خورده است، معطوف گردانید و اندیشه ها را قوت پرواز و جولان داد.»

ارنست رنان میگوید:

«در نخستین دیدار و برخوردی که با سیّد بعمل آوردم احساس کردم که او دارای اندیشهء آزاد هست و از صراحت لهجه بحد کافی برخوردار میباشد. طرز تفکر او با ابن سینا و ابن رشد منافات نداشت که پنج قرن پیش از امروز زندگی داشتند و در آزاد ساختن اندیشه های آدمی از بند تقید و تجمد فکری رنج های فراوانی را متقبل شده بودند.»

مستر براؤن عقیده دارد:

«مرور کامل در تاریخ زندگانی و مبارزات سیّد جمال الدین مرور در تاریخ ملل شرق است که حقایق در آن تجسم میکند و دانشمند افغان با کسب اطلاع کامل در زندگانی اسفبار مردمان افغان وهند وهمچنان مصر وترکیه وایران تصویری را از جنایات استعمار پیش دیدگاه نسلهای جدید گذاشته است.»

مستشرق شهیر آلمان کارل بروکلمان هم زیر عنوان (تاکتیک ها و روش مبارزات جمال الدین افغانی) مینویسد:

«اگر بناء می بود موضوعی جهت بحث بین سیّد و دیگران مطرح گردد جز بحث دربارهٔ اوضاع مسلمانان جهان وکشورهای اسلامی چیزی دیگری نبود.»

داکتر فیلیپ مؤلف تاریخ مشروح عرب و ادوارد جرجی و جبرائیل گفور میگویند:

«جمال الدین افغانی از نخستین پیشوایان معاصر بشمار می رود که روح تازه یی را در کالبد اسلام دمید.»

رشفورد نویسندهٔ فرانسوی مینویسد:

«درین شکی نیست که سیّد جمال الدین افغانی از سلالهٔ نبی آخر الزمان است و من در فرصتی که با او آشنا شدم پنهانی از وی بخود احساس محبت می نمودم. او طوری صحبت میکرد که آدمی را بخود مجذوب میساخت و نظیر مردی که انسان را بیك رستاخیز بزرگ دعوت نماید.»

ولیام مکلوری نویسندهٔ مشهور کانادایی عقیده دارد:

«مشعلی را که جمال الدین افغانی برافروخت جرقه یی از جنبشهای فکری، اجتماعی ملل مشرق زمین بود که حس حق خود ارادیت را در نهاد تمام فرزندان مصر و کشورهای عربی احیاء کرد. مایهٔ تعجب است شخصیکه عمر گرامی خود را در راهٔ ایقاظ مردمان بخورد وخواب رفته صرف نموده و دین بزرگی را از این طریق بدوش خود دارد از مردم جز تنفر و بدبینی نه بینند و یك ربع قرن تمام درپردهٔ فراموشی باقی بماند ونه مسلمی از او یاد کند ونه غیرمسلمی از شرق.»

خداوند مرد امریکایی را برکت دهد که بخاطر حقشناسی از این ودیعهء روزگار با پرس و پال و تحقیق موفق گردید تا آرامگاه او را تدارک نماید که سالیان متمادی از خاطره ها فراموش شده بود و در بالای او بنایی از سنگ رخام و مرمر آباد کند.

اما دریغ است که ما با گذشت (۶۲) سال نتوانسته ایم بذکر محامد و توضیح سجایای اخلاقی این مرد مبارزه راه آزادی انسانها بزبان قلم بپردازیم و طی نشستها وتشکیل محافل ازخدمات ارزشمند آن شخصیت بزرگقدر، قدردانی بعمل آوریم. درحالیکه امروز در مصر و سایر ملل مشرق زمین وسایل اطلاعات جمعی، روزنامه ها وجراید جز نشر گزارش سالگرد نوزادان و دعاگویی رهبران قلابی جوامع کدام کار دیگری ندارند که مسلماً مورد نفرت تاریخ قرار دارند.

اگر بدخواهان و ستمگران کشورها قدرت یافتند که با مکر و حیله روزگاری از شناخت و تشخیص آرامگاه آن بزرگمرد مردم را بیخبر نگهدارند، اما نتوانستند در از بین بردن مجاهدات و مبارزات این نابغهء دوران از خاطره ها دستی پیدا کنند. خداوند نور بندگان صالح خود را جاویدان و فروزان نگه میدارد؛ هرچند که جاهلان آن را ناپسند دانند. درک حق و حقیقت بمردم مهم است و باطل زبدی بیش نیست.

تاریخ متشکل از کارنامه های بزرگ است و این کارنامه ها را حماسه سازان تاریخ بوجود می آورند و یکی از این حماسه سازان سیّد جمال الدین افغانیست که در مقطع خاص تاریخی در شرق ظهور کرد و بزندگی فلاکتبار و غم انگیز مردم شرق خود را وارد ساخت و با عینک تحقیق دشمنان شرق و مردم را تفکیك نمود و به تبلیغ حقایق پرداخته و پیام خاصی را جهت نجات شرق از سیطرهء بیگانگان صادر نمود. باید مردم تعالیم آن حکیم بزرگ قدر را با شیر مادر در وجود کودکان خود تزریق کنند.

و اولین چیزیکه اطفال بعد از شناخت محیط کوچك و بزرگ خود به آن آشنایی حاصل نمایند باید فهم درسهای آن حکیم فرهمند باشد.

ازسیّد جمال الدین در دوران مبارزاتیکه جهت نجات شرق از چنگال کابوس وحشتزای استعمار بیاد مانده آثار زیادی موجود است، همه الهام بخش میباشد.

این چند سطریکه بصورت بیوگرافی دربارهٔ مقام علمی سیّد نوشته شده و تا اندازه یی به شیوهٔ مبارزهٔ او روشنی انداخته و میاندازد به نظر من در معرفی شخصیت وی بسنده نمیباشد و ایجاب میکند تا به آن خوض و غور بیشتری صورت گیرد. مخصوصاً در فعالیت های ثمربخش او که روح مبارزه را در نهاد خلقها سخت زنده کرده است. از طرف دیگر من با خود عهد بسته بودم که اگر روزی توفیق تاریخ نویسی رفیق راه من شود نخستین کاریکه باید انجام دهم باید نوشتن تاریخ زندگی آن مرد خیرخواه شرق باشد که خوشبختانه اکنون این افتخار نصیب من گردیده است.

من در نوشتن حیات سیاسی حکیم نامور شرق علی الرغم کسانیکه در تاریخ نویسی زندگانی سیّد شیوهٔ خاصی را برگزیده اند انتخاب کرده ام. من درین نوشته بیشتر از آثار نویسندگان شرق و غرب که معاصر سیّد بوده اند و یا بعد آن قد علم کرده اند استفاده نموده ام.

تردیدی نیست که در تحقق موضوعات هر یك از نویسندگان را اسلوب جداگانه ایست که در دیگری جستجو شده نمیتواند. نوشته کامل و فصیح آنست که خوانندهٔ متجسس را از مراجعه بگفتار دیگران باز دارد و حس قناعت او را اشباع نماید و من هم مطالبی را که درمورد سیّد گردآورده ام کوشیده شده تا اندازه یی عطش خوانندگان را فرو نشاند ونیازمند مطالعهٔ آثار دیگران نگرداند.

در ختم گفتار نوشته استاد شیخ مصطفی عبدالرزاق را شایستهٔ ذکر میدانم که گفته است:

«برای بزرگی سیّد جمال الدین کافیست که گفته شود او نخستین مردیست تاریخ شرق را روشن ساخت و ملل را بحریت دعوت نمود و با شهامت جام شهادت را در راه حصول حریت بسر کشید.»

محمد ابوریه

تقریظ:

علامه سیّد جمال الدین افغان از بزرگترین دانشمندان و فیلسوفان و سیاستمداران افغانستان در قرن نوزدهم میلادی است که در سال ۱۲۵٤ هـ ق در ولایت کنر تولد یافته و تحصیلات ضروری را در کابل به پایان رسانیده است. سلسلهء نسب وی به سیّد علی غوّاص ترمذی عارف و صوفی قرن دهم هجری متولد ۹۰۸ ق در قندز و متوفای ۹۹۱ق/۱۵۸۳م و مدفون بونیر میرسد. این سیّد علی ترمذی که درمیان افغانهای سرحد، به پیربابا معروف بود، شخصیت روحانی دیگری جز امیر سیّد علی همدانی متوفای ۷۸٦هـ است و منسوب به خاندان پیامبر اسلام ﴿ﷺ﴾ و دودمان حسینی است و از طریق مادر به امیر تیمور گورگان تعلق داشت.

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی نسبنامهء فرزندان وی را چنین تحقیق کرده اند:

۱ – سیّد علی ترمذی صاحب دو پسر بود. یکی سیّد مصطفی مدفون دونهی پشد ولایت کنر، حدود ۹۸۲/۱۵۷۵م.

۲ – عبدالوهاب (میا عبدل) پسر سیّد مصطفی، مدفون تخته بند بونیر، حدود ۱۰۵۰هـ.

۳ – سیّد جمال (مسعود؟) فرزند عبدالوهاب، مدفون پشد، حدود ۱۰۸۲هـ/۱٦۷۲م.

٤ – میاعباس: سیّد جمال دو پسر به نامهای عبدالله و ظهیرالدین داشته که میاعباس از سلالهء سیّد عبدالله است.

۵ – ظهیرالدین، حدود ۱۱۱٦هـ/۱۷۰٤م.

۶ - زین العابدین، حدود ۱۱۵۰هـ/۱۷۳۷م.

۷ - رضی الدین، حدود ۱۱۸۳هـ/۱۷۶۹م.

۸ - سیّد علی شاه همدان، مدفون پشد، حدود ۱۲۱۶هـ/۱۸۰۱م.

۹ - سیّد صفدر، متوفی در اسدآباد همدان، ۱۳۰۱هـ/۱۸۸۳م.

۱۰ - سیّد جمال الدین الافغانی متولد در کنر ۱۲۵٤هـ و متوفی در استانبول ۱۳۱٤هـ/۱۸۹۶م.

۱۱ - فرزندان دیگر سیّد صفدر از بطن زوجهء اسدآبادی او.

زندگینامهء فرزندان سیّد علی ترمذی (پیربابا) چنین است که وی دو پسر داشت به نامهای سیّد حبیب و سیّد مصطفی. سیّد حبیب در هنگام حیات پدرش چشم از جهان پوشیده بود. سیّد مصطفی جانشین پدرش در کنر گردید. وی در لباس فقر و طریقت و پیشوای دینی، مرتبت ملکی هم داشت و امرش بر تمام مردم مجاری رودخانهء و کنر، تا رود سند نافذ بود. مرقدش تا کنون در مقام دونهی پشد، کنار چپ رود کنر معلوم و مطاف زائرین است.

از فرزندان سیّد مصطفی، میا عبدل (عبدالوهاب) و بعد از او سیّد جمال، در یك گوشهء کنر و قلمرو نفوذ جدش - سیّد علی - بر سند طریقت نشستند، ولی در حدود ۱۰۸۰هـ/۱۶۶۹ بعد از وفات سیّد جمال، بین دو پسرش سیّد عبدالله و ظهیرالدین بر امر جانشینی پدر اختلاف افتاد و این خاندان به دو قسمت شدند که از سلالهء سیّد ظهیرالدین در بطن چهارم، سیّد صفدر و از دودمان سیّد عبدالله، سیّد نظیف و سیّد بهاءالدین وغیره در قرن سیزدهم هجری به وجود آمدند و بر سر امارت و سجاده نشینی کنر و قلمرو وسیع آن با همدیگر رقابت داشتند.

قدرت مرکزی مملکت که از اینگونه رسوم ملوك طوایفی جلوگیری میکرد، نیز به نهایت ضعف خود رسیده بود تا اینکه در سال ۱۲٤۵هـ/۱۸۳۹م درحالیکه سیّد هاشم و بهاءالدین و سیّد فقیر - پسران سیّد نظیف - در کنر با

همدیگر در جدال بودند و اوایل زندگانی سیّد جمال الدین افغان بود لشکر انگلیس از لودهیانهء هندوستان، از راه درهء بولان و قندهار بر کشور ما تاخت و جنگ اول افغان و انگلیس با فضیحت بریتانیای کبیر و شکست فاحش اندس آرمی انگلیس و کشته شدن حکمرانان انگلیسی - مکناتن و برنس و شاه شجاع در حدود ۱۸٤۲م خاتمه یافت.

در این گیر و دار و پیکار دفاعی که دولت مرکزی در افغانستان وجود نداشت، پسران سیّد نظیف غالب آمدند. سیّد صفدر از بطن وادی کنر و پشد به روستاهای کنار آخرین جنوب وادی کنر سفلی عقب نشسته بود و همین محل مولد سیّد جمال الدین افغانی در ۱۲۵٤هـ/۱۸۳۸م بود.

در سال ۱۲۵۵هـ/۱۸۳۹م چون شاه شجاع به مدد انگلیس کابل را گرفت سیّد هاشم کنری که وفادار به امیر دوست محمد خان بود به شاه شجاع اطاعت نکرد. مکناتن لشکری به کنر فرستاد وسیّد هاشم فراری شد. انگلیسها سیّد بهاءالدین برادر سیّد هاشم را که اطاعت نموده بود، بحکومت کنر گماشتند.

امیردوست محمد خان در دورهء دوم پادشاهی خود، سیّد محمود کنری را تقویت کرد و حتی نواسهء خود - دختر وزیر محمد اکبر خان - را که درانی بی بی نام داشت به نکاحش درآورد. بدینگونه سیّد محمود پاچا حکمران و سجاده نشین کنر گردید، و سیّد صفدر درحدود ۱۲٦۰هـ/۱۸٤٤م با اهل خانواده اش بکابل آورده شد که سیّد جمال الدین بیش از شش سال عمر نداشت.

سیّد صفدر که رقیبی قوی در دربار و داماد امیر به نام سیّد محمود داشت، بمقصد نجات از دسایس درباری، به نیّت حج با آل و اولاد خود از راهء قندهار و هرات به زیارت امام هشتم علی بن موسی رضاء (رض) در مشهد شتافت و از آنجا در اسدآباد همدان با خانوادهء قاضی میر شرف الدین حسینی که شجرهء نسب وی را میرلطف الله اسدآبادی مؤلف کتاب «سیّد جمال الدین» به سیّد مرتضی اسدآبادی (حدود ۸۰۰هـ) و فرزندش سیّد عبدالله (حدود

۸٦۲هـ) رسانیده، خویشی و قرابت کرد و در اسدآباد همدان ساکن شد. زیرا پدرش با همدانیان سابقهء آشنایی داشته است. (نسب و زادگاه سیّد جمال الدین افغان، مؤسسهء طبع کتب بیهقی، کابل ۱۳۵۵ش)

دربارهء سیّد جمال الدین افغان، در کشور ما و در مملکتهای شرق و غرب، کتب و رسایل متعددی نوشته شده و به چاپ رسیّده است. چنانچه در وطن خود سیّد جمال الدین: مرحوم مولانا امین خوگیانی، غلام جیلانی اعظمی، پوهاند عبدالحی حبیبی، سیّد قاسم رشتیا، محمد عثمان صدقی، دکتور عبدالحکیم طبیبی، غلام حسین موسوی و دیگران آثاری به زبانهای دری و پشتو نگاشته و طبع و نشر کرده اند. و از جملهء کتبی که در بیرون سرزمین ما، تألیف گردیده، اهم آنها دو کتاب به زبان عربی است که توسط دانشمند مصری محمود ابوریه تألیف شده: یکی زندگینامهء سیّد جمال الدین که دو بار در قاهره چاپ شده و کتاب دومی «صیحة سیّد جمال الدین الافغانی» است که بار اول توسط محترم پوهاند غلام صفدر پنجشیری و محمد حسین راضی به زبان دری ترجمه و از سوی دارالتألیف وزارت معارف، تحت عنوان «مبارزات سیّد جمال الدین افغان» طبع و نشر شد. و بار دوم توسط مولانا محمد گلاب بشار به زبان دری ترجمه گردید و تحت عنوان «ندای سیّد جمال الدین افغان» از سوی مؤسسهء طبع کتب بیهقی اقبال نشر یافت.

متن عربی نخستین چاپ زندگینامهء سیّد جمال الدین الافغانی تألیف محمود ابوریه که در سال ۱۹۵۸م/۱۳۳۸ش در مصر انتشار یافته بود، در همان سالها، توسط دانشمند محترم رضوان قل تمنا از زبان عربی به زبان دری ترجمه گردیده به ریاست دارالتألیف وزارت معارف وقت، به غرض چاپ و نشر عرضه شده بود. ریاست مذکور بدون کدام دلیل معقول، به گمان اینکه، این اثر همان کتاب مبارزات سیّد جمال الدین است، آن را چاپ نکرد و به مترجم فاضل آن ضم مکتوب رسمی اعاده نمود و کتاب مزبور از چاپ باز ماند. اکنون که

مدت مدیدی از وقت ترجمهء آن میگذرد، زحمت مترجم رو به ضایع شدن است.
از سوی دیگر در همین مقطع زمانی، کتابی، رساله یی و حتی مقالتی هم در کتابفروشی ها دربارهء سیّد وجود ندارد که رفع عطش علمی و فرهنگی علاقه مندان سیّد جمال الدین را بکند و دوستداران سیّد در انتظار چاپ این نوع کتب می باشند.

بناء بر آن طبع و نشر رسالهء زندگینامهء سیّد جمال الدین افغان - ترجمهء فاضل گرامی آقای تمنا از اهم ضرورتها میدانم و برای ایشان در انجام دادن کارهای فرهنگی دیگر موفقیت مزید آرزو میکنم.

کاندید اکادمیسین سرمحقق دکتور
(محمد یعقوب واحدی جوزجانی)
کابل - دهم حمل ۱۳۸۰ ش

شعبهء اول سکرتریت

۱۸۰۶

۶۴۷۳
۱۳۳۸/۲/۲۹

پیام
دارالتحریر شاهی

فاضل دانشمند استاد ابوریه!

مؤلفه شما که پیرامون شخصیت رجل نامور شرق و بزرگترین مرد قرن ۱۹م (سید جمال الدین افغانی) قبل برین از طریق سفارت کبرای افغانی در قاهره بدارالتحریر شاهی مواصلت نمود.

کتاب از مطالعه گذشت. خدمت قلمی شما در اطراف شخصیت حقایق انتساب «حضرت سید» به افغانستان و خدمات وی در نهوض و بیداری مردم شرق زمین و کشورهای اسلامی که بسیار دقیق و استادانه تحریر گردیده باعث تقدیر و تمجید گردید.

دارالتحریر شاهی از مساعی جناب شما درین راه اظهار قدردانی و سپاسگذاری نموده و آرزومند است برای همیشه در بیان حقایق و حقیقت تائیدات خداوندی با شما همراه باشد.

بااحترام

نور محمد کهگدای
(کفیل سرمنشی حضور ملوکانه)

پیام جلالتمآب
وزیر معارف افغانستان

ادیب دانشمند آقای ابوریه السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته!

کتاب بی بدیل شما که در شرح حال سیّد جمال الدین افغانی نوشته شده اخیراً بمطالعه ام پیوست. تردیدی نیست که شما در ترتیب اثرهای برگزیده سیّد سعی فراوانی بخرج داده اید. سیّد جمال الدین افغانی شخصی است که در راهء ایقاظ مردم شرق زمین و استحضار آنان بمصیبت های استعمار و همچنان رهایی آنان از یوغ بردگی مبارزات بسیاری نموده و درین راه بمردم مشرق زمین دین بزرگی را بدوش شان گذاشته است.

سید جمال الدین افغانی نزد مردم ما جایگاه خاصی دارد و مسلماً کسانیکه باین پایگاه رسیده اند تعداد شان انگشت شماری بیش نیست. و،ما بوجود سیّد که در نجات شرق از چنگ خون آلود استعمار ابتکاراتی از خود نشان داده افتخار می کنیم و موقف ملت خود را که در افکار جهانیان متبارز ساخته مباهات می نمائیم.

وزارت معارف افغانستان از مساعی جمیلهء شما که در تألیف این کتاب - مطالب خوب و مبسوطی راجع به سیّد افغانی دارد - مبذول شده اظهار قدردانی میکند و از خداوند بزرگ و توانا توفیق مزیدتری را بشما و امثال شما در خدمت کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان استدعاء می نماید.

در اخیر لطفاً بهترین مراتب تحیاتم را بپذیرید.

داکتر علی أحمد پوپل
(وزیر معارف افغانستان)

۲۷ سنبله ۱۳۳۸ش

۱۸ سپتمبر ۱۹۵۸م

پیام جلالتمآب
سفیر کبیر افغانستان

جناب محترم استاد بزرگ شیخ محمد ابوریه!

خداوند قاهره مردم را بلطف خود نگهدارد. بعد ازتقدیم تحیات دوستانه!

قبلاً سفارت کبرای افغانی مقیم قاهره نسخهء از کتاب بی بهای شما را - که معرف سیمای علمی وسیاسی سیّد جمال الدین افغانی بود - بحضور ذات ملوکانه اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاهء افغانستان حضور والا حضرت سردار محمد داؤد صدراعظم و والا حضرت سردار محمد نعیم وزیر امور خارجه فرستادم. به اساس یادداشت های که از افغانستان رسیده، مورد خشنودی و رضامندی اعلیحضرت معظم همایونی و مورد توجه والا حضرت صدراعظم قرار گرفته است که جناب شما در نگارش آن زحمت فراوانی را متقبل شده اید.

همچنان به غرض تقدیر از جذبات فرهنگی شما تحفهء قیمت داری (قایخچهء نفیسی ساخت افغانستان) از طرف والا حضرت سردار محمد نعیم وزیر امور خارجهء افغانستان توصل یافته که اینك بشما تقدیم میشود.

و اگر من با این اقدام واهبانه شما همنوا میشوم محض بخاطر اظهار مقام فضل شما و عرض سپاسگذاری از مجاهدات قیمتدار شما در تألیف چنین کتاب ارزشمند است که خوشبختانه مطالب سودمند و نافعی را پیرامون معرفی شخصیت نامور و فیلسوف بزرگوار شرق جمع بندی نموده اید.

خداوند بشما برکت دهاد و تعداد امثال شما دانشمندان را زیاد گرداناد!

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته!

(صلاح الدین سلجوقی)

کشور های اسلامی
در قرن هجدهم

شناخت واقعی شخصیتها در هر زمان وابسته بمعیار فعالیتهای است که آنان در مجامع خویش از خود نشان میدهند و مشی مبارزات خود را بر وفق حقایقی که در آن جامعه ها موجود است بناء می نهند و البته رسیدن بکنه حقیقت دشوار است، ولی آدمی از انحطاتیکه در جوامع وجود دارد یا از پیشرفتهای که در آنکشورها بملاحظه میرسد میتواند قضاوتی را صادر نماید که فلان جامعه یا فلان مملکت در چه حالتی قرار دارد؟

به ارزش مبارزات سیّد جمال الدین افغانی کسی پی میبرد که در احوال اجتماعی، سیاسی کشورهای اسلامی در قرن ۱۹ وقوف کامل داشته باشد.

لوثروب ستوارد درکتاب خود تحت عنوان (دانشمند معاصر اسلام) تازه ترین نظریه را درباب سیّد نقل کرده وما خلاصهء نظریات آنرا اینجا نقل میکنیم:

«تمام جوامع اسلامی در قرن ۱۹ به آخرین مراحل پسمانی خود قرار گرفته و در تاریکترین دورهء انحطاط قرار داشت. مردم بوضع رقتباری مبتلا بودند. فساد اداری و سقوط اخلاقی بحد نهایی خود رسیده و از تهذیب و اخلاق جز نام چیز دیگری وجود نداشت. مسلمانان در مشرق زمین دچار هوی و هوس و شهوت پرستیها شده و نور دانش در همه اکناف رو به خاموشی گذاشته بود. فضیلت مردود و آدمیت معدوم شده بود و در کشورهای اسلامی جز سلاطین مستبد و شاهان عیاش و تن پرور - امثال سلطان ترکیه و سلسلهء

شاهان مغولی هند - کسی دیگر تسلط نداشت. همه مطلق العنان بودند. بسیاری از فرمانروایان و حکمرانان باعصیان از اداره مرکزی حکومتهای مستقلی تشکیل داده بودند. بغاوت، چور و چپاول شروع گردیده و امنیت دچار مخاطره و اختلال شده بود. گویا آسمان باران ستم میبارید؛ بدتر از همه گروهی بنام پیشوایان دین ظهور کرده در حرف از تقوی و عدالت دم زده اما در عمل شریرترین و فاسدترین عناصر جامعه را تشکیل میدادند و سبب گمراهی مردم میگردیدند. بازار تجارت کاسد و امور زراعت مختل شده بود. روی کلیات و ضوابط اساسی دین که توسط حضرت محمد ﴿ﷺ﴾ ناجی بشریت تشخیص گردیده بود یکعده مسایل خرافات آمیز فروهشته شده بود. شماره گمراهانی که از یك سرزمین به سرزمین دیگر سفر کرده و مردم را بخرافات پرستی دعوت میکردند روزبروز زیاد میشد وهکذا حاجت روایی را از اهل قبور مجاز میدانستند.

احترام بکتاب آسمانی وجود نداشت. بساط شراب نوشی و قمار در همه منازل هموار دنائت و پست طبعی شایع گردیده، خوف و هراسی از قوانین مدنی وشرعی وجود نداشت. درجامعه قانون جنگل حکمفرما بود. شوخ چشمی وبیحیائی به اوج خود رسیده بود شهرهای مکه و مدینه که مرجع ارباب حاجت و آرامگاه دوستان خدا بود حالی داشت اسفناك وبا وضعی سرچار بود که سایر شهرهای اسلامی بدان مبتلا بودند. خلاصه باطن مسلمانان بحدی مسخ شده بود که صاحب رسالت در چنین مرحله اگر سری بالا میکرد، هرآئینه قهر میکرد و بر می آشفت و نفرین میفرستاد؛ نفرینی که مرتدین و بت پرستان آنرا مستحق بودند.

در چنین مرحله:

در چنین مرحله که عالم اسلام در ظلمات جهل و نادانی غوطه ور شده بود ناگاه صوتی از قلب آسیا برخواست تا مسلمین را از خواب های عمیق بیدار کند و آنان را براه های روشن عدالت دعوت نماید. آن منادی خیرخواه کی

بود؟ سیّد جمال الدین افغانی بود که پایه های دعوتش را یکتاپرستی و عمل به قرآن، تجدد و تطور در اسلام تشکیل میداد که خوشبختانه سلسلهء دعوت او به اقصای بلاد شرق کشید و دامنهء اسلام تزکیه و تنقیح شده روز بروز باستقامت های معینه خود کشانیده میشد. نهال تجددخواهی و اصلاحات بمقتضای طبع سلیم مرتباً نشو و نمو می یافت و محققانه (نه تقلید کورکورانه) با استفاده از آزادی رأی و عقیده بالای مسایل کار میشد. و این از مظاهر عمده اصلاح طلبی ها بود که مصلحین آن روز با پیروی از قرآن و احادیث نبوی براه انداختند. بعضی از علماء تجدد و تطور را در اسلام مردود میدانستند و نمیخواستند و یا نمیتواستند آیه های قرآن را بر وفق اقتضاءآت عصر و زمان توجیه و تعبیر کنند و بعضی ها هم آن را می پذیرفتند و دلایل روشن و قاطعی ارائه میکردند و آنهائیکه تطور را در اسلام روا می پنداشتند، بر این حدیث نبوی که محدث بزرگ امام مسلم آن را روایت کرده اتکاء میکردند:

«هرگاه من باجرای چیزی از امور دینی شما را دستور میدهم اگر موافق بکتاب الله وسنت نبی آن بود بپذیرید وبه آن چنگ بزنید و اگر ایندو دستور از نظریات عندی من الهام میگرفت پس بدانید که من بشری بیش نیستم.»

لوثروب با دلایل روشن و قوی این ادعای متعصبین را که اسلام با تطور و تحول منافات دارد رد میکند و کسب علوم طبیعی را به پیروان خود مجاز میداند و میگوید:

«آیا سزاوار است از آنچه که محمد «ﷺ» در خصوص کسب دانش اعم از علوم طبیعی و غیر طبیعی گفته عمداً دیده پوشی کنیم؟ و از ارزشهای واقعی و حقیقی آن انکار نماییم؟ از گفتار جاودانی محمد «ﷺ» در خصوص دانش یکی هم اینست:

«در طلب علم شوید اگرچه در چین است.» و یا «از گهواره تا گور دانش بجوی.»

این احادیث را عقیلی در ضعفاء و ابن عدی در کامل روایت کرده است:
«صبحی که در آن فصلی از علوم را می آموزید از خواندن نماز یکصد رکعت بهتر است.» و یا «دانشمندان میراث خوران پیامبرانند.»

لوثروب درحالیکه از رهبران خیرخواه مسلمین در هر عصر و زمان یاد میکند مینویسد:

«موقع مناسب است از پیشوایان دیگر مسلمانان یاد کنیم که با داشتن عمق نظر محققانه دربارهء مسایل برخورد میکردند و حقایق را آشکار میساختند که از جمله میتوان از اصحاب عزایم هند که در رأس آن (سید احمد و انبروا) قرار داشت یاد نمود که به بحرانی ترین دوره از جامعهء خود سر بالا نموده و راهء روشنی را به آیندگان به ارمغان گذاشتند.

سید خدابخش هم که از زمره اصلاح طلبان هند است معتقد است:

«پیغمبر اکرم ﴿ﷺ﴾ تجمد فکری را رد میکند و هیچ چیز را مانند قوانین خشك که فضای اندیشه و تفکر را محدود کند تقبیح نمی نماید و پیروان خود را به سعی و تلاش در امور زندگی توصیه میدارد و میگوید: «کسی را که سطح زندگی دو روزه او با هم برابر باشد او بخود خیانت کرده است.»

سید خدابخش علاوه میکند قسم بزندگی من هرآئینه اسلامی که وجود دارد اسلامی نیست که آن را پیامبر آخرالزمان چند قرن پیش به جهانیان ارمغان آورده است. چه اسلامی را که برگزیده خدا انتشار داد اسلامی بود که بشریت را از بندهای شرك وبت پرستی تعصبات قبیلوی ونژادی، انواع ستمها وحق تلفی ها، خرافات پسندی ها وتجاوزت به آبرو و حیثیت دیگران نجات داد. عوض آن حس برادری، برابری، اغماض وخودگذاری و دوستی را بین آنان تعمیم بخشید.

واگر بتوانیم اسلام امروز را با اسلام دیروز مقایسه کنیم، روی اسلام امروز را یك سلسله پندارها وعملهای خرافی وبی بنیاد پوشانیده که مشتی زخارف وخرافاتی بیش نیست. اسلام دراصل خود جز دو رکن رکن سومی را نمی شناسد:

۱ - خدای را به یگانگی شناختن.

۲ - اعتقاد داشتن به اینکه محمد «ﷺ» پیغمبر و برگزیدهء ویست.

نویسنده دربارهء نقش اصلاح طلبان مردم ترک چنین نظریه دارد:

در روزگاریکه اصلاح طلبی وآزادیخواهی در سرزمینهای پهناور اسلامی درحال گسترش بود، در ترکیه هم حریت طلبان در مقابل دولت وقت قیام نموده و از میان ایشان آزادیخواهان و مجاهدین بسیار بزرگی چون رشید باشا و مدحت باشا قد علم کردند که هدف شان نجات مردم ترک از چنگال مستبدین ترکیه بود. با انقلاب ۱۹۰۸م کنگرهء ایوان استبداد از بیخ و بن فرو ریخت و زمینه برای زندگی رفاهیت آمیز این ملت قهرمان مساعد گردید.

اصلاح طلبان و آزادیخواهان ترک را عقیده بر این است:

«دین بامد نیت منافات ندارد سعادت و بختیاری جامعه به تربیت و رشد فکری و عقیده تی جامعه مربوط است که دین این را بهتر تضمین میکند. تعلیمات دینی وقتی مؤثر میشود که با اقتضاءآت عصر پیش برود و هرگونه تحول و تطور را بپذیرد، در غیر آن چگونه میتواند پیروان آن بترقیات اجتماعی برسد؟»

سید جمال الدین افغانی

آغاز قرن ۱۹ مصادف با ولادت سیّد جمال الدین افغانیست. او مرد فارسی (ایرانی) نیست؛ ازمردمان اصیل افغانستان است. وی که سیّد لقب میکند منسوب بخانواده، مطهر نبویست وخون پاك عرب درعروق او جریان دارد.

سید جمال الدین که سرور نابغه ها و حکماء و سخنوران وقتِ خود بوده از بزرگترین متفکرین عصر خود بشمار میرود. استدلال روشن و قاطع او هنگام بحث در پاره، مسایل در ذهن شنوندگان وی اثر خاصی میداشته است. او دارای عزمی بوده پولادین و در جبین او آیات قدرت ونبوغ خوانده میشده است.

میگویند راهی را که سیّد پیش گرفته بود راه خطیری بود که کس را در آن راه مجال رفتن نبود. کرکتر عالی او، ویرا بمقامی رسانید که از مسلمانان کمتر کسی بدان پایه رسیده بود.

سید قطعات مختلفی از خاك جهان را گردش کرد و به یکایك از شهرهای کشورهای اروپای غربی سفر نمود و او توانست باثر تماسهای وسیع اطلاعات عمیق و تجارب بی پایانی بیندوزد. سیّد ضمن این مسافرت ها به اسرار زیادی از جنایات دشمنان شرق آشنا گشت.

سید جمال الدین افغانی اخلاق، عادات و طبیعت بخصوصی داشت و با دارا بودن قریحه، تابناك و استعداد سرشار توانست رهبری جوامع اسلامی را بعهده بگیرد و در نشر مبانی دین و تجدد دین دست بکار شود.

مسلمانان جهان بویژه مسلمانان مشرق زمین روی علایقی که بوی داشتند مردانه وار در اطراف او تجمع نموده و کسب فیض می نمودند. سیّد جمال الدین بهر سرزمینیکه طرح سفر میافکند آنجا انقلاب عظیمی برپا میگشت. انقلابی که بزودی شعله های ظلمت سوز آن خاموش نمیگردید. سیّد جمال الدین

نخستین کسی بود که مسلمانان جهان را از تسلط استعمارگران جهان برحذر ساخت و از عواقب جنایات آن باخبر گردانید و به بلیاتیکه بر سر مسلمین و جوامع اسلامی نازل میشد آگاه ساخت.

سید جمال الدین چون احساس کرد که شرق و شرقیان سخت دچار اضطرار و اضطراب است به تنهایی به مبارزه پرداخت و بکار خطیری دست زد و حلقات سیاسی را اینجا و آنجا بوجود آورد تا صفحهء جدیدی را در زندگانی عالم اسلام باز نماید و بمردم بفهماند در دقایقی که ناقوس انقلاب (۱) بصدا درآید از جا بجهند و با وسایل دفاع خود را آماده سازند.

وقتا که آوازهء مبارزات سیّد جمال الدین جهان شمول شد، دول استعماری از سفرها و ارتباطات او بمردم کشورهای جهان بخوف آمده برای اضمحلال و نابودی او کمر بسته نخست او را توصیه نمودند و بعد او را تهدید و تطمیع کردند و بعد به تبعیدش پرداختند.

سید را هیچ کشوری مانند سیاست مکر آمیز بریتانیا عصبی نساخت چونك او را در انقلاب عرابیه دستی بود و او با تدبیر و مال اندیشی توانست آتش آن انقلاب را بر ضد غربیان سمت دهد.

در سال ۱۸۸۲م وقتی بریتانیا به کشور مصر دست یافت علی الفور بدون تمهل به اخراج سیّد از مصر و تبعید آن فرمان داده شد و او مصر را ترك نموده و شروع به بازدید از شهرهای مختلف جهان کرد و به قسطنطینه رسید و در آنجا از طرف سلطان عبدالحمید به اعزاز و اکرام شایانی استقبال گردید و در ترکیه با گذشت ایام، منزلت او نزد سلطان زیادتر و عالیتر گشت.

---

۱ - این انقلاب در سال ۱۹۵۲م در مصر به پیروزی نشست. آوازهء او در همه ممالك جهان بخصوص عالم اسلام پیچید و بسوی جمعیتها و دسته های شرقی دامن کشید. این انقلاب وقتی اتفاق افتاد که سرزمینهای زیبای مشرق زمین در آتش استعمار می سوختند.

جمال الدین با ذکاوت سرشار خود توانست فکر سلطان را تسخیر کند و قرب بیشتری حاصل نماید. سلطان با توجه بقوت فکری دانش اداره، امور دانشگاه اسلامی ترکیه را بوی تفویض نمود.

میگویند غالباً موفقیت هایی را که سلطان عبدالحمید در اداره، کشورهای داخل حوزه، امپراطوری خود بدست آورده نتیجه، تدبیر و پلان بندی سیّد جمال الدین افغانی بوده است.

سید سال ۱۸۹۷م در راه ترقی و توسعه، اسلام به شیخ بزرگ و کارآگاهی پیوست و تا آخرین دقایق زندگی از وی جدایی نداشت:

تعالیم سیّد جمال الدین افغانی

لوثروب تعالیم سیّد جمال الدین افغانی راه چنین توجیه وتفسیر میکند:

باوجود اختلافاتیکه بین ملل نصاری موجود بود نصرانیها علی الاکثر در برابر نهضتهای شرق و جمعیت های آن در دشمنی با یکدیگر در یك صف قرار داشتند. روح صلیبی درنهانخانه قفس سینه شان همانند شعله های سوزانی که زیر خاکستری پنهان یافته شده باشد درحال فعالیت بود وحتی در دل و دماغ پترس بزرگ استیلا داشت و این اختلاف درهمه عرصه بمشاهده میرسید.»

نصرانیها انحطاط و پسمانیهای که در امور مربوط بزندگی مسلمانان به مشاهده میرسد آن را مولود متحجر بودن تعالیم اسلامی میدانند؛ درحالیکه این عقب ماندگیها علل و عوامل دیگری داشته و دارد که از فهم و درك آن عاجز هستند. اسلام کاملترین و جامع ترین دین در بین ادیان سماوی میباشد که متضمن خیر و فلاح مسلمانان و همه جوامع بشری هست و خواهد بود و لاکن همین نصرانیهاست طوریکه رویدادهای جهان نشان میدهد تمام نهضت های فکری و جنبشهای ملی را با دود و آتش خاموش میسازند.

فرقه های نصاری در همه اکناف و اقطار جهان بر دشمنی اسلام همدست و همفکر هستند و این روحیهء مرتب جهت نابود ساختن اسلام سری و خفیه تقویه میشود.

در افریقا و آسیا و سایر شهرها و بلاد جهان مراکز متعدد تربیتی و انجمن ها تشکیل یافته که با درسهای مذهبی و انتشار مقالات و مجموعه ها کوشش میشود که نصرانیت جهان شمول گردد. به نفوذ و سیطره اسلام در جهان خاتمه داده شود و این اندیشه واهی و کوتاه است خدا دین خود را بمدد دشمنان خود مستحکم و پایدار میگرداند. این همه مطالب بوضاحت نشان میدهد که دیگر مسلمانان بموقف خود تجدید نظر کنند ویا تنظیم فعالیتهای جمعی و گروهی که ازهر نوع شکست مصئون بوده باشد جلو این همه توطئه ها را بگیرند.

در راهء رسیدن باین مقاصد عالی جز آموزش مبادی علومیکه سبب ترقیات غرب شده و آنان را نیرومند ساخته چیز دیگری اهم به نظر نمیرسد.

مطالبی را که سیّد جمال الدین افغانی با بیان موجز و سحرآفرین ایراد میکرد و در راه تبلیغ اهداف خویش تلاش میورزید همانند بارانی بود که در زمین تشنه و بایر ببارد وگوهر افشانی کند وهمه جا را سرسبز وشگوفان گرداند.

وقتی جمال الدین افغانی با دم مسیحیایی خود با پیشکش نمودن مشتی از حقایق روح مسلمانان را از خوابهای عمیق طولانی بیدار می نمود و درین راه شبها را به صبح میرسانید بملاحظه میرسید که حس تنفر و خصومت علیه استعمارجویان در سرزمینهای اسلامی تحریك شده و زمینه را برای بروز حوادث شگفت انگیزی مساعد گردانیده است.

لوثروب بعد ازاینکه سال ۱۹۰۸م درترکیه وجنبشهای ملی درایران وچپاول ایتالیا را درطرابلس درسال ۱۹۱۱م نشان میدهد وصربیهایی را که نصرانیان بالقان علیه ترك نژادها درسال ۱۹۱۲م تحریك نموده واملاك آنانرا مورد تجاوز قرار داده همچنان وحدت انگلیس و روسیه را منظور اختناق انقلاب پارس واستیلای دولت فرانسه را درمراکش بیان میدارد باردیگر چنین توضیحات میدارد:

پیشوایان اسلامی آنچه را که متواتر برای مسلمانان از جنگهای صلیبی بیان نموده اند، روشن میسازد که نصرانیان از محاربهء خود با مسلمین جز نابودی آنان کدام هدفی ندارند.

تشارلز آدمس در کتاب خود (اسلام و تجدد در مصر) مینویسد:

«در مصر کسی نبود که برای نخستین بار گام بسوی جنبشهای اصلاحی بردارد؛ اما این دعوت آتشین سیّد جمال الدین افغانی بود که در مصر هستهء مبارزات سیاسی و جنبشهای تجددخواهی را گذاشت و بالآخره بارور ساخت.»

از نقش مهم سیّد جمال الدین افغانی پیروزی انقلاب عرابیه بود

بیرق آزادیخواهی را که سیّد جمال الدین افغانی در مصر به اهتزاز درآورد و نفوذ مصریان را در شهرهای مجاور قوت بخشید و گروه جوانان مصر را بطرف اصلاحات بزرگ اجتماعی استقامت داد همانا به برکت همکاری خستگی ناپذیر توفیق پاشا بود.

توفیق پاشا پیش از تکیه زدن باریکهء سلطنتی با سیّد جمال الدین افغانی پیمان بسته بود که اگر روزی به او کاری سپرده شود در اصلاح امور اجتماعی و سیاسی مصر به او و همسنگرانش معاونت خواهد کرد اما مع الأسف در روزگاری که توفیق قدرت ادارهء مملکت را بدست گرفت امر تبعید سیّد را از مصر به حیدرآباد دکن صادر نمود و این مصادف با سال ۱۸۷۹م بود. سیّد آنجا کتابی را تحت عنوان (الرد علی الدهریین) بزبان عربی نوشت و تربیت جمال الدین به جوانان تأثیر خوبی بدنبال گذاشت و سبب گردید که انقلاب عرابیه در سال ۱۸۸۲م روی کار آید. درحالیکه انقلاب هنوز بقوت خود باقی بود، مردم را سیّد بجانب آزادی فکر و عمل دعوت مینمود و دولت

آنوقته هند سیّد را از حیدر آباد دکن احضار کرد و دستور داد که در کلکته اقامت اختیار کند. نگهبانانی بر او گماشته شدند تا اگر انقلاب در مصر فروکش کند ویرا اجازه بدهند که وی میتواند بر ترک شهرهای هند بمقصدی که لازم است تصمیم بگیرد.

جنبشهای ملی و آزادیخواهی

استاد برنارد‌مشیل درباره‌ء سیّد چنین اظهار عقیده میکند:

«سید بهر کشوری که طرح سفر میافگند در عقب خود هسته‌ء انقلاب را میگذاشت که چون دیگ در حالت غلیان بود و آتش آن شعله ورتر میگردید. حقیقت اینست که جنبشهای ملی و آزادیخواهی که از ۲۰ سال باینطرف در شرق بوجود آمده و پلان کشورهای استعماری را نقش بر آب ساخته است همه مولود فعالیت های نجات بخش سیاسی سیّد جمال الدین افغانی میباشد.»

همچنان داکتر شارلز آدمس اهداف سیّد را چنین تعبیر میکند:

«هدف نخستین سیّد و مرام آخرین او در مبارزاتیکه براه انداخته بود بهم آیی مسلمانان جهان بخصوص مسلمانان مشرق زمین بود که با مداخلات دشمنان دچار تفرقه و تشتت فقر و تنگدستی شده بودند. شب که آنها در بوریای فقر می خفتند روز ناشتای خوشمزه و لقمه‌ء چربی برای کشورهای غربی میشدند. مشاهده وضع این در مشاعر و عواطف سیّد سخت طوفانی بوجود آورد چونکه وی آرزو نداشت مسلمانان جهان با داشتن آن همه مجد و عظمت تاریخی و نیروهای ملی در مقابل بیگانگان زبون، کاهل و ضعیف النفس معرفی شوند. او معتقد بود هرگاه جوامع اسلامی بمداخلات اجنبی ها در قلمرو خود اجازه نمیدادند و از تدبیر برای ازاله‌ء قدرت ها کار میگرفتند هرگز باین بدبختیها موجود مواجه نمی گردیدند.»

مبارزه سیّد جمال الدین افغانی در کشور های اسلامی و اروپائی

در افغانستان، ایران، مصر و هند و ترکیه پلان های مبارزه سیّد جمال الدین افغانی بر ضد کشورهای اروپایی بخصوص کشورهای که در مجاورات ممالك اسلامی قرار داشتند آشکار گردید و سیّد از تبلیغات شدیدی که در راهء بیداری شعور مردم آن سامان براه انداخته بود نتایج سودمندی بدست آورد که از این موفقیت بخود یك نوع توانایی عجیبی احساس میکرد؛ چنانچه در جنبشهای که در ممالك مذکور یکی بعد دیگر رونما گردید صراحتاً بملاحظه رسید که تبلیغات و دستورات سیّد در تحقیق اهداف مبارزه چقدر کارگر افتاده است.

انقلابیکه در سال ۱۸۹۱م در پارس علیه ترویج تنباکو براه انداخته شد از اندیشه های صائب سیّد الهام گرفته بود؛ اما با وضع لایحهء تاریخی ۱۵ اگست ۱۹۰۶م شورشها خاموش گردید و این تظاهرات نخست با تلقین و رهنمائیهای سیّد صورت گرفت و بعد با یك شجاعت بینظیر و جرأت فوق العادهء این فیلسوف نامدار عملی شد.

در ترکیه:

همچنان سیّد در سال ۱۹۰۸م در روزهای که در استنبول بستر اقامت افکنده بود. او با پلان منظم و تاکتیك خاص جنبش را در آسیای صغیر هسته گذاری کرد که منجر به تحول بزرگ سیاسی در آن سامان شد.

دین یگانه:

بعقیده‌ء سیّد دین اسلام، که احکام، مسایل و دساتیر آن با تمام شرایط عصر و زمان منطبق است. یگانه دینی میباشد که برای بشریت بصورت اعم و برای مسلمانان به شکل اخص سعادت های فردی و اجتماعی را تضمین میکند و تعلیمات آن بهمه سازگار میباشد.

هدف سیّد و اسباب موفقیت او:

سید دارای اندیشه سیاسی و انقلابی بود و بهمین سبب هر انسانی را که صاحب چنین احساس عالی بود زود می پذیرفت و بالای اندیشه‌ء او کار میکرد و ترجیح مَیداد که مبارزات او در راه‌ء تغییرات بنیادی جوامع همگام با سرعت عمل بوده باشد فلهذا او همواره نزدیکترین و کوتاه ترین راه را برای تحقق اهداف سیاسی خود انتخاب میکرد. اما او اصلاحات تدریجی را ازطریق مبارزه مسالمت آمیز که صورت میگرفت نارسا میخواند. او بسیار علاقه داشت پیش از اینکه نقاب از حیات بردارد نتایج مبارزات خود را به چشم و سر مشاهده نماید. از آن سبب او در براندازی نظام های پوسیده عمیقاً میاندیشید، خلع و ترور شاهان را بروی مصلحت عامه روا میدانست چه همین سلاطین بودند که اروپائیان را بر ضد مسلمانان تحریك کرده و لقمه چربی به آن ساخته بودند.

سید با این همه حرفها در تعقیب اهداف خود به جرأت پویا بود و او به یك امید مقدس (تجدد اسلام) تلاش زیادی بخرج میرسانید. او بسیار سعی داشت تا بین فرقه های اسلام که در اثر توطئه و تفتین دشمنان دین گروپ گروپ شده اند ائتلاف ایجاد کند؛ بخصوص بین اهل تسنن و تشیع که هر دو از یك اصل هستند و هر دو گلِ باغ یك چمن میباشند. طوریکه اتفاق آنان بر اخلاص و جوانمردی و صداقت عمل استوار باشد.

تبحر سیّد بمعارف اسلامی

سیّد در تمام علوم اسلامی تبحر کامل داشت. بدانشمندان علاقمند بود و آنان را در تبلیغ اهداف سیاسی و ملی خود بیاری میخواست. سیّد در جائیکه مقیم بود دستهء از دانشجویان را که عطش شدیدی در فراگیری علوم داشتند پیرامون خود جمع نموده موضوعات فلسفی و دینی را آمیخته با علوم مختلفه جدید درس میداد.

چرا شیخهای ازهر بر سیّد طعنه میزدند؟

در وهله های اول زمینه برای افهام و تفهیم بین سیّد و استادان جامع ازهر وجود نداشت چونکه همه از اهداف همدیگر آگاه نبودند. لاکن سیّد کوشش داشت که بیشتر طالب العلمان را مخصوصاً که حس سیاسی داشتند در اطراف خود متشکل بسازد ولی علمای ازهر بر خلاف، این امر را یك نوع شکست برای موقف خود دانسته و کوشش کردند تا تعداد کسانیکه آرزو داشتند مباحث فلسفی را از سیّد بیاموزند محدود گردد. و یك نوع رقابت بین سیّد و آنان بوجود آمد. استادان محافظه کار ازهر دربارهء نظریات قاطع و صریح سیّد انگشت و انتقاد گذاشته و او را مورد طعن و شتم قرار میدادند. تدریس و مطالعهء کتب فلسفی را ناروا دانسته و آن را عبث و بیهوده قلمداد کردند.

ولی سیّد آرام ننشست و لبه تیز انتقاد و تبلیغات سیاسی خود را علیه دانشمندان محافظه کار تیزتر گردانید. این امر شوری در رگ رگ جوانان ازهر ایجاد کرد که تا آندم به شیوه های مبارزات سیاسی بلد نبودند. فعالیت های سیّد قوت گرفت؛ تعلیمات سیّد به اوج خود رسید؛ چندانکه به تربیت شاگردان طراز اول امثال استاد محمد عبده، مساعد گردید.

فعالیت های سیاسی سیّد را دو مؤرخ بصورت موجز بیان کرده نخستین آن استاد (ادج) براون نویسندهء عربیست که در باب سیّد چنین عقیده دارد:

«سید مردیست که اخلاق و فضایل و کمالات انسانی در وجود او به اوج خود رسیده و مرد باتصمیمی است که تردد در آن راه ندارد و او دارای شجاعت بینظیر است. وی گذشته از اینکه مرد مبارز سیاسی و انقلابیست نویسندهء بزرگ و توانایی نیز میباشد که آثار بزرگی و عظمیت از جبین او خوانده میشود. وطن پرستی و مردم دوستی او نزد عامه مسلم است و چه نقصان که دشمنانش ویرا مرد بداندیش و فتنه انگیز قلمداد کنند.»

جرجی زیدان نویسندهء نامور و مؤرخ شهیر شرق در کتاب (مشاهیر شرق) چنین تذکر داده است:

«هدف عمده ایکه سیّد جمال الدین مساعی خود را در راهء تحقق آن بمصرف رسانید و نتیجه خاطر خواهی از آن بدست آورد اتحاد جوامع اسلامی بود. او درین راه چندان تلاش کرد حتی که در تشکیل خانوادهء مبادرت نورزید و از همه لذتهای جهان چشم پوشید و سرانجام با مبارزه های طولانی و قیمتدار با عالم آرزوها و جهانی از آرمان ها دست از حیات شسته و به ابدیت پیوست.

او رسالهء نفی در مذهب دهریین و رسایل متفرق دیگری را بیادگار گذاشت. رویهمرفته روح مبارزه را در وجود پیروان خویش چندان دمید که در شرق و خاور زمین طوفانهایی را بدنبال گذاشت.»

کارل بروکلمان در تاریخ فرق اسلامی زیر عنوان (جنبشهای مذهبی نوین سیّد جمال الدین افغانی) چنین مینویسد:

«شهرت آفاقی سیّد سبب شد تا او به استنبول برود. در استنبول شد. و در آنجا از طرف ارکان و اعیان دولت و دانشمندان عصر استقبال گردید. و این وضع سبب تحریک حسادت شیخ الاسلام شد. شیخ با تمهیدات و توطئه ها موفق گردید تا او را از مراکز کار خود دور نماید.»

سید در مصر:

حینیکه سیّد اقامهء خود را در استانبول دشوار دید، زمام سفر را به جانب قاهره گشتاند. در قاهره با گرمجوشی زیادی پذیرایی گردید. آنجا سیّد دربارهء آزادی مصر و مصریان از چنگال دیو وحشی استعمار به تبلیغات پرداخت حتی که هستهء انقلاب عرابیه را پیریزی کرد و در ضمیر جوانان حس خودارادیت را پرورش داد و از فرمانروایی و آقایی اروپائیان بر حذر شان گردانید و آنانرا در اکتساب دانش معاصر تشویق نمود تا به کسب علوم و فنون جدید از اسلام و منافع مسلمانان دفاع صورت گیرد. آری! دین اسلام دینیست که تعلیمات جاویدان آن با ترقیات و انکشافات مهم علمی و تکنالوژی معاصر منافات ندارد.

عروة الوثقی:

جریدهء عروة الوثقی علی رغم جراید دیگر نتوانست جز مدت کوتاهی نشرات کند. عروة الوثقی از آثار نفیس و گرانبهای آن عصر بشمار میرفت و حدود مبارزات او بدورترین سرزمینها میرسید.

شرح حال سیّد جمال الدین
بقلم علامه گولد سیهر

من جمله مستشرقینی که دربارهء سیّد جمال الدین افغانی شرحی نوشته علامه گولد سیهر مستشرق معروف میباشد که دارای تصانیف و آثار بیشماری بوده و در دایرة المعارف اسلامی بحث مفصلی دربارهء سیّد جمال الدین افغانی دارد که ما بذکر خلاصهء آن اکتفاء میورزیم.

سید محمد جمال الدین بن سیّد صفدر از مردان نامور قرن ۱۹ عالم اسلام است. او بعقیدهء براؤن سخنور بزرگ و نویسندهء چیره دستی میباشد که پیروان وی او را در میدان سیاست سیاستمدار بزرگ و توانا و مخالفینش او را آشوبگر فتنه انگیز بیش نمیدانند.

سید هرچه هست نقش بزرگی را در پرورش حس آزادیخواهی و جنبشهای ملی داشت؛ جنبشهای که در قرن های اخیر جهت بنیان گذاری یك حکومت ملی و اسلامی بوجود آمده بود. سیّد با تبلیغات آتشین خود میخواست که کشورهای اسلامی را از زیر بار یوغ استعمار و سیطرهء غربیان بکشد و زنجیرهای بیگانگان را که در گردن مرد و زن و اطفال مردم شرق زمین زده شده از هم بگسلانند و چنان هم شد که توده ها با تأسس جمعیتهای آزاد جهت انتظام امور داخلی و ترقیات ممالك شان داخل فعالیت گردند. سیّد دربارهء وضع ممالك اسلامی بشمول ایران فکر می نمود که اگر ممکن شود در چوکات یك اتحادیه و در محور یك حکومت اسلامی اداره شده و از مداخلات اروپائیان در امان بماند. جمال الدین یگانه کسی بود که با تیغ زبان و قلم جوامع اسلامی را باتحاد دعوت کرد.

نسب پاك سیّد به سلسلهء محدث مشهور ترمذی بسیدنا حضرت حسین بن علی (رض) میرسد و بهمین جهت سیّد حسینی لقب میکند.»

گولد سیهر مباحثهء سیّد و رنان را پیرامون این موضوع که دین اسلام قابلیت آن را دارد تا مطالب جدید علمی که جهان شاهد پیروزی آنست از آن استخراج شود، ذکر نموده گفت:

«مشهورترین جراید و روزنامه های آنزمان باب نوشتجات و مراسلات خود را بروی سیّد باز کرده بودند. سیّد در اوراق مطبوع مقاله ها و یادداشتهای سودمندی را درباره چهرهء سیاسی جهان و مناقشاتی را که اخیراً ممالك شرقی با انگلیس و روسیه داشتند نوشته و از وضع مصر و ترکیه و از هدف فعالیتهای مهدی سودانی هم تذکراتی داده است که خیلی دلچسب میباشد.

در مشاجره‌ء قلمی که بین سیّد و رنان رد و بدل شده. رنان بعد از تعاطی یك سلسله پرسشها به سیّد گفته است: «سینه‌ء اسلام به فراخنای اکتساب علوم طبیعی و غیرطبیعی خالیست؟»

اما جمال الدین سخافت عقیده‌ء رنان را با تحلیلات علمی ثابت ساخته و بدلایل قوی به اثبات رسانیده که اسلام قابلیت هضم هر نوع علوم را دارد و منافی تجدد نیست.

جمیع العلم فی القرآن لاکن   تقاصرت عنه افهام الرجال

ترجمه: همه علوم در قرآن موجود است ولی فهم مردان از درك آن عاجز مانده است.

بحث سیّد با رنان و مقاله‌ء ردیه او بزبان آلمانی ترجمه شده و همان زمان بجراید نشر شده است.

مستر بلانت چی میگوید؟

چقدر خوشبخت بودم وقتی اراده کردم از مسایل اساسی اسلام چیزی بیاموزم از (دو جزر یك) که یکی از مستشرقین برازنده بشمار می رود نام جوان دانشمندی را شنیدم که از منسوبین جامعه ازهر مصر بود و شیخ محمد خلیل نام داشت.

شیخ محمد خلیل روزی میل کرد که بزبان عربی درسی بمن بیاموزد. او گذشته از مقام علمی که داشت در تعلیم قرآن استاد ماهر و کامل بود و از شاگردان بنام جامعه ازهر محسوب میشد. آنروز شیخ محمد عبده هم سمت استادی مدرسه را بعهده داشت.

محمد عبده مردی بود پرهیزگار و از تعصبات مذهبی برکنار بود و در تفسیر تبحر کامل داشت. در همه ادیان وحدانیت خدا را اصل دین میدانست. دین یهودی و مسیحی در نگاه او جز شکل پراگنده از دین ابراهیمی و دین نوح

نبی چیز دیگری نبود؛ لهذا در قدح پیروان هر دو دین بجهت آنکه در عقاید و اصول با هم یکی هستند گوش فرا نمی نهاد. او خردگیریها و اختلافات را بقایای جنگ صلیبی میدانست که جهانیان را به پرتگاه مهیبی سوق داد. و عقیده داشت که روزی جهان به چنان سیستمی اداره شود که جنگ را در سراسر زمین مردود شمارد و زندگی مرفه و عاری از تناقضات را برای همه فرزندان آدم مساعد گرداند.

نبوغ جمال الدین:

نبوغ سیّد جمال الدین در اینست که با بحثهای علمی خود توانست توجه کلیه کشورهای اسلامی را بخود معطوف سازد و تدریس علوم جدید را در پهلوی آموزش علوم قدیم که مؤثرترین وسیلهء انکشاف و ترقی محسوب میگردد جا بدهد. سیّد با دانش عالی که در فهم قرآن و سنت پیغمبر ﴿ﷺ﴾ داشت در اکثر موضوعات باین دو دلیل روشن استناد میکرد. راستی هم اگر از ایندو دستورالعمل بصورت حقیقی استفاده میگردید اسلام رهگشای تمام بغرنجها و مشکلات اجتماعی و اقتصادی جهان و جهانیان میگردید.

سید بحدی فکر تند و حافظهء قوی داشت که اگر کتابی از هر فنی و علمی مورد مطالعهء او قرار میگرفت با مطالعهء فهرست موضوعات آن به تمام محتویات کتاب اطلاع حاصل میکرد و آنچه را که به حافظه سپرده بود بی کم و کاست به شنونده می سپرد و یك کتاب هر قدر قوی هم میبود بیش از یك شب نزد او باقی نمی ماند.

انتقاد سیّد بر مذاهب:

سید با شجاعت بینظیری که داشت همه مذاهب را نقد میکرد و البته کسی را توان آن نبود که در مقابل دلایلی ارائه شدهء آن جواب رد بدهد. هدف سیّد از این مباحثات مذهبی این بود تا اندیشه ها را از قیودی که در طول زمانه ها بری گره زده شده آزاد کند. سیّد همواره میگفت:

«دین اسلام یك آئین خشك و مرده نیست بلکه مجموعه از احکام و دساتیر نافع است که بشریت را با رعایت خصوصیت و اقتضاءآت زمان جانب سعادت، صلح و دوستی رهنمایی میکند.

نقش سیّد در انقلاب ترکیه

سید با داشتن معلومات مذهبی به ترکیه مراجعت کرد و دانه های انتقادات آزاد را از مذاهب و ادیان در سینه های مردم کاشت؛ سالها بالای این موضوع کار کرد و ثمری برداشت. سرانجام گروهء از مردم را به اصلاح پاره یی از مسایل مذهبی دعوت کرد که زیر پردهء ابهام باقی مانده بود و این اصلاحات را در مرام نامهء خود گنجانید، طوریکه انقلاب مدحت باشا را در سال (۱۸۷۲م) بار آورد. ترکها این پدیده را که گویا مالك الرقاب یك دولت شوند استقبال نمود. و آن را مولود تلقینات و تبلیغات سیّد جمال الدین افغانی میدانند که همیشه مردم را با خطابه های آتشین متوجهء آینده های تاریك شان میساخت.

تاریکترین دوران مذهبی در مصر:

سید در سال (۱۸۷۱م) که از قاهره جانب استانبول عزیمت کرد مصر در تاریکترین دورهء تاریخی خود قرار داشت. خاصتاً در عهد اسماعیل باشا که حس آزادی و آزادیخواهی کاملاً در آن سامان خفه شده و نور خودارادیت رو به خاموشی داشت. فرصتی نگذشت که سخنان آتش بار و شورانگیز سیّد در روح جوانان مصر تأثیر شگرفی ایجاد کرد؛ طوریکه همه در اطراف سیّد تجمع نمودند چنانیکه جوانان ترک در استانبول در اطراف سیّد حلقه زده بودند.

شیخ محمد عبده و شیخ ابراهیم عجمی که از روزنامه نگاران مصر میباشند بزرگترین ارادتمندان سیّد بشمار می آیند. شیخ به آن دلدادگان زمینه را طوری مساعد گردانید که از ذخایر علمی وی بحد کافی استفاده کردند و روح انتقاد از خود را در وجود خویش زنده نمودند. سیّد هم میکوشید تا کیش شخصیت او در وجود ایشان انتقال یابد.

از طرف دیگر وضع اجتماعی آنوقته مصر ضرورت داشت تا مردی از میان جامعه قدعلم کند که با صراحت گوئی ها مردم را بحقایق امور آشنا گرداند و اسماعیل عم با داشتن سیاست زورگویانه نمی گذاشت حتی کسی سخنان بسیط و عادی را در محضر او ارائه کند. پیشوایان مذاهب و علمای سوء زمان طوری قدرتمند ساخته شده بودند که حتی وظیفه داران بزرگ در تشکیلات دوستی در قبال ستمها، حق تلفی ها، چور و چپاول های آنان نمی توانستند حرفی را بزبان بیاورند و اگر کسی در مقابل این قدرت های طاغوتی قدعلم میکرد با مجموعهء احکام از قبیل تکفیر، تعذیر و تهدید مواجه میگردید. مصادف با چنین حالت حزن انگیز و مصیبت آور بود صدای نجات بخش سید. جمال الدین افغانی از اینجا و آنجا بالا شد و زنگ خطر در همه جا بصدا درآمد. عشق بینظیر سیّد در آرامی مردم و نجات شان از سیطرهء استعمار

چنان طوفانی را بمردم بوجود آورد که نیروها بالتدریج قوت گرفته و در مقابل ارتجاع قدعلم کرد و سیّد با ذکای خاص در کنار اسماعیل قرار گرفت و با اداره‌ء این جنبش پلان های خود را در اصلاح قوانین مصر و تأمین آزادی های فردی و اجتماعی و سیاسی به پیش کشید.

سید جهت مواظبت و مراقبت این جریان محمد عبده را که یکی از شاگردان ممتاز سیّد بشمار می آید برگزید و قیادت اصلاح طلبان و آزادیخواهان مصر مخصوصاً جامعه‌ء ازهر را بوی سپرد.

جمهوریت اسلامی

مستر بلانت در کتاب (مقدمات انقلاب مصر) چنین مینویسد:

«شیخ جمال الدین و شاگردان وی همه باین عقیده بودند که اداره‌ء مملکت بر اساس نظام جمهوری که با تائید سیّد و حمایت مردم صورت میگیرد با تعالیم عالی اسلام منطبق میباشد. که در چنین نظام آزادی گفتار و کردار محرز و مصئون است. در جمهوریت خودکامگی و اعمال نفوذ شخصی و گروهی وجود ندارد، جز اینکه متصدیان امور به حسن سلوك، مردمداری، تنفیذ احکام قانون اعم از شرعی و مدنی رفتار نمایند. عده‌ء از علمای ازهر هم باین عقیده همنوا بودند و انتقادات خود را در مورد اسماعیل چنین اظهار میکردند:

«او سیاستمدار جبار است. بقوانین حرمت ندارد حتی بالای قوانین پا میگذارد.»

مخالفین همه اوقات خاصتاً در بهار سال (۱۸۷۶م) مخفیانه با هم در تماس شده و با هم مشوره میکردند که چگونه ممکن است او را از قدرت برانداخت؛ ولی اسماعیل با وصف عکس العمل های که از این جریان از داخل و خارج بوی میرسید گوشش باین حرفها نبود.»



نقصهای ذاتی و تربیتی توفیق

توفیق مرد ضعیف البنیه بود. او را یکی از کنیزان اسماعیل بدنیا آورده بود. اسماعیل هم پیش آمد خوبی به توفیق نداشت؛ هرچند که ویرا بولیعهدی نامزد کرده بود. مادر توفیق از بیم پدرش چندان به توفیق تمایل و علاقه نشان نمیداد. توفیق با زنان حرم بسیار آمیزش داشت تا از مردان لهذا به اثر اختلاط او با زنان حرم صاحب ملکات و اراده، قوی هم نبود، بناءً پیوسته میکوشید اندیشه ایرا که بخاطر می پرورد مخفیانه و ناگهانی در معرض اجراء قرار دهد. وی به فکر انتقام بود؛ اما بهیچ کس اظهار اعتماد نمیکرد و بهیچ کسی به صمیمیت و علاقه مندی می نگریست. شگفت انگیزتر اینکه حتی اشخاص مورد اعتمادش از خیانت او در امان نبودند.

فضای تفکر در مصر در اواخر قرن (۱۹):

نظر فیلپ ادوارد جرجس، جبرائیل گپور تاریخ نویسان عرب:

«وحدت جوامع اسلامی پیش از اینکه وحدت کشورهای عربی شکل گیرد مفکوره، بود که اخیر قرن (۱۹) برای پرورش این فکر خیلی مناسبت داشت و هم این ذهنیت که فکر تازه، در مشاعر مردم رسوخ نماید روزبروز قوت میگرفت و بلاشك نوشته ها و سخنرانی های شیخ محمد عبده نیز در این امر بی تأثیر نبود.

شیخ محمد عبده که یکی از شاگردان نامور سیّد جمال الدین افغانی است در آن آوان بیکی از محاکم شهرهای مصر بحیث مفتی ایفای وظیفه می نمود و اداره، مراکز مجامع دینی بوی تعلق داشت.»

برانگیزندهء روح عبقریت در اسلام

جمال الدین افغانی از شخصیت های ممتاز عصر است. وی در افغانستان متولد شده و به هند سفر کرده. پیش از اینکه در هند اقامت گزینند بزیارت خانه خدا مشرف شد و از آنجا به ترکیه رفت و از قسطنطینه دیدن کرد. در مصر قیادت جنبشی را بعهده گرفت که در نتیجه منجر به انقلاب عرابیه گردید.

درحالاتیکه سیّد جمال الدین پیرامون انقلاب سیاسی و وارد کردن اصلاحات بنیادی سخنرانی میکرد، محمد عبده در پس منظر این دورنما جنبشهای اجتماعی و بیداری قوم را به چشم و سر ملاحظه میکرد. بناء سیّد و محمد عبده هر دو قهرمانانه بدور کردن پارچه های پرزرق و برقیکه روی مسایل اسلام را از قرون وسطی به بعد پوشانیده بود سخت میکوشیدند و درین هدف هر دو بیشتر از هر نویسنده مبارز و ممتاز دیگر سهم داشتند.

نویسندگان اروپایی و امریکایی که تاریخ زندگی سیّد را نوشته اند در جهت معرفی فضل و عظمت مقام سیّد از آثار ارزشمندی بشمار می آید که از جمله میتوان از نویسندهء توانا ولیام مکلوری نام برد که فصل بزرگی از کتاب خود را تحت عنوان (سیرهای تکاملی در شرق میانه) نگاشته است:

«مشعلی را که سیّد جمال الدین افغانی با دستان توانمند خود در سرزینهای شرقی افروخت از پرنورترین مشعلها بشمار میآید که در فروغ آن نهضتهای فکری، اجتماعی وملی درمشرق نضج گرفت. سیّد توانست درجهت تحقق آرمان خود یك کمیسون علمی را بوجود آورد. اعضای آن کسانی را تشکیل میدادند که ازفرزندان مصر ویا کشورهای عربی بودند ومن جمله میتوان از شاگرد دانا و توانای او محمد عبده نام برد که خلف العدق سیّد بحساب می آید.

محمد عبده کسی است که سیّد به فهم و ذکای او اعتماد دارد و اکثر نوشته های خود را به ملاحظهء او میرساند. چنانچه سیّد در مورد موقف شامخ شاگرد خود در جایی چنین اظهار عقیده میکند:

«در مصر شیخ محمد عبده را گذاشتم. در عزم چون کوه استوار و در شجاعت و همت بی نظیر و نامدار و او صاحب فضل بزرگیست و از همت عالی و اخلاق بهره مند. در مصر او را برای آن گذاشتم تا آنچه را که با مساعی ساز و برگ دادم، رنج بردم و آغاز کردم او به اتمام برساند.»

استاد محمد عبده درتحقیق حال و سیرت استاد ازهمه آگاه تر بوده و نظر صائب داشت البته حق آن بود که ما کتاب خود را بنوشته های وی زینت می بخشیدیم اما ازاینکه گفتار ونوشته های دانشمندان غرب ومستشرقین درمعرفی وتثبیت مقام سیّد مؤثر تر بنظر میرسید بناءً بذکر اقوال آنها اکتفاء نمودم.

سیّد جمال الدین

(بقلم استاد امام شیخ محمد عبده)

مردم دربارهء شناخت سیّد نظرات گوناگونی دارند. اکثر از او نادیده صحبت میکنند. چون من سیّد را دیده ام و تربیت یافتهء دست او هستم وظیفهء خود میدانم که دربارهء سیرت و فضائلش تا حد ممکن قلم فرسایی نمایم.

او یك گوهر تابناکی بود که در جامعهء مسلمانان درخشید. او آنقدر پاك طینت، راستگو و حقیقت پرست بود که هیچ کس نمیتواند خصلت های انسانی وی با او برابری کند و ن قسمتی از احوال شخصی و مدنی و خصوصیات زندگی او را بیان میدارم که دست بدست روایت شده و از کمال ذاتی و خبرت و حسن معاشرت او ترجمانی میکند:

سید محمد جمال الدین بن سیّد صفدر از خانواده‌ء بنام ملت افغان است که نسب شریفش بمحدث معروف علی ترمذی و به سلسله به سیدنا حسین بن علی (ک) ابن ابی طالب میرسد. خانواده‌ء آن بزرگوار بقومی منسوب است که در کنر زندگی میکنند و کنر از کابل سه شب و روز فاصله دارد و این قوم در بین افغانها جایگاه ارجمندی دارد و احترام آنان از طرف اقوام و قبایل آنجا روی همین اساس استواری دارد. مزید بر آن طوریکه تاریخ نشان میدهد که خانواده‌ء سیّد قبلاً در قسمتی از اقلیمهای افغانستان حکومت مستقلی داشته اند؛ اما در عهد سلطنت امیر دوست محمد خان از تصرف آنان کشیده شد و دستور داده شد پدر سیّد با عده‌ء از وابستگانش در شهر کابل نقل مکان نمایند.

سید جمال الدین افغانی در قریه‌ء اسعدآباد کنر در سال (١٢٥٤هـ ق) پا بعرصه‌ء وجود گذاشت. وی وقتیکه پدرش آهنگ سفر در کابل نمود با پدر خود همسفر شد. در سن هشت سالگی در حلقه‌ء تعلیم نشست و پدر بزرگوارش در تربیت وی اهتمام زیادی داشت. پدرش در تربیت او چندان توجه کرد که با رشد قوه‌ء حافظه و تربیت قریحه‌ء خدادادش به اسرع اوقات به بسیاری علوم متداوله وقوف حاصل نمود و حتی با دقت و تعمق در فهرست کتب به مندرجات آن پی میبرد. از فنون ادبی به صرف و نحو، معانی و بیان، انشاء و تاریخ و از علوم مذهبی به تفسیر، حدیث، فقه، اصول هیئت و نجوم از علوم معقول بمنطق، حکمت عملی و نظری، تدبیر منزل، سیاست، تهذیب طبیعات، الهیات و از علوم ریاضی به حساب، هندسه، الجبره، معلومات کافی داشت. تمام آن همه علوم و فنون را از استادانیکه در روزگار خود کم نظیر بودند آموخت. وی بسن هیجده سالگی همه علوم را به پایه‌ء تکمیل رسانید. بعداً سفر هند پیش گرفت و آنجا با توقف یکسال و چند ماه بمطالعه‌ء بعضی فنون و علوم عصر پرداخت و خود را بمسایل روز آشنا ساخت.

سید بخاطر ادای مناسك حج از آنجا به حجاز رفت. اقامت وی در آنجا و بازدید او از بلاد و اماکن آندیار یکسال طول کشید تا اینکه در سال (۱۲۷۳هـ ق) مطابق (۱۸۵۷م) بزیارت مکه مکرمه رسید و در آنجا از عادات و اخلاق دسته ها و طوایف مختلفه مطالبی بیاندوخت و بهره های زیادی برگرفت.

وقتی سیّد از ادای مناسك حج فارغ شد بدیار خود بازگشت و در زمان سلطنت امیر دوست محمد در صف رجال دولتی قرار گرفت. حینیکه امیر برای تصرف و فتح هرات لشکری علیه سلطان احمد خسر و غم زاده اش ترتیب داد، سیّد جمال الدین با وی و سپاه او همراهی داشت. بالآخره هرات بعد از محاصرهء طولانی فتح شد و امیر دوست محمد نیز وفات یافته بود. امیر شیر علی پسر امیر دوست محمد که از طرف پدر ولیعهد مقرر شده بود در سال (۱۲۸۰ هـ ق) زمام امور مملکت را بدست گرفت. محمد رفیق وزیر او به امیر شیر علی مشورهء نادرستی داد که از اثر آن فرمان حبس برادرانش خاصتاً برادر بزرگترش صدور یافت و گفته شد:

«هرگاه بزندان انداخته نشوند ایشان سعی خواهند کرد بهمکاری اهل غرض فتنه و فسادی ایجاد کنند و با تدارك نیرو خانهء جنگی ها آغاز شده و در نتیجه امیر را از سلطنت خلع نمایند.»

از طرف دیگر سه تن از برادران امیر محمد اعظم، محمد اسلم و محمد امین که در سپاه هرات وظیفه دار بودند وقتی از ارادهء شاه و مشورهء ورزیرش آگاه شدند از زندان فرار نموده و بمناطقی که از طرف پدر به ادارهء آن توظیف شده بودند رهسپار شدند. سرانجام آتش جنگ با مداخله های دشمنان شعله ور گردید و بعد از زد و خورد خونین و کشته شدن جم غفیری از طرفین کار امیر محمد اعظم و برادر زاده اش عبدالرحمن رونق گرفت. محمد اعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن پایتخت کشور را تصرف کردند و محمد افضل پدر عبدالرحمن نیز با فرار از محبس خود را بحیث امیر افغانستان معرفی نمود. مدتی نگذشت

او هم وفات یافت و جانشین او برادر عینی اش محمد اعظم تعیین گردید. سیّد در خدمت امیر بود و بهمکاری آغاز کرد. اعتبار سیّد روزبروز نزد او بیشتر میشد و قوت میگرفت. سیّد با امیر همکاری صمیمانه از خود نشان میداد و بنحو شایسته امور مملکت را پیش می برد تا آنجا که کار سیّد بالا گرفت و او را صدراعظم خود مقرر نمود. امیر در کارهای مهم و غیرمهم از سیّد مشوره میگرفت و اعتماد کامل داشت. یکی از کارهای مهم سیّد ختم امارت نشینی ها بود که باوجود اختلافات مملکت پارچه پارچه شده بود که قسماً این امارت نشینی ها ازبین رفته و تقریباً افغانستان بحیث یك واحد اداری عرض وجود کرد. در ارکان دولت بعضی ها با سیّد میانه خوبی نداشتند. بناءً به تبلیغات علیه سیّد آغاز کرده و به بدگویی از آن شروع نمودند. سعایت حاسدین کارگر افتاد بناءً امیر درباره‌ء سیّد سوء ظنی پیدا کرد. مشاورین امیر به امیر یاددهانی میکردند: «صدارت کار مهمی است. باید این عهده مهم به فرزندان امیر سپرده شود که کفایت اداره‌ء آن را دارند.»

درحالیکه فرزندان نه دارای تجربه‌ء کافی بوده و نه دانش سیاسی جهت اداره‌ء مملکت داشتند و نه میتوانستند از حوادث قریب الوقوعی جلوگیری کنند. بناءً یکتن از فرزندان که اداره‌ء امور قندهار را بعهده داشت قوه‌ء منظمی تشکیل داده و علیه عمش امیر شیر علی به حمله پرداخت آندم هرات در تصرف امیر شیر علی بود.

جوان بفکر اینکه با دریافت ظفر و فیروزی پیشگاه‌ء پدر منزلت خاصی را حاصل خواهد کرد و نسبت بسایر برادران سربلندتر خواهد گردید دست باین اقدام زد و به تنهایی در سپاه امیر شیر علی یورش برد. نایره‌ء جنگ بین طرفین شعله ور گردید. جوان صفوف دشمن را میدرید و چندان جنگ کرد که وحشت در دلهای مخالفین انداخت. نزدیك بود که سپاه دشمن را شکست بدهد که محمد یعقوب پسر امیر شیر علی که در پیشاپیش لشکر در حرکت بود جلو

او را گرفته دید که جوان متهوریکه به پیش میتازد جدا از لشکریانش افتاده بناءً با حملات چند جانبه ویرا اسیر ساخت. همراهان و همرزمان جوان با مشاهده این وضع پراگنده شده و به جانب قندهار رو به فرار نهادند. درین موقع فکر تسخیر قندهار به امیر شیر علی رسوخ نموده و با تعقیب قشون شکست خورده بقندهار حمله ور شد و سرانجام بین طرفداران شهزاده و سپاه امیر شیر علی جنگ خونینی درگرفت که از کشته ها پشته ها تشکیل شد.

انگلیسها چون مترصد فرصت بودند از این موقع سوء استفاده کرده صدها کیلوگرام طلا را به امیر شیر علی طور هدیه فرستادند تا بسر کردگان قوم و کارمندان دولت امیر محمد اعظم توزیع کنند. هدایا توزیع شد و پیمان هایی بسته شده بین امیر شیرعلی و امیر محمد اعظم درهم شکست و زد و خورد فی مابین جانبین آغاز گردید. در نتیجه امیر محمد اعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن شکست خورده اولی به ایران و دومی جانب بخارا فرار نمود.

امیر محمد اعظم در نیشاپور مدت یك ماه زندگی کرد و بعد وفات یافت. سیّد جمال الدین آندم در کابل بود. پادشاه وقت امیر شیرعلی خان از خوف بلوای عام و رسوخ قومیت و احترام بخانواده‌ء نبوی ظاهراً عکس العملی بموجودیت سیّد در کابل از خود نشان نداد، اما در خفاء به فکر انتقام بود.

سید از موضوع باخبر شد و خیر را درین دید که وطن مألوف خود افغانستان را ترك گوید. بناءً سیّد از امیر اجازه‌ء رفتن به ترکیه را خواست امیر هم موافقه نمود. مشروط بر اینکه سیّد به سفر خود از طریق ایران ادامه بدهد. و این شرط بخاطر این گذاشته شده بود تا مبادا سیّد با امیر محمد اعظم در ترکستان ملاقات نماید و حادثه‌ء تازه‌ء بوجود نیاید. سیّد در سال (۱۸۶۸م) بعد از سه ماه شکست امیر محمد اعظم از راه‌ء هند به سفر خویش ادامه داده وقتی وی بسرحد هند رسید از طرف حکومت هند با گرمجوشی زیادی استقبال گردید. معهذا مسئولین امور حکومت هند میل نداشتند تا سیّد در شهرهای هند

اقامت گزینند و در خفاء خیلی فعالیت بخرج داده شد تا در اطراف سیّد دانشمندان و جوانان هند تجمع نکنند. حتی علیه اقامت او عکس العملهای گوناگونی نشان داده شد.

سید با مشاهدهء این وضع نتوانست بیش از یك ماه در هند توقف کند لهذا در یکی از سواحل هند شد. و از آنجا بمصر انتقال داده شد. در مصر ٤٠ روز اقامت گزید. در هنگام اقامت به جامع ازهر شتافت و با بسیاری از دانشجویان سوریه ارتباط گرفت. آنها تمایل زیادی به سیّد نشان داده حتی از سیّد تقاضا کردند تا به آنها شرح اظهار (۱) را تدریس کند. سیّد هم در اثر تقاضای آنان در منزل خود از کتاب مذکور به تدریس طلبه پرداخت. و چندی بعد به جانب استانبول رفت. در استانبول با اغتنام از فرصت ملاقات های متعددی را با عالی باشا صدراعظم ترکیه انجام داد. عالی باشا با سابقه شناختیکه با سیّد داشت ویرا باحترام کامل در حضور خود پذیرفت و چندان از سیّد استقبال کرد که هیچکس تا آندم باین مقدار حرمت ندیده بود. جمال الدین در همه این دیدارها با لباس مخصوص افغانی دیده میشد. وزراء و درباریان عالی باشا گرویدهء فضل و دانش او شده بودند.

فهم، هوشمندی، حسن معاشرت و حسن سلوك سیّد را تحسینها میکردند. سیّد با وصفی که بزبان ترکی آشنایی نداشت و بلد نبود اما با داشتن ذکاوت خداداد طی دو هفته میتوانست هم حرف بزند و هم کتابت کند. چنانچه با وقوف کامل باین زبان موفق گردید. با گذشت شش ماه بحیث عضوء در شورای علمی وزارت معارف آنکشور پذیرفته شود. سیّد با ارائهء نظریات عالمانهء خود طرح های جدیدی را در سیستم معارف ان سامان پیش کرد که

---

۱ - شرح اظهار کتابیست که در علم نحو تألیف شده. مؤلف وی بر کوی است تدریس کتاب مذکور بیشتر بین ترکها و اعراب رواج دارد.

خیلی سودمند بود؛ ولی تعدادی از اشخاص که با وی یکجا در آن شورای کار میکردند علیه طرح های وی قیام نموده و آن را منافی ارزشهای اصیل فرهنگ ترکیه خواندند. و از جمله میتوان از شیخ الاسلام تحسین فهیمی افندی نام برد که بشوره های سیّد سر مخالفت داشت. دلیل مخالفت او با سیّد این بود که او می اندیشید هرگاه سیّد در دستگاهء معارف بوظیفهء خود ادامه بدهد ممکن با ابراز لیاقت و استعداد خطراتی را در شهرت و محبوبیت او ایجاد کند. همان بود که وی دست به توطئه علیه سیّد زد. رمضان سال (۱۲۷۸هـ ق) مطابق نومبر سال (۱۸۷۰م) بود تحسین آفندی رئیس دانشگاهء استانبول از سیّد خواهش کرد تا خطابهء ایرا ترتیب و آماده کند و مردم را بکسب حرفت و صنعت تشویق و تشجیع نماید. سیّد چون به افادهء مرام بزبان ترکی قدرت نداشت عذر آورد که از این امر او را معاف دارند مگر الحاح و اصرار تحسین افندی سبب شد که سیّد خطابهء مفصلی ترتیب کند. سیّد پیش از اینکه خطابهء خود را در مجمع علمی ایراد کند، متن خطابه را بوزیر تعلیم و فرهنگ وقت پیش کرد. صفوت باشا و علی شیروانی زاده مشاورین ریاست مراقبت و نظارت و علی دولتلونیف باشا وزیر تعلیم و فرهنگ درحالیکه اعضای شورای فرهنگی وزارت تعلیم و فرهنگ بودند هر یك آن را پسندیدند و تحسین کردند و زبان در مدح وی گشودند. روز معین فرا رسید و مردم جهت استماع خطابهء سیّد در محوطه دانشگاه بسرعت تام اخذ موقع می کردند. جمعیت زیادی از اراکین دولت و اعیان مملکت، دانشمندان، ارباب جراید در آن احتفال شرکت ورزیدند. حتی صدراعظم مملکت را به شنیدن آن خطابه زحمت دادند.

سید پشت میز خطابه قرار گرفت و مقالهء مبسوط و آتشین خود را با متانت دربن محفلی ایراد کرد (۱).

---

۱ - در کتابیکه زیر ترجمهء مترجم قرار دارد مقاله بالتفصیل چاپ شده و از بعضی قسمت های آن گلچین گردیده است. هرگاه متن مذکور بدست آمد، البته در پایان کتاب بصورت جداگانه انتشار خواهد یافت و در غیر آن در چاپ دوم این متن بدسترس علاقمندان گذاشته خواهد شد. (مترجم)

اما تحسین فهیمی که بیانات سیّد را جهت نقد تعقیب میکرد بناء برآن درباره‌ء خطابه‌ء سیّد چرندباتی را در جراید وقت به نشر سرد که حاکی از عقده‌ء حسادت آمیز و تنگ نظری های او بود.

اما دریغ! هرگاه کسی طالب حق بودی و انصاف داشتی هرگز نتوانستی در سخنان وی انگشت انتقاد گذاشتی و در آن فتوری یافتی. اما چون خطابه، خطابه‌ء تمثیلی بود یعنی سیّد خواسته بود بر سبیل تمثیل وظایف اجتماع را با ارگانیزم بدن طور تشبیهی بیان کرده بود. این امر استنباطاتی را برای حسن فهیمی افندی و حسن فهیمی نماها بوجود آورد و سرانجام اکثر جراید و اطلاعات جمعی پیرامون سخنان سیّد مطالب ضد و نقیضی انتشار دادند. من جمله دسته ای به جمال الدین طرفدار و برخی هم از شیخ جانبداری نمودند، اما بعضی از یاران سیّد بوی مشوره دادند که باید در موضوع سکوت کند. و از اغماض کار بگیرد زیرا گذشت زمان همه چیز را به فراموشی میگذارد. شایعات بی اساس خود بخود راه‌ء زوال را پیش میگیرد مگر سیّد این پیشنهاد را نمی پذیرفت و در مخاصمت پا فشاری داشت. در نتیجه جریان بحدی تند گردید که حکومت جهت تأمین آرامش فرمان تبعید وی را صادر کرد و سیّد بمدت کوتاهی به استانبول رو آورد. در استانبول هم سیّد را آرام نگذاشتند و بعضی توطئه هایی را علیه او براه انداختند. بناء بران وی ناچار گردید با خواهش همسنگران خود استانبول را ترک بگوید. سیّد به جانب مصر رو آورد. اول محرم سال (۱۲۸۸ هـ ق) بود که وارد مصر گردید. او تصمیم نداشت در مصر اقامت کند؛ اما ملاقات او با پادشاه‌ء مصر او را مجبور ساخت مدت چندی در مصر باقی بماند و حکومت با قدرشناسی از مقام او ماهوار چند هزار قروش مصری را نیز منظور کرد تا جهت مصارف روزانه‌ء خود استفاده کند.

درحالاتیکه سیّد در مصر اقامت داشت جمعی از دانشجویان پیرامون او اجتماع نموده و او را به تدریس درسهای فلسفی مجبور ساختند. سیّد با اجابت

از توقعات آنها حکمت نظری و عملی، معقولات، فلکیات، تصوف و اصول فقهء اسلامی را به آنها تدریس نمود. و اقامتگاه وی درسخانهء وسیعی برای تدریس علوم شده بود و جز روزهای جمعه به جامعهء ازهر نمیرفت. نبوغ و قدرت علمی سیّد در روح دانشجویان مصر تأثیر شگرفی گذاشت و همه از بحر دانش او قطراتی اندوختند.

صفا و صمیمیت سیّد همه را مقناطیس وار بسوی خود میکشید. و در زبانها تعریف و توصیف او جاری بود و شهرت وی به تمام اقطـاع و حتی قصبه های مصر فراگیر شده بود تا حدی که همه او را محور حل مشکلات خواندند. از طرف دیگر شاگردانش ویرا در نوشتن مباحث دلچسپ ادبی، دینی و مذهبی و فلسفی و اصول نگارش تشویق میکردند و همه تحت نگرانی او مشغول کار بودند. فن نویسندگی در مصر که تا آندم شکل علمی نداشت بمساعی سیّد فنی و مرتب شد. ارباب قلم که در مصر پیرامون موضوعات مختلف مطالبی مینوشتند منحصر بشمار معدودی بودند که ما جز بنام چند تن از آنان آشنایی نداریم. عبدالله باشا، فکری باشا، خیری باشا، محمد باشا و سیّد احمد کسانی هستند که نام های شان در فهرست نویسندگان توانای مصر جا دارد.

مصطفی باشا و هبی باشا از کسانی محسوب میشوند که در رشتهء خود درخشش خاصی دارند.

نویسندگی در مصر درحال حاضر یك حرفه است که از سالیان متمادی جوانان مصری به آن اشتغال دارند و بیشترین جوانان باین رشته مصروف میباشند و البته این افتخار کاملتر به پدر مطبوعات میرسد که راهء روشنی پیشروی جوانان آندیار گذاشت.

مهمتر از همه سیّد هنگام اقامت خود در مصر مکتبی در فلسفه باز کرد و شاگردان بیشماری را در کرسی آن نشاند. مع الأسف دیری نگذشت محبوبیت سیّد در بین جوانان و دانش پروران موجب شماتت اعداء گردید و یك تعداد اشخاص مغرض نیز درین ساحه دستی پیدا کردند و آن را خلاف دیانت وا نمود

نمودند و گفتند تدریس کتب فلسفی بر مبنای قول متأخرین جواز ندارد. درحالیکه نمیدانستند علماء متأخر از این فتوای خود قصد خاصی داشتند به این مفهوم که حکم مذکور شامل حال کسانی بوده که مغز شان درست رشد نیافته است و مرتبهء علمی شان ضعیف بوده و نمیتوانستند ذهن خود را از قضایای مشکوك بدور نگهدارند. منجانب دیگر با آموزش مباحث فلسفی ممکن دسته از دانشجویان دچار سوء عقیده و کج بحثیهای علمی شوند.

اما کسانیکه عقاید راسخ دارند ذواتی هستند که در علوم متقدمین و متأخرین اطلاع خاصی دارند و تدریس برای این دسته مستلزم کدام نقصی نبوده و پیشروی درین راستا برای آنان جز اندوخته شدن ذخایر معلومات بیشتر و سبب حصول بصیرت کامل تر در دیانت شان نمیگردد و ما از رهبران دین مبین اسلام را مثال آورده میتوانیم که گفتار ما را تائید میکنند که بحثهای فلسفی شان زمینه را برای درك حقایق مساعد گردانیده است لاکن اهل حسد که مترصد فرصتند میکوشیدند تا با دریافت دستاویزی درد سرهایی را برای سیّد ایجاد کنند؛ چنانچه همین طور هم شد. یك تعداد اشخاص مشبوه وارد مجلس او شده و با وارد ساختن اتهامات سبب آزار و تأثر او گردیدند. لاکن با اینهمه حرفها سیّد بین طبقات عامه از اعتبار خاصی برخوردار بود و دلها را مقناطیس آسا بسوی خود می کشید.

توفیق پاشا با وی بنای دوستی را گذاشت و از سیّد در اکثر مسایل مشوره میگرفت. سیّد هم کلیهء خواست ها و اهداف معقول توفیق را تائید میکرد و به او یاری میرساند. بدبختانه مدتی نگذشت بعضی از آشوب طلبان از جمله جنرال فیضان قنسل انگلیس به توفیق شکایت کرد و در مورد سَیّد گفت انچه را که باید میگفت. بالاخیر اندیشهء شاه را دربارهء سیّد تغییر داد و شاه هم امر اخراج سیّد و همکارش ابوتراب را از کشور مصر صادر کرد. سیّد بناچار در سال (۱۲۹٦ هـ ق - ۱۸۷۹م) بطرف هند رهسپار گردید و بحیدرآباد دکن شد و آنجا رسالهء (الرد علی الدهریین) را نوشت.

حینی که انقلاب عرابیه در مصر به فیروزی نشست سیّد از حیدرآباد به کلکته رهسپار شد و از طرف دولت هند به اقامت هند مجبور گردید. وقتّی اوضاع خاموش شد و آتش انقلاب فرو نشست سیّد اجازه یافت بهرجائیکه خواسته باشد میتواند برود. سیّد سفر اروپا را ترجیح داد. نخستین شهریکه سیّد در اروپا رو آورد و مدت کوتاهی آنجا اقامت گزید لندن بود. از لندن به پاریس رفت و سالیان درازی آنجا اقامت نمود.

در پاریس جمعی از جوانان دور او حلقه زدند و او را مجبور به نشر جریده نمودند تا مسلمانان جهان را زیر لوای خلافت به اتحاد و یگانگی دعوت نماید. سیّد از من (محمد عبده) خواهش کرد تا خود در ایجاد و انجام آن امر اسعاف ورزم. اجابت کردم؛ بنیاد و هستهء جریدهء عروة الوثقی را گذاشتم و از جریده به تعداد (۱۸) شماره نشر گردید. این نشریه چندان در دل فرزندان شرق بخصوص مسلمانان اثر کرد که تا آندم ایراد هیچ موعظهء و هیچ خطابه چنین مؤثر نیفتاده بود و این امر جز هدف گیری خدمت مردم کدام عامل بیرونی دیگری نداشت. طولی نکشید که نشر جریده مورد تعقیب قرار گرفت و با بهانه یی مصادره شد؛ دفتر مسدود گردید. دولت انگلیس با کسانیکه با سیّد در ارتباط بودند وضع نامساعدی را پیش گرفت. سیّد متعاقب مصادرهء جریده یك ماه دیگر در پاریس و ماه دیگری در لندن یعنی تا اوایل ماهء جمادی الاول سال (۱۳۰۳ هـ ق) انتظار ماند و در پایان آن جانب ایران عزیمت نمود.

مقاصد سیاسی سیدّ

هدف سیاسی که سیّد در زندگی در راهء حصول آن مبارزه میکرد و در جهت تحقق آن انواع مشکلات و مصائب را متحمل شد جز اتحاد و ارتقای سطح زندگی مردمان کشورهای اسلامی و تقویه روحیه برادری و برابری بین مسلمانان جهان چیز دیگری نبود. او مسلمین را به سببی در وحدت و یگانگی تشویق می کرد که مسلمانان با مداخلات استعمار فرقه، فرقه و توته توته شده بودند. هدف دیگر سیّد از این مبارزه شکست سیاست توسعه طلبانهء انگلیس در شرق بود که چون برده و اسیر در مقابل مردم این سرزمینها رفتار می نمود.

اخلاق سید

یکی از ممیزات و خصوصیات سیّد پاکدلی و پاکدامنی اوست که بر سایر صفات او برتری دارد. او با وصفی که مرد بردباری بود، ولی اگر کسی به آبرو و حیثیت او تجاوز میکرد و یا در مقابل او از بیحرمتی کار میگرفت چنان افروخته و خشمگین میشد که کسی نمیتوانست به آسانی جلو خشم او را بگیرد. او همچنان آنقدر به احساسات خود تسلط داشت اگر از قهر چون شیر غرندهء از جا میجست با بازگشت از تندخویی مشتی از تواضع و شکستگی میگشت. سیّد مرد کریم الطبع بود. از دارایی دنیا آنچه که در اختیار داشت در راهء خدا صرف می نمود و بخدا چندان اعتماد قوی داشت که حوادث زمان نمیتوانست بر اعتقاد او اثر سوئی وارد کند. او اگرچه مرد سختگیری بود، اما به مردم همه چیز را آسان میگرفت و در قبال مردم سختگیر سختگیرانه رفتار می نمود. سیّد در راهء حصول اهداف سیاسی خود سخت کوشا بود و عجله به خرج میداد تا از تلاشهای نتایج مثبتی بدست بیاورد. درحالیکه میدانست تأنی از رحمن و عجله کار شیطان است.

وی در زندگی خود به آرزوی جاه و تجمل نبود و بزخارف دنیوی چندان علاقه نداشت. با اشتیاق زیاد به کارهای بزرگ دست میزد و در کارها مصمم و قاطع بود. مردم آزاری و حق تلفی را سخت نکوهش میکرد و چون دلاوران پیشگام از مرگ هراسی نداشت.

او آتشین مزاج بود. بسیاری از اوقات که از قهر و غضب فرو می نشست خیلی صمیمی تظاهر می نمود. او تمکین، ثبات و سنگینی کوه را داشت و جز ذات پاك یکتا و توانا بدیگری نمی اندیشید. او درویش طبع بود و بدرویشی خود افتخار داشت.

سید در انظار مردم قیافهء مردان عرب را داشت. انسان در وهلهء اول فکر میکرد که او از اهل حرمین است. سیمای پدر و نیاکان را داشت که از اهل حجاز بودند. سیّد مردی میانه قد، گندم گون، و دموی مزاج بود. سری بزرگ و پیشانی پهن و کشاده داشت. فراخی حدقه ها، کلانی چشمان، کلفتی رخسار ها و وسعت سینهء او مخصوصاً حین ملاقات که با خوشرویی و نشاط کامل پیش آمد میکرد از اخلاق عالی و حسن سلوك او نمایندگی می نمود.

صبغهء مباحثات سید

اکنون برای گفتن مطلبی داریم که بیانش بی نهایت مهم و سکوت از آن گناه شمرده میشود و آن مباحثات و گفتگوهای سیّد در حلقه های علمی است.

سید در روزگاریکه در مصر بود بناء بر عادات همیشه گی اش حلقات مباحثه و مشاجرهء علمی را تشکیل میداد. چنانچه او اگر در پارکهای عمومی یا مسافرخانه ها و یا اجتماعات دیگر نعمت ملاقات با مردم دست میداد در صدر مجلس جا گرفته و به منتهای تمکین و وقار به صحبت خود شروع می نمود. در مباحثات موضوعات جدی را انتخاب میکرد. در بیان مطالب قدرت

شنونده را در نظر میگرفت. چنان محکم و جدی صحبت میکرد که یك تن از شنوندگان از صحبت او بی بهره نمی ماند. خوش طبیعی و لطیفه گویی در مجلس او راه نداشت. هر قماش مردم اعم از روشنفکر، پیشه ور، تاجر و اصناف مختلف و کارمندان دولت در آن شرکت می جستند. مباحثات با طرح سوالها و تبصره ها پایان می یافت.

دنباله بر اخلاق سیّد جمال الدین افغانی

تذکرات استاد محمد عبده پیرامون سفر تفصیلی سیّد جمال الدین افغانی بپایان رسید ومطالبی را که استاد جلیل القدر مصطفی گردآورده بود برسم تتمه بر نوشتهء استاد محمد عبده اینجا می افزائیم. سفر استاد از اروپا به ایران مصادف به سال (۱۳۰۳ هـ ق/۱۸۸۶م) بود. سیّد جمال الدین افغانی سال (۱۸۸۳م) که در پاریس بود با رینان دانشمند مشهور فرانسه ملاقات کرد.

رینان صورت ملاقات خود را که در فرانسه صورت گرفته و دریادداشتی که بجواب سیّد در ماه می (۱۸۸۳م) نوشته چنین بیان میکند:

«دو ماه میشود که با سیّد جمال الدین معرفت حاصل کرده ام و در قلب خود نسبت به او محبت خاصی را احساس میکنم. روزی بین من و او بالای یك موضوع مهمی مشاجره درگرفت که خیلی جالب بود و آن فلسفهء عرفان بود که یك بخش مباحث اسلامی را احتواء میکند.

مباحثات در دانشگاهء سوربون صورت گرفت. او اسلامی رامیخواهد که عاری ازحشو، زواید والحاق باشد. او افغانی الاصل است. اندیشهء آزاد وصراحت گفتار که از ممیزهء یك رهبر اندیشمند و دارای نبوغ است در او دیده میشود. مواجهت با او یادی ازمتقدمینی میدهد که پنج قرن پیش از ما گذشته است.

آری! درچهره ء او ابن سینا وابن رشد و دیگران را می بینیم که تئوریهای ارزشمندی را جهت نجات بشریت ازفسادهای اخلاقی واجتماعی بیادگار گذاشته.

سید مسافرت هایی به پاریس و لندن انجام داد و با دانشمندان و نویسندگان و رجال سیاسی انجاها ملاقات نموده و خطابه و مقالات خود را در جراید بزرگ و مشهور آن کشورها به نشر رسانید.

مستر بلانت زمینهء ملاقات سیّد را با لورد سالسبوری و لوردتشرشل مساعد ساخت تا در باب هدف انقلاب مهدی سودانی با هم مذاکره نمایند که آنروز انقلاب مردم را سراسیمه ساخته بود. سیّد جمال الدین در جمادی الاول (۱۳۰۳ هـ ق) بناء بدعوت ناصرالدین شاه سفری به ایران نمود و در آنجا مورد استقبال گرم قرار گرفت. اراکین دولت و اعیان مملکت فی الجمله از مجتهدین و روحانیون پیرامون وی حلقه زدند. سیّد وقتی در ایران بود بکار سیاسی پرداخت. و عدهء از اشخاص را در جمعیت ماسونیه (۱) دعوت نمود. این وضع سیّد اسباب ملالت ناصرالدین شاه را بار آورد و شاه در دل خطری را از جانب سیّد احساس می کرد خاصتاً که سیّد با گذشت ایام طرف استقبال گرم و پرشور جمعیت های مختلف مردم واقع میشد. جمال الدین ناخوشی شاه را حس کرده و فارس را بقصد روسیه ترک گفت و در آنجا از طرف روشنفکران و یکعده عناصر ملی استقبال گردید. در روسیه اعضای انجمن های فرهنگی روسیه در اطراف او حلقه زدند. سیّد در روسیه با استفاده از فرصت به نشر مقالات متعددی پرداخت. نوشته ها اثرات معجزه آسایی را در ذهنیت مردم روسیه بجا گذاشت. بعداً رهسپار پاریس شد و در بازگشت از پاریس شاه ناصرالدین را در میونیخ ملاقات کرد. شاه از سیّد خواهش کرد با او در فارس برود و این خواهش شاه رگ عصبیت سیّد را نرم کرد و سیّد هم دعوت او را پذیرفت و به ایران شد. مردم ایران اعم از پیران و جوانان و اقشار مختلف جامعه از او استقبال نموده و بملاقات او خیلیها علاقمندی نشان دادند.

---

۱ - ماسونیه شهریست در مصر که سیّد محفل بزرگی را در آنجا تشکیل داد.

سید هم درین ملاقات ها در بیان مطالب مفید و حکایات لطیف و توضیح یك سلسله مسایل که مردم را در تأمین انواع آزادی ها کمك میرساند مضایقه نمیکرد. روشنفکران ایران از سیّد میخواستند تا درباره‌ء ایجاد اصلاحات سیستم اداری دولت و قانونیت مملکت جهت تأمین عدالت اجتماعی نظر بدهند. سیّد این کارها را انجام داد و توأم باین بگو و مگوها جنبشهای ملی اوج گرفت. نخست وزیر ایران از ظهور این رویدادهای مهم و تاریخی برآشفته شده و شاه را از جریان آگاه ساخت. شاه هم موجودیت سیّد را در ایران خطر بزرگی احساس کرد و دستور داده شد که سیّد فوری ایران را ترك بگوید.

سید از تهران خارج شد و به آرامگاه‌ء شاه عبدالعظیم رفت و آنجا هم سر و صدایی ایجاد کرد. شاه عبدالعظیم از تهران ۲۰ کیلومتر فاصله دارد. در شاه عبدالعظیم هم تعدادی از منورین و روشنفکران سیّد را تنها نگذاشتند و برفت و آمد شروع کردند. سرانجام دستور داده شد که سیّد با عنف و تشدد از کشور اخراج شود. سیّد درحالیکه دراقامتگاه‌ء خود دربستر مریضی افتاده بود، زیاده ازپنجاه نفر افراد مسلح در اقامتگاه او ریخته و او را ازمرز ایران خارج ساختند.

سید در بصره

سید از ایران به بصره شد. مدتی در آنجا اقامت گزید تا که از بیماری صحت یافت. سیّد همیشه با یاران ایرانی خود روابط کتبی داشت. جوانان ایران را میستود و بمقاومت ایشان تشویق میکرد. دراثر این تشویقات بود که جوانان ایران و دسته از اصلاح طلبان آنجا علیه شاه قیام نموده و جنبشهای توده یی را براه انداختند. درسنه‌ء (۱۸۹۰م) هنگامیکه دولت ایران با یکی ازکمپنی های انگلیسی تنباکو را انحصار کرد و این وضع به بیگانگان موقع داد تا از ثروت سرشار ملی ایران استفاده کند. بناءً سیّد ازشنیدن این خبر متأثر شده و با اغتنام ازفرصت مکتوبی بمیرزا حسین شیرازی رئیس مجتهدین ایران نوشت و در آن از

عکس العمل سوء و منافی اجتماعی این قرار داد؛ تذکراتی داد. از تأثیر این مکاتبات بود که حسین شیرازی فتوای حرمت استعمال تنباکو را صادر کرد و آن را غیرقانونی اعلام نمود و حکومت ناچار گردید تا از این مسئله صرف نظر کند وغرامت شرکت را بپردازد. همچنان سیّد راجع به آزادی قانونی مردم و ترمیم قانون اساسی ایران تبلیغات نموده و آن مطالبات را بحال پختگی ونضج رسانید طوریکه سرانجام موجب سقوط دولت ناصرالدین شاه گردید.

در سال (۱۸۹۲م) سیّد بار دیگر بلندن رفت و مدت شش ماه را آنجا گذرانید.وی درحالیکه تمام هم و قصد خود را، قدرت قلمی خود را به ترور شاه ناصرالدین صرف میکرد خواهان نجات مردم از مظالم حکومت استبدادی وقت شد و مطالب زنده ایرا در مجلهء ضیاء الخافقین به نشر رسانید. ضیاء الخافقین مجله ایست که مهوار در لندن بزبان عربی و انگلیسی نشر می یافت و سیّد از جملهء مؤسسین و از بزرگترین نگارشگران چابکدست آن نشریه بشمار می آمد.

در اثنائیکه سلطان عبدالحمید زمام ادارهء امور ترکیه را بدست داشت سلطان بوسیلهء سفیر ترکیه در لندن یادداشتی به سیّد فرستاد. در یادداشت گفته شده بود که سیّد سفری به استانبول کند. سیّد برسیدن احوال مردد ماند و تصمیم گرفته نتوانست. بالاخیر معذرت خواست. اما سلطان اعتذار او را نپذیرفت و بار دیگر نامهء بوی فرستاد که از اخلاص و محبت او نسبت به سیّد نمایندگی میکرد.

سید بجواب نامه سلطان سفرش را به ترکیه متعاقب سفر او به اروپا اعلام کرد.

سفر دوم جمال الدین به ترکیه

سید جمال الدین افغانی رهسپار قسطنطینه شد و سلطان عبدالحمید ویرا با اعزاز و اکرام تمام استقبال کرد و ویلای باشکوهی را در اختیار او گذاشت که در سطح مرتفع نشان طاغ پهلوی قصر یولدوز قرار داشت. ماهانه برای وی (٥٧) جهین مصری مقرر نمود. سیّد مدت پنج سال را در استانبول گذراند و بین مهربانی های خدعه آلود سلطان و دسیسه های بیشماری که از طرف رجال قصر بوی چیده شده بود میزیست. سیّد بار بار از دولت ترکیه تقاضا میکرد تا برفتن په اروپا اجازه داده شود، اما کجا!؟ این حرفها شنونده نداشت. سیّد بقیهء عمر خود را در زندانیکه ظاهراً شکوهمندی داشت میگذرانید.(این نظر یك سیاح و جهانگرد آلمانی است که در سال ١٨٩٦م از آن دیدن کرده بود).

جمال الدین افغانی روز سه شنبه نهم ماه مارچ (١٨٩٧ن) بساعت ١٢ و ١٣ دقیقهء ظهر باثر بیماری مزمن سرطان با آرمانهای که در نجات شرق از استعمار داشت از جهان و مافیهای آن بعمر ٥٩ سالگی دست شست.

(انا لله و انا الیه راجعون.)

بعد از فوت آن فیلسوف نامدار سلطان عبدالحمید کسان خود را فرستاد تا اوراق پراگنده او را جمع کرده و بسوزانند. عدهء زیادی از مردم ایران و دیگران که شرح حال سیّد را نوشتند مدعی هستند مرگ سیّد یك مرگ طبیعی نبود. بسیاری قدرتمندان جهان در کشته شدن او سهم داشتند. زرق ویروس سرطان در لبهای او سبب گردید که وی پدرود زندگانی کند. با رسیدن خبر وفات سیّد جمال الدین سلطان دستور صادر کرد تا پیکر مطهره سیّد درحالیکه از مرگ او دو ساعت نگذشته بود با مراسم باشکوه نظامی بخاك سپرده شود و این تعجیل بدان جهت بود که مبادا فتنه از طرف طرفداران سیّد ایجاد نشود.

آری! مرد، مرد جهانسازی که به تنهایی برای نجات شرق و مردم آن بخصوص مسلمانان بمدت (۲۰) سال تمام مبارزه کرد، رنجها برد، زحمت ها کشید و حقارت ها دید. بالآخره در عالم بیکسی و دور از یار و دیار جان به جان آفرین تسلیم کرد و جنازهء او با تشریفات شانداری مشایعت گردید.

زندگی سیّد هنگام سیاحت

سید از کودکی میل داشت تا از شهرهای جهان دیدن کند. وی به تعدادی از کشورهای عربی، مصر و ترکیه سفر نموده و مدتهای مختلفی در ایران، هند و افغانستان اقامت گزید. او در بسیاری از مراکز کشورهای اروپایی سیاحت نمود. در مجامع و محافل بزرگی که در آن ممالك داير شده بود خطابه های مبسوط، و جامع و غرایی ایراد کرده و بروز نامه ها و جراید آن جاها مقالاتی نوشت. با رجال سیاسی، نویسندگان چیره دست و روشفنکران بیامیخت، توطئه ها و دسیسه های انگلیس استعمارجو را در هند و ایران خنثی ساخت و در نتیجه با مداخلات بریتانیا بار بار ازین مملکت به آن مملکت و از این شهر به آن شهر تبعید گردید. سیّد خاطرهء خوشی از رهبران این ممالك نداشت. همان بود او بهیچ یك ازاین کشور اقامت دایمی اتخاذ کرده نتوانست.

سید ترقیات و انکشافاتی را که نصیب اروپائیان گردیده و عقب ماندگیهای که دامنگیر مردم شرق و سرزمین شرق شده همه را بصورت مقایسوی سنجیده و اذعان نمود که عامل این همه پسمانی ها مولود وجود قدرت استعماری در شرق بخصوص انگلیس بوده است. به همین سبب او تا آخرین دقایق زندگی خود با دشمنی با اروپائیان ادامه داد. او که برخورد خشن و وحشیانهء اروپائیها را بمردم شرق میدید غیرارادی فریاد میزد:

«ای مردم شرق! برخیزید و قیام کنید و در کاخ ظلم و استبداد آتش زنید و خویش را از چنگال استعمار وحشی نجات بدهید.»

استاد بروّن یکتن از نویسندگان غرب همچنان استاد عبدالرزاق دربارهء سیّد عقاید مختلفی دارند که در مجلهء الثقافت نشر گردیده مینوسند:

سید جمال الدین افغانی اگر از گروه اهل سنت و جماعت است یا از فرقهء اهل تشیّع هر کسی که هست و بهر دار و دیاری که منسوب است یك مسلمان حقیقی بوده و بری از هر گونه تعصب میباشد. اما دشمنانش او را یك مرد متعصب جا میزنند. اما او اولین کسی است که با تبلیغات صریح و روشن توانست پای استعمار را در شرق بلرزاند و بلغزاند و جنبشهای ملی و آزادی خواهی را در شرق به نضج و پختگی برساند. مردم آخر به آب طلا خواهند نوشت که سیّد جمال الدین افغانی علمبردار نهضت شرق و بزرگترین مردمان آزادیخواه مشرق زمین است.

ادیب اسحق نویسندهء نامی مصر که از شاگردان و بلکه از همکاران سیاسی سیّد جمال الدین میباشد شرح مبسوطی دربارهء سیّد نوشته که بعضی قسمت آنرا ما اینجا بصورت گلچین نقل می کنیم:

شخصی که بنام سیّد افغانی شهرت دارد و بخانوادهء حسینی منسوبست سیّد جمال الدین نام دارد. او سخنوریست دانا و توانا و مبلغیست فصیح و گویا که با قریحهء تند و ذکای خداداش توانسته بزرگترین خطبای معاصر خود را از پشت دست ببندد. سیّد که در افغانستان بدامن خانوادهء شریفی تولد یافته و علوم را اعم از طبیعی و غیرطبیعی بزبان فارسی و عربی از استادان در عصر آموخته تبحر کامل در علوم معقول و منقول دارد. سیّد بعد از مهاجرتش از استانبول چنانچه ز تاریخش پیدا است در سال (۱۸۷۱م) قصد وادی نیل کرد و حکومت خدیوی اسمعیل باشا با استقبال گرم از موکب او ماهانه معاشی را برای او تعیین نمود و خواهش کرد که تدریس طلبهء جامعهء ازهر را بعهده

بگیرد. سید، به ازهر رفت بین او و دانشمندان ازهر مناظره های علمی رخ داد که البته نتایج آن مطبوع و خاطرخواه نبود. سیّد در باشگاهی که برای وی تعیین شده بود عده‌ء از دانشجویان و مدرسین را بپذیرفت که از محضر او استفاده کنند. طلبه بدور او حلقه زدند. صبح و مساء از تدریس او بهره ها گرفتند. این وضع تا دیری دوام کرد. حضور وی در قاهره زیارتگاه ارباب بصیرت، رجال دولتی و اعزه‌ء مصر گردید. سیّد با رعایت استعداد مراجعین به فرا خور حال هر یك سخن میگفت؛ اما بعضاً اندیشه‌ء سیاسی خود را به آن می آمیخت و با گروهی از اهل علم درباره‌ء یك سلسله مسایل مذهبی که بعداً از طرف علمای زمان در آن الحاق شده و روپوش گردیده بود صحبت مینمود و مراجعین را از پلان شوم استعمار مطلع میساخت.

سید با نشر اثر بکر و تازه در روح و روان مردم نفوذ کرده و بیشترین مقالات را بنام خود و قسمتی را هم به اسم مستعار (مظهر بن وضاح) به نشر می سپرد که این وضع روزبروز بر شهرت وی میافزود.

سید جمال الدین در مسایل سیاسی اطلاع کافی داشت. آزادی مردم از آرزوهای دیرین او بود و نجات مصریان از وضع فلاکتبار آن روز در صدر کارش قرار داشت. وقتی که او مداخلات صریح و آشکار دشمنان را در امور داخلی مصر مشاهده نمود و احساس کرد که وضع اقتصادی مصر به بحرانترین روال خود جریان دارد تصمیم گرفت باید بهر وضعی که باشد باین حالت خاتمه داده شود. همان بود که فرصت را غنیمت شمرده و برنامه‌ء فعالیت های سیاسی خود را ترتیب کرد و آهسته آهسته حس آزادیخواهی را در نهاد تمام طبقات و اقشار جامعه‌ء مصر بیدار نمود. به جمعیت ماسونیه پیوست و چندان به فعالیت پرداخت که از جمله رهبران ماسونیه قرار گرفت. بعداً اتحادیه ملی را بوجود آورد. عده‌ء از دانشمندان و روشنفکران به عضویت آن پیوستند. اتحادیه‌ء ملی مصر روزبروز قوت میگرفت؛ حتی توفیق باشا ولیعهد عصر داوطلبانه عضویت

آن را حاصل کرد. سیّد در برابر دولت بریتانیا قرار گرفت و با صراحت لهجه و با بیان آتشین سیاست های ویرانکن و اختناق آمیز انگلیس را تقبیح میکرد و در جراید مصری اقتراح جالبی را در معرض اشاعه قرار داد و تجاوز صریح انگلیس را بر سرزمین غنی شرق و ثروت خیز آن بیان نمود. از طرف دیگر جراید لندن علیه سیّد و تراجم او اجتجاجاتی را به نشر سپردند که مورد توجه قرار گرفت و حتی گلادستون بشحصه موضوع مختلف فیه را وارسی میکرد.

اوج گیری شهرت سیّد خوفی را در دل قنسل انگلیس ایجاد کرد. بناء برآن وی بحکومت وقت از جریان اطلاع داد. منهیان و جاسوسان در مجلس سیّد مؤظف گردیدند تا از جریاناتیکه در نشست و برخاست سیّد و هواخواهان او می گذرد باخبر شوند. در خلال این جریان مصر بهرج و مرج عجیبی مواجه شد و به سیّد معلوم گردید که خدیو اسماعیل خواه مخواه مخلوع میشود بناءً او با پرده برداری از روی اهداف سیاسی خود چندان کوشش نمود تا دولت اسماعیل سقوط نماید. سیّد با جنرال قنسل فرانسه مسیوتریکو و التمیس ملاقات نموده و بزبان فرانسوی با وی حرف میزد. چون فعالیت های سیّد اضطراباتی را بدولت مصر بوجود آورده بود بناءً توفیق باشا دستور داد که سیّد مصر را ترک گوید.

ادیب اسحق علاوه میکند من درمصر با وی معرفت پیدا کردم و از جملهء مریدان او میباشم ومدتیکه سیّد دراسکندریه وقاهره اقامت داشت من در ملازمت او قرار داشتم. سیّد مردی متواضع و پاك نفسی بود. پاسی از شب را بشبخیزی میگذشتاند. جز تاریکی آخر شب وچاشت نمیخوابید. در روز جز یکبار بخواب اعتیاد نداشت. چای و دخانیات را بسیار استعمال میکرد چون از منطق قوی و قوت استدلال برخوردار بود بناءً به معارضه میل زیادی نشان میداد و با فراست شگفت انگیزی که داشت زود پرده از روی ابهامات مخاطب خود بر میداشت. او تندمزاج و عصبی طبیعت بود. عجیب تر این بود که فرانسوی را بمدت کوتاهی آموخت و حتی در آن زبان مقالات علمی و فلسفی انشاء میکرد.

سید روزی از راه بحر سفر سویس را پیش گرفت. و درین سفر آقای نقادی قنسل ایران با وی همراه بود. نقادی احساس کرد که سیّد دست خالی است و از متاع دنیا چیزی در دست ندارد. بناءً بمساعدت تاجری از ایران مشتی از سکه های طلا را در خدمت سیّد گذاشت. سیّد با مشاهدهء این وضع سخت برآشفت و این کمك را رد نموده گفت:

«شما نسبت بمن محتاج ترید شما آن را بمصرف خود برسانید شیر هر جا که می رود طعمه با خود همراه دارد.»

سلیم گنجوری واندیشهء او در باب سیّد جمال الدین

ترنوالی بمقلة غضبی اذا بصرت بطودسال کالودیان
فکاننی بیکونسفلید[1] زمانه وکانها فی بغضها الافغانی

محبوبه بمن میل میکند درحالیکه با پیغوله های غضبناك چشم خود بکوه اگر نظر افکند از ترس مثل وادی به سیلان میافتند گویا من بیکونسفلید زمانه هستم و او در غضب خود به جمال الدین افغانی شباهت دارد. شرح زیرین از لارد بیکونسفلید مرد سیاستمدار و یکی از وزرای انگلیس است که دربارهء خاطرات خود از سیّد چنین مینویسد:

«سید جمال الدین افغانی مرد دانشمند و فیلسوف شهیریست که در افغانستان پا بهستهء وجود گذاشته. علوم دینی و منطق را آنجا آموخته. تاریخ و علوم مروجه مشرق زمین را از پیشوایان اسلامی و بزرگان آئین برهمنی فرا گرفت. سیّد در زبان سانسکرت که مادر زبان های شرق بشمار می رود ید

---

۱ - لورد بیکونسفلید سیاست مدارترین وزرای انگلیس (۱۸۰۵-۱۸۸۱م).

طولایی داشت و از حقایق و ماهیت ادیان خود را واقف گردانید. سیّد در توقف مختصر خود به ترکیه با عدهء از اعضای رهبری دولت که در صدر آن امین عالی باشا قرار داشت ارتباط گرفت. دیری نگذشت که به زبان ترکی آشنا شد. حینیکه سیّد در مصر اجلال نزول فرمود، ریاض باشاه با احترام بمقام علمی سیّد استراحتگاه خاصیَ را برای او تهیه نمود که تمام شرایط و امکانات در آنجا بصورت احسن وجود داشت. عدهء از دانشجویان جهت استفادهء علمی به اطراف او حلقه زدند. سیّد دانشجویانی را که ذهین و حساس می یافت تحت تربیهء سیاسی قرار میداد و با گذشت مدت کمی مرجع خوب دانشمندان و ادیبان فاضل قرار گرفت. سیّد را عادت بر این بود که روز را بخانه سیری نموده و چون شب فرا میرسید در قهوه خانه (بوسطه) رفته و در کنار جمعیت قرار میگرفت و در صدر مجلس اخذ موقع می نمود.

مشمولین قهوه خانه گرداگرد وی نشسته و به بیانات او گوش فرا میدادند. در مجلس با زبان شناسان شعراء، اهل منطق، طبیبان، کیمیادانها، مؤرخین و جغرافیادانها، مهندسین و طبیعیون هر کدام طرح ها و سوال های خود را ترتیب نموده و جهت حل غوامض به سیّد پیش میکردند. سیّد هم با جبین کشاده و حوصلهء فراخ در حل عقده های آنان میپرداخت و با زبان فصیح و شیرین قناعت شان را فراهم میکرد و مانند ابر بهاری خاطرات خشکیده سوال کنندگان را خرم و شاداب می نمود. طوریکه شنوندگان از ارائهء جواب های منطقی و مدلل هکذا بداهت گویی انگشت حیرت بدندان تعجب میگزیدند و سوالگران با حل عقده های شان خوش و ممنون میشدند، و این وضع برای همیشه دوام داشت و عادت سیّد هم بدین منوال بود تا که سیاهی شب را سفیدی صبح فرا میگرفت و آهوی رمیده روشنایی را نرگس تاریکی در بغل میکرد. مالك قهوه خانه بعد از دقت بحال آیندگان و شرکت کنندگان مجلس، در را قفل میزد و قهوه خانه را بروی مراجعین خود می بست.»

رابطهء سیّد با ادیب اسحق:

سیّد که نجابت ذاتی و قریحهء تند از وجناتش ظاهر بود امتیاز جریدهء مصر را گرفت و به نشرات آغاز کرد و مشی جریده را اعلام نمود. همچنان سیّد امتیاز جریدهء دیگری را بنام (تجارت) حاصل کرد و ادارهء آن را بدو نویسندهء و همکار دایمی خود شیخ محمد عبده و ابراهیم لقانی سپرد. تا به ثقافت و صحافت خاصی نشرات کند. مضمون آندو جریده از قلم توانا و معجزه آسای سیّد تهیه میشد و از بحر توفانزای اندیشه اش تراوش میکرد. از سیّد در صفحات جریدهء مصر دو مقالت بیادگار مانده: یکی را (دول مستبد شرقی) و دیگری را (روح بیان در افغان و انگلیس) نام نهاده است.

مقالاتی را که سیّد املا میکرد مورد توجهء دانشمندان و سیاستمداران قرار میگرفت حتی گلادستون رهبر آزادیخواهان انگلیس در بعضی از جراید و رسایل آثار او را باین عبارت تقریظ کرد:

«سید را مردمك دانایان و دانشوران باید خواند.»

درحالیکه انگلیس او را از دشمنهای سرسخت خود میدانست. سیّد بمردمان روشنفکر و خوشه چینان دانش و ادب تمایل خاصی داشت. هرگاهیکه با این طبقه تماس حاصل میکرد طرف توجه و تربیت خود آنان را قرار میداد و به تجلی استعدادهای شان سعی بهم میرسانید.

سید در برابر حکام جابر سختگیر و بدبین بود و به آنان به چشم حقارت مینگریست؛ اما در برابر ستمدیده ها و الم دیده های روزگار بسیار مهربان و متواضع بود. بهمه حرمت داشت و به آنها انس و محبت نشان میداد.

در خلال سال (۱۸۷۸م) موجودیت او مایهء امیدواری در کشورهای اسلامی شد و مقام بلندی را درجوامع اسلامی حاصل نمود و در میدان سیاست قد برافراشت و زعامت جمعیت ماسونیه را بعهده گرفت و همانند محمود باشا با ردوی و عبدالسلام بیگ مویلحی نائب مصر در دارالندوه و برادرش ابراهیم

که از کارمندان دولت مصر بودند به او ارتباط گرفته و از همکاران صمیمی سیّد خود را، حساب نمودند. و بسیاری از هواخواهان سیّد که پیرو اندیشه های عالی سیّد بودند مانند شیخ محمد عبده، ابراهیم لقانی و علی بیگ مظهر، شاعر زرقانی والی، وفاقیونی درمصر وسلیم نقاش و ادیب اسحق، عبدالله ندیم در اسکندریه درباره، علو مرتبت، شخصیت و مقام منیع او تبلیغات میکردند.

سید گاه گاهیکه سخنرانی میکرد چندان هیجانی میشد که شنونده ها از تغییر حالات و وجنات او احساس خوف میکردند. شما ای خوانندگان گرامی! هیجانات درونی سیّد را در خطابه، ذیل که در محضر عموم ایراد کرد میتوانید تخمین کنید:

«شما ای گروه مصریان! به تحقیق برای غلامی آفریده شده اید. شما تقصیر ندارید زیرا که در آغوش استبداد پرورش یافته اید و قرنهای متمادیست که بار بردگی و غلامی شاهان ستمگر را چون چارپایان بی احساس و بی شعور بدوش میکشید و زیر سم اسپان لشکریان ستم پیشه خود را از دون همتی پامال ساخته اید. حکومتهای شما انواع تحقیر و توهین را بشما روا میدارند؛ اما شما کوچکترین عکس العملی در برابر این برخوردها از خود نشان نمیدهید. بلکه از آن ابراز رضامندی هم میکنید. آن ماده، حیاتیکه غذای شما را تشکیل میدهد و محصول عرقهای پیشانی شماست با شلاق وقمچین از وجود تان کشیده میشود پس اگر در رگهای شما ذره یی از خون غیرت و شهامت می بود هرآئینه باین فقر و خواری تن در نمیدادید، باز هم نام آن را صبر نمیگذاشتید و یا چرا به سرزمین گرم و سوزانی می نشستید و آن را برای زندگی انتخاب می نمودید؟

شما را دوستان ایرانی تان همانند یونانیان، رومیان، فارسیان، اعراب کردی فرانسویان و علویین دست بدست هم داده پوستهایتان را با خنجر میشگافند و با آله های استخوان شکن استخوانهای شما را خرد میسازند و چون سنگ یتمی که در بیابان ها افگنده شده باشد نه شما را دارای احساس عالی است و نه عواطفی.

و تشبهوا ان لم تکونوا مثلهم　　　ان التشبه بالرجال قدح

به پدران خود ببینید و از کارنامه های شان انتباه بگیرید و به آنها مشابهت پیدا کنید زیرا مانند شدن بمردان یك نوع رستگاریست.

از مستیها بهوش آئید و از بیخبریها خود را بیرون بکشید. بارهای مذلت و فرومایگی را بدور افگنید و مانند سایر ملل آزادهء جهان آزاد زندگی نمائید یا بمیرید که با این وضع شهیدانید و اجر می یابید.»

امثال این مطالبی که بیان گردید هر قدر شنونده موجود بیروح و مرده هم می بود آن را تکان میداد. چندانکه چون آب به شعله های آتش ریخته شود و کاخ ظلم و استبداد غارتگران و چپاولگران را فرو ریزد. این خطابه چندان در روح مردم اثر عمیقی گذاشت که جنبشهایی در اینجا و آنجای مصر بوجود آمد. مردم آرام آرام به اعتصابات دست زده و خلع فرمانراوی جبار مصر و مزدور نمك بحلال استعمار را تقاضا نمودند.

منشاء جنبشهای نخستین

مضمون زیر سرمقاله مجله (مراة الشرق) است. این مقاله وقتی نوشته شده که هستهء انقلاب عرابیه نیرو میگیرد و اثرات معجزه آسای آن از اینجا و آنجا نمایان میشود:

اری ملل الرما و میض نار　　　و اخشی ان یکون له ضرام

ترجمه: زیر خاکستر آتش پنهان می بینم و خوف دارم درگیرانی با وی همراه نباشد.

برخی از سرکردگان احتجاج کنندگان بریولسن و دبلینز که دو نفر از عمال بیگانه هستند حمله بردند و آنقدر آنانرا مورد ضرب و شتم قرار دادند که بیحس و بیحال افتادند. درین موقع دستهء از قدرتمندان و متنفذین کشور مصر در خانهء شیخ کبری و بعداً در منزل راغب باشا اجتماع نموده پیمان بستند که نخست کابینهء نوباریه و بعداً توفیقه را منحل سازند. فیصله نامهء انقلابی در مورد نشر شد و روزنامه ها با حرف درشت این شایعات را نشر کردند که دست بدست از شهری به شهری میگردید و این وضع پایدار ماند. در نتیجهء این فعالیتها طشت رسوایی اسمعیل باشا از بام سیاست افتاده و پلهء سیاست توفیق بالا رفت. از طرف دیگر چون سیّد جمال الدین افغانی با توفیق باشا میانه خوبی نداشت بناء بران در سقوط او و از پیکار دست برنمیداشت و در جستجوی طرقی بود که او را از قدرت خلع کند تا اینکه توفیق دانست سیّد از زمرهء اشخاصی نیست که با او ببازی گرفت بلکه از زمرهء کسانیست که در تغییر نظام مطلقه شاهی به جمهوری سخت پافشاری دارد.

نویسنده درقسمتی ازاین مقاله ملاقات قنسل ایران را با سیّد که ازماسونیان بود ذکر میکند و مینویسد قنسل یك صد سکهء طلا را برسم تحفه به سیّد پیش میکند و او با اینکه احتیاج مبرمی بپول دارد از گرفتن آن ابا میورزد و...

سید کتابخانهء داشت که حکومت وقت دروازهء آن را بروی مراجعین بست و آن را مصادره کرد. عارف ابوتراب که از مصاحبین سیّد بود روزگاری در زندان ماند و بعد رها گردید. سیّد آتش انقلاب را در مصر دامن زد و با سعی کامل او انقلاب مذکور تا ابعاد وسیعتری گسترش یافت.

خلاصه سیّد آیاتی از بدایع قرن (۱۹) بود و از شگفترین مردان آن زمان بشمار میرفت.

تقریظ مجلهء البیان

ادیب فرزانه و سخندان نامی شیخ ابراهیم یازجی در جزء دوم از مجلهء بیان که در اوایل ماه اپریل (۱۸۹۷م) نشر یافته تحت این عنوان مینویسد:

سید جمال الدین حسینی:

خبرهای واصله از استانبول شخصیتی را بما آشنا ساخت که او را میتوان سرچشمهء فضل و کمال و سرخیل سخن سرایان بشمار آورد. او که سرآمد روزگار خود بود بعلوم معقول و منقول ید طولایی داشت. ویرا سیّد جمال الدین حسینی می نامند؛ بدلیل اینکه او از سلالهء سیادت پناه حسین است که خبر مرگ چنین شخصیتی حسرتبار است و فقدان او در دلها تأثرات غم انگیزی را بجا میگذارد. مرحوم سیّد از اثر بیماری سرطان از جهان درگذشت که نخست ریشه های آن در فکین او جا گرفت. و بعداً در قفسه های سینهء او انتقال نمود. ظهور مرض در زبان سیّد او را از گفتگو باز داشت و مانع آن گردید که دیگر درهای شهوار از آستین حکمتبار او بر روی علاقمندان نریزد. آری! آن مرد ستوده خصال از جهان رخت سفر بربست و نام نیکی از خود بیادگار گذاشت؛ روانش شاد باد.

مساله دیگری که بر لسان فرانسوی دربارهء سیّد نوشته شده اینست که سیّد وقتی از اروپا بازگشت سفر نجد را پیش گرفت. نامه از ناصرالدین شاه را دریافت که ویرا در ایران دعوت کرده بود. سیّد از سفر نجد منصرف گردیده و آهنگ سفر ایران نمود و با مواصلت در تهران ناصرالدین شاه محفل باشکوهی را

به افتخار سیّد ترتیب داد و با وی در بسیاری از مسایل به مشوره پرداخت و در کابینهء ایران شامل ساخت. شاه در نیت داشت حتی کرسی نخست وزیری را به او بسپارد که بالاثر اقامت سیّد در ایران بطول کشید و محفلی نبود که سیّد درآن شرکت نمیجست. هر که پیرامون فضیلت و شخصیت او حرفها بزبان میراند عدهء از عمال دولت، دانشمندان و متنفذین قوم به او رابطه گرفتند و او هم با اتخاذ سیاست نرمش گونه روزبروز در دلهای مردم جا میگرفت. او معلومات وسیعی درفن تاریخ و معرفت ادیان داشت که مختصات بارز هر یك را با کمال بیطرفی و صراحت خاص بیان می نمود. شهرت روزافزون سیّد بین مردم شاه را اندیشمند ساخت که بالاثر منهیان را جهت مراقبت احوال او مقرر نمود.

جمال الدین با اطلاع از جریان اجازهء بازگشت را از ایران خواست؛ شاه هم موافقه کرد و او از مرز ایران خارج شد. او نه تنها یك مرد حکیم و دانشمند بود بلکه یك مرد سیاسی کارآگاه نیز بود. که در قلمرو سیاست نظیر او کمتر جستجو میشد. او با نگاه تیزبین خود اهداف خود را زود تشخیص میکرد و در تعقیب اهداف از خود کوچکترین ملالت و خستگی نشان نمیداد و کاروان سعی او در هیچ منزلی توقف نداشت. زبان حال او قول متنبی شده بود:

یقـولـون لـی مـا انت کـل بلـدة
و ما تبتغی؟ ما ابتغی جل ان یسمی

ترجمه: گویند مرا از ممالك چه می طلبی و تو کی هستی؟ خواسته من بزرگتر از آن است که نامگیری کنم!؟

آری! آرزوها وقتی سهل الوصول میشود که مردان دست تساند و تعاون بهم بدهند و نیازمندیهای زمان آنگاه مرفوع میشود که شانه ها در برداشتن بارها خم شود و با هم همکاری نمایند.

کو رفیق همدمیکه در تعقیب یك مشی هم آهنگی نشان بدهد؟ و از رنج سفر و همرهی شکایت بر لب نیاورد. شگفت تر اینکه جز اشخاص انگشت شماری همه از مصاحبت او دست کشیدند و با دعوت اخلاص و ارادت بملاحظه شرایط همه از او قطع علایق کردند. و حتی از ارتباط با او احساس ذلت و حقارت می نمودند. همدرین موضوع باز متنبی میگوید:

و حید من الخلان فی کل بلدة اذ اعظم المطلوب قل المساعد

ترجمه: در هر شهر و دیار عده‌ء از دوستان پیدا میشوند که در فکر یاری هستند و چون مصیبت بزرگ و عظیم شود یاری کمتر میشود.

آری! روح نیرومند او بود که با یك عزم خلل ناپذیر در قعر مشکلات خود را غوطه ور ساخت و به تنهایی بجانب هدف های پیشرفت که بدون یاری گران نیرومند رسیدن به آن ناممکن بنظر میرسید. افسوس که او عملاً بهدف خود دست نیافت. از طرف دیگر حاضر نبود دست از طلب بردارد و با این وضع اکثر اوقات او در تجسس و دریافت راه بیرون رفت از مشکلات موجود بود که متنبی باز هم درین مورد چنین میگوید:

و اذا کـــانت النـــفوس کبارا تعبت فـــی مرادهـــا الاجسام

ترجمه: این یك حقیقت است که انسان های بزرگ همیشه بدریافت اهداف عالی به زحمت می افتند.

الا اقطـــع البـــلاد و نجمـــی فی هبوط و همتی فی صعود

ترجمه: آگاه باش من در قطع شهرها و بلده ها درحالی می پردازم که ستاره اقبال من درحال هبوط است و ناقه همت من در حالت صعود.

سید در همه احوال اهداف مشخصی را تعقیب میکرد. ترسی از قدرتی نداشت که در آنجا فیصله ها و تصامیم بر اساس زور و زر صورت میگیرد و احکام شرع و قانون در آن راهی ندارد. دل سیّد با نور ایمان روشن بود و از آراء و اندیشه‌ء صائب متقدمین و متأخرین بحد کافی بهره مندی داشت و بر سرزمین حکمت حاکم بود.

سید بزخارف دنیوی علاقه نداشت. با خدعه و فریب و تذویر سخت مخالف بود. از دنیا و مافیها آنچه را می پسندید آزادی و آزادگی و خدمت بخلق الله بود. و ناهمگونی اوضاع او را همیشه متأثر و آزرده خاطر میساخت. احساس پاك، دید وسیع و روشن و قوت حافظه که از نعایم بزرگ خداوندیست همه نصیب او شده بود. آنقدر سرعت انتقال فکری داشت که با یادآوری یك موضوع بملاحظه و حل موضوع دیگری مبادرت می ورزید.

موضوعات علمی و فلسفی بحیث گنجینه های قیمتداری در سینهء او جا داشت. در سیاست و مملکت داری و در تاریخ ملل چندان وقوف کامل داشت که کسی به پایهء او نمیتوانست برسد. او بیشترین اوقات خود را بر خدمت خلق و کارهای مردم صرف میکرد و همچنان موضوعاتی را که پیشینان از تحلیل آن عاجز بودند و نمیتوانستند با علوم عصر انطباق دهند تسوید میکرد. لحظات زندگی را بیهوده بمصرف نمیرسانید. و ارتباط او با مردم شهرت او را کاملتر گردانید و تا اقطار جهان انتشار یافت که با تبدیل ایام و لیالی و گذشت هفته ها و ماه ها و حتی قرنها نمیشود او را بفراموشی گرفت. جرجی زیدان در مجلهء الهلال درین مورد مطلبی دارد که خلاصه اش اینست:

قرنها گذشت و پشت سر هم میگذرد ولی مردم هنوز پایبند یك سلسله عقایدی هستند که الحق در زندگی شان بدرد نمی خورد و انچه را که نیازمند بهای اولی و دومی شان را تشکیل میدهد از آن بیخبرند و نمیدانند که هدف از آغاز و انجام زندگی چیست؟

باید گفت: آخر زمانی فرا میرسد که مادر طبیعت آغاز بزادن فرزندانی میکند که ایشان نقاب گمراهی را از چهرهء زمان دور نموده و پرده های آن را زایل میگردانند. و از ورای نقاب های دروغین که چهرهء حقیقت را پوشانیده بود حقایق ثابتی را برملا میسازند که با این کار کارهای بزرگی را انجام میدهند. الحق آن گروه قطبهای دانش جهان هستند و از دانشمندان علومی

میباشد که به نیروی دانش پرده های جهل را دریده و غوامض طبیعت را کشف کرده راهء اختراع و کشفیات را بدیگران هموار ساخته اند و از جمله فلاسفه اند که برازهای حکمت و امور ماورای طبیعی پی برده و رازهای را که آفریدگار توانا به آفرینش خود بودیعت گذاشته بیان نموده اند. جهان با گذشت قرون متمادی از دسته های یاد شده بعضاً فردی را انتخاب میکند که مردم مدتها نقش پای او را تعقیب میکنند و این جریان کماکان ادامه دارد و چون دوباره مردم دچار سقوط اخلاقی و گمراهی میشوند خداوند مجدداً به خلق پیشوایان دیگری ابراز لطف و کرم میکند که به توده های بخواب و غفلت فرو رفته روح تازهء بدمد و آنان را از خواب دیرین بیدار سازد و بنهایت رشد و ترقی شان برساند و جهان از بدو پیدایش بهمین شکل ادامه دارد.

سقراط وافلاطون ازکسانی هستند که پیش ازایشان گذشته اند وهم از فلاسفهء یونان و روم وفارس وعرب عدهء ایرا نام برد که بعد ازآنها عرض وجود کرده اند که ما همیشه ازمشعل های تابناك شان کسب نور و فیض کرده ایم.

فیلسوف نامدار و سخنور فقید شرق سیّد جمال الدین افغانی - خدای تربتش را خوشنود گرداناد - از زمرهء شخصیتهایست که ما نتوانستیم حقوق او را طوریکه لازم است اداء کنیم و یا تاریخ ما نتوانسته از شاهکارها و فداکاریهای او فصلی را در صفحات زرین خود جا بدهد. و او به حیث قطبی از قطبهای فلسفه بشمار می آید و بنام رکنی از ارکان سیاست زندگانی محسوب میگردد. اما دریغ جوانمردی پیدا نشد تا در معرفی چهرهء سیاسی سیّد کاری را بانجام برساند و کتابی هم برشتهء تحریر بیاورد تا آدمی ماهیتاً بشناخت حقیقی او دست یابد؛ البته این دلیل آن شده نمیتواند. سیّد کسی نیست که دربارهء او بحث و گفتگوی صورت نگرفته بلکه عدهء از فلاسفهء جهان همانند افلاطون و سقراط و مانندهای آنان بوده اند که در زمان حیات شان در بیان افکار فلسفی ایشان بحثی صورت نگرفته لاکن بعد از وفات شان شاگردان آنها اندیشه و

نظرات فلسفی ایشان را تنظیم و تدوین نموده اند. امید که زمانه جانشینی از گذشته ها باقی مانده باشد تا این وظیفهء مهم و خطیر را بپایان رسانیده و دین خود را نسبت بمعرفی استاد اداء نموده باشند.

مجلهء الهلال بدنبال تذکراتی که از تاریخ زندگی سیّد بعمل آورده مینویسد:

سید هنرمند ماهر و توانایست که به فصاحت کامل حرف میزند. هرگاه احساس کند که شنوندهء او دچار شك و تردیدیست فوری برای ازالهء آن مظنه بر میآید. او درسخن بحدی توانا بود که درشرق کمتر کسی بپایهء او میرسید.

سیّد جمال الدین و واقعات زندگی او در استانبول

سخنسرای بزرگ امیر شکیب ارسلان بحث جالبی دربارهء تاریخ سیّد جمال الدین افغانی دارد که ضمیمهء کتاب نویسندهء امریکایی لوثروب ستارد میباشد.

امیر درین تعلیق از دقایق آخرین حیات سیّد در استانبول شرحی نقل قول میکند و موجبهء مرگ او را تحقیق می نماید که البته ما آن تحقیقات را در کتب تاریخ دیگر یافته نمی توانیم و این تازه ترین تحقیقی است که دربارهء معرفی سیّد صورت گرفته است.

صاحب نظران اتفاق دارند که ورود سیّد جمال الدین افغانی در مصر مبداء جنبشهای فکری بوده و در بلاد عربی و دیگر سرزمینهای مشرق زمین اثر آن مشهود شده است. وی همیشه مایل بود که شرق از راهء معارف تنویر و تجهیز شود و برپا بایستد و تا شرق به افتخارات پیشین خود نایل آید.

احتفالاتی از حلقات دانشمندان که سیّد در منزلش دایر میکرد اعضای آن را ادیبان آن سامان تشکیل میداد. آنها از بحر حکمت او مستفیض شده و از سحاب فضل او حظ و بهره ها میگرفتند. من جمله میتوان از شیخ محمد عبده، عبدالکریم سلیمان، ابراهیم افندی، لقانی، سیّد وفاقونی و سعد پاشا زغلول نام برد که همه بنامهایشان آشنا هستند. سیّد را همیشه گروهی از ادبای شام همانند ادیب اسحق، سلیم نقاش و سعید بسانی که به مصر روآورده بودند ملازمت میکردند. ارادتمندان او برملاء عام آنچه که از سیّد فرا گرفته بودند توضیح میکردند و حتی یادداشت میدادند و دوام این وضع که هیچ زمانی نظیر آن دیده نشده وسیلهء بیداری شعور و احساس مردم گردید و این جریان چنان جنبش فکری را در اجتماعات برانگیخت که قبلاً بمشاهده نرسیده بود و چنان روحیهء مبارزهء جمعیتی را بوجود آورد که همه از کابوس یأس و ناامیدی نجات یافته و روانهء یك هدف مشخص گردیدند. انقلابی را جمال الدین افغانی با تعقیب یك مشی سیاسی به پیروزی رسانید نتایجی را بارآورد که در اثر آن علم در شرق میانه به انکشاف خود رسیده و مردمان آن توأم با آزادی سیاسی به آزادی کلتوری و فرهنگی اجتماعی و اقتصادی نایل آمدند.

نخستین مبارزه ایکه سیّد جمال الدین افغانی در فضای مصر بعمل آورد مصادف با عهد آخرین سلطنت اسماعیل پاشا بود که منجر به خلع و عزل وی از سلطنت گردید. سیّد را در سیاست ید طولایی بود.

خیانت توفیق

فرصتیکه توفیق پاشا بر اریکهء سلطنت تکیه زد از همکاری خالصانهء سیّد بیاندازه سپاسگزار بود؛ اما مدتی نگذشت که سخن چینان گژدم طبع به نیش زدن آغاز کرده و نظریات توفیق پاشا را با حرفهای غدرآلود دربارهء سیّد مشبوه ساخته گفتند:

سید در پیمانیکه با شما بسته است بدان پایبندی ندارد زیرا تا جائیکه گفته میشود بنیان انقلاب نوینی را پیریزی نموده که به اساس آن میخواهد نظام شاهی سلطنتی را به رژیم جمهوری تعویض کند. این کلمات را با دادن شاخ و برگ طوری اداء میکردند که موجبات غیظ شاه را فراهم می نمود. همان بود که شاه بغتتاً امر تبعید سیّد را صادر کرد و او آن سرزمین را ترک گفت.

آری! رفت اما جنبشهای ملی و عربیزم همچنان در غیاب وی چون دیگ بحال جوش بود. شکی وجود ندارد نخستین کسی که تخم آزادی و ملیت پرستی را در سینه های مردم کاشت جمال الدین افغانی بود. گرچه این وضع با تند بادهای نادانی و فقدان تربیت سیاسی مواجه شد. دسیسه ها و توطئه های بیگانگان نخواست این جنبش برگ و باری بدهد معهذا برهبری حکیم خردمند این مبارزه در تربیت شعور سیاسی مردم مصر کارگر افتاد که خوشبختانه نتایج خیلی مفیدی را ببار آورد.

سید در استانبول

در سال (۱۸۹۲م) سلطان عبدالحمید سیّد جمال الدین را به آستانه دعوت کرد و این دومین نوبت بود که سیّد از کشور ترکیه دیدن میکرد. دیدار او از استانبول بار اول مصادف به عهد سلطنت سلطان عبدالعزیز بود.

روشفور نویسندهٔ مشهور فرانسه که در لندن تبعید شده بود مینویسد:

با استاد امام محمد عبده مکاتبه داشتم و نخستین چیزیکه برای اولین بار از او پرسیدم احوال سیّد جمال الدین افغانی بود. در جواب استادم نوشت:

ایشان قصد سفر استانبول را دارند. از شنیدن این خبر خوفی در دلم افتاد. رشفور سیّد را بسیار دوست داشت و وی را احترام میکرد و در کتاب خود (ماجرای حیات من) بحثی در توصیف سیّد بشرح ذیل دارد:

سید جمال الدین از سلاله‌ء پیغمبر است. وی مرد با عاطفه و مالامال از محبت است. با داشتن این حس شریف و متبرك بود وی وقتی به استانبول رسید با استقبال گرم شاه روبرو شد. ویرا در کاخ یولدوز در نشان طاغ جای دادند. همه شرایط زیست برای وی آماده گردید و در تأمین آسایش او سعی بلیغی بهمرسانیده شد. سیّد روزهای جمعه نماز را با سلطان یکجا اداء میکرد و این وضع مدت مدیدی دوام نمود و جمال الدین از سلطان بهره های زیادی اندوخت.

خیانت صیادی بسیّد جمال الدین

صیادی به سلطان عبدالحمید سعایت کرد که گویا سیّد در سقوط دولت شاه و تعویض نظام شاهی و سلطنتی برژیم جمهوری فعالیت میکند و درین قضیه سه نفر دیگر هر یك سیّد فضل علوی حضرمی، امیر ظفار و شیخ ظاهر مدنی طرابلسی شیخ طریقه شاذلیه را ذیدخل دانست. درحالیکه آن سه تن با سیّد جمال الدین افغانی از مقربان بارگاه بودند. به جاسوس ها وظیفه داده شد تا سیّد و این سه تن مورد مراقبت و مواظبت و نظارت قرار داده شوند.

موجبه‌ء ترس و وحشت

چیزیکه سبب ایجاد ترس و وحشت درشاه میشد این بود که سیّد در حلقات علمی که دایر مینمود بیشترین کسان را جای میداد که از نارضیان حکومت ایران بودند وحتی از سفیر کبیر ایران علنی شکایت میکردند. شاه با حصول این اطلاع از سیّد خواست تا در مورد شاه ایران از بدگویی دست بردارد. شاه گفت:

«من به اساس اعتمادی که بتو داشتم وظیفه‌ء بزرگی را در چوکات تشکیلات دولتی بتو سپردم و شاه ایران را از لحاظ سیاسی با ما مناسباتی هست و باید از آن بدگویی نکنی...»

نویسنده علاوه میکند وقتی اواخر سال (١٨٩٢م) از اروپا به استانبول مراجعت کردم، سیّد دیالوگی را که بین او و شاه گذشته بود برایم گفت. بسلطان تذکر دادم به آسانی نمیخواستم دامن شاه ایران را از دست بدهم جز اینکه راه گورستان را پیش گیرد اما از اینکه امیرالمؤمنین می فرمایند از تعقیب آن دست میکشم و جز اطاعت از این امر چارهء دیگر نمی بینم.

از عادت سیّد این بود که در ذکر حقایق از هیچ چیز ملاحظه نداشت و با پادشاهان بدون احساس خوف و خطر آزادانه صحبت میکرد. چون سلطان عبدالحمید در میان سلاطین نسبت به سیّد پیشتر ظنین بود بعید نیست که شاه در دل خود از سیّد کینه گرفته باشد. چنانچه روزهای که سیّد جمال الدین در ایران تحت نظارت بود شخصی بنام رضا آقاخان در زندان قزوین با وی ملاقات کرد. بین آندو از هر دری سخن بمیان آمد و روی موضوعات مختلفی حرف زده شد. چنانچه در دقایقی که امر تبعید سیّد از ایران به بغداد صادر شد آندو از هم جدا شدند مدتی بعد رضا آقاخان از حبس رها گردید و چون اطلاع یافت که سیّد از بغداد به استانبول آمده بناءً رضاآقاخان آهنگ سفر به استانبول کرد و بزیارت سیّد رسید. هر دو با هم بگفتگو نشسته و پرده از روی بسیار اسراری برداشتند. از بدبختیهای مردم ایران و مشکلات شان سخن گفتند. سرانجام روزی رضاآقاخان بسید جمال الدین اطمینان داد که برای نجات ملت ایران حاضر است خود را در راهء ترور شاه قربان کند.

سید گفت: این یك مأموریت تاریخی است. خدا خوش و نسل های آیندهء ایران از تو تقدیر خواهند کرد.

رضاء خان از حضور سیّد رخصت شد و چند ماه بعد وقتی ناصرالدین شاه را در تهران به مسجد عبدالعظیم یافت که جهت ادای نماز آنجا رفته بود، رضاء آقاخان بشاه نزدیك شد و باضربات کارد ویرا از پا درآورد و بلافاصله به صدای بلند گفت: «ایندست جمال الدین است.»

وقتی خبر مرگ شاه ناصرالدین به استانبول رسید جمال الدین از استماع این خبر بی نهایت خرسند گردیده اظهار کرد:

«آلان ثابت شد که: ملت ایران ملت زنده است و مردم آن با داشتن حس وطنپرستی سمبول جهان خواهند شد.»

زیرا ملتیکه فرزندان او بخونخواهی پدران قهرمان خویش خون طغیانگران را بر زمین بریزد حق دارد چنین افتخاراتی را بین مردم زندهء جهان داشته باشد.

چون منهیان تذکرات سیّد را بدون کم و کاست بسلطان میرسانیدند دیگر به سلطان جای تردیدی باقی نماند که عامل اصلی ترور ناصرالدین شاه سیّد جمال الدین بوده است. گفته میشود ناصرالدین شاه یادداشتی بسلطان عبدالحمید فرستاده و در آن اظهار امید کرده بود که سیّد را احضار کند و از او مراقبت جدی نماید. تا وی بتواند از شر کین او در امان بماند. چون سلطان از کیفیت ترور شاه آگاه گردید سخت برآشفت و دستور داده شد که سیّد زیر مراقبت شدید قرار داده شود و هم فرمان صدور یافت که بکسی اجازهء داده نشود که بدون اجازه مقامات با او در تماس شوند. همان بود که سیّد در کاخ سلطنتی محبوس ماند و فضا چندان به سیّد تنگ و تنگتر ساخته شد. سیّد مجبور شد تا پیامی به فلیس موریس مستشار سفارت انگلیس بفرستد و از او التماس کند تا در خروج وی از استانبول کمك نماید.

فلیس موریس به این تقاضای سیّد جواب رد نداد و حاضر گردید. این مأمول او را برآورده گرداند. اما ناگهانی خبر رسید که سیّد از محبس فرار نموده است و شاه یکی از ملازمان خود را نزد سیّد فرستاده التماس نمود:

«بنام مسلمانی باید سیّد راضی نباشد که کرامت و اعتبار خلیفه را تا این اندازه پایان بیاورد و بیگانگان از او حمایت و پاسداری کنند.»

حرف های شاه احساسات سیّد را برانگیخت. غیرت او بجوش آمد. پلان های که در تطبیق آن آمادگی داشت آن را به عقب انداخت و از سفر خود منصرف شده و گفت: «هرچه بادا باد.»

توطئه علیه سید:

ماه ها از این حادثه سپری شد. بالآخره سیّد بیمار گردید. بیماری او سرطان تشخیص شد. در قسمت داخلی لبهای سیّد اثر این مرض به ظهور پیوست و این بیماری شدید شد. ارادهء سنیه شاهی صادر گردید که سیّد توسط جراح مخصوص سلطنتی تیمورزاده اسکندر باشا تحت معالجه قرار داده شود. تیمورزاده تجویز گرفت که سیّد باید عمل جراحی شود. تیمورزاده از نزدیکان سلطان بود. سیّد را عملیات نمود. اما موفق نشد. متعاقب این جراحی بود که سیّد دیری نپائید و مرغ روحش جانب فردوس برین پرواز کرد.

ظهور بیماری سرطان

پیرامون پیدایش غدهء سرطان و نحوهء عملیات غدهء روایات مختلفی وجود دارد. بعضی ها باین عقیده هستند زمان پیدایش مرض با حادثهء قتل ناصرالدین شاه قرب زمانی دارد و بعید نیست درین کار توطئه از سلطان درمیان نباشد. بعضی ها معتقدند ممکن است هنگام عملیات از وسایلی استفاده شده باشد که ویروس سرطان را در لبها و فکین سیّد انتقال دهد.

دوستم علامه کانت لدول استرورروغ مستشرق مشهور مینویسد:

جمال الدین با من سابقهء دوستی داشت. بعد از عملیات جراحی مرا نزد خود طلبید و گفت:

سلطان لازم ندید که مراقبت درستی از من بعمل آید و می بینی که مریضی ام شدت یافته و از تو خواهشمندم جراح فرانسوی را که نیت خوب و نظر صائب دارد برایم بفرستی تا مرا مجدداً معاینه کند.

«استروروغ» دکتور لاردی را که در شهر جینوای سویس اقامت داشت و مرد دانشمندی بود به معالجهء سیّد زحمت داد و او رفت و دید جراحی طور لازم صورت نگرفته بناءً مایوسانه برگشت. و استروروغ را از آیندهء اسفناك سیّد آگاه ساخت. مدتی نگذشت که سیّد جمال الدین زندگی را پدرود گفت، و برحمت ایزدی پیوست.

نویسنده مقاله علاوه میکند:

هنگامیکه مرگ سیّد را بیکی از ملازمان سلطان حکایه کردم. گفت:

نه چنین است مرگ سیّد داستانی دارد و آن اینست که یك نفر عراقی بنام جارح که دکتور دندان بود. در کاخ سلطنتی راه داشت و در آنجا رفت و آمد میکرد. او در مجلس جمال الدین هم راه یافت. او وظیفه داشت تا اطلاعاتی را از اینجا و آنجا جمع کند. جارح از کارمندان استخبارات بود و او کافی تطمیع شد که کار سیّد را به پایان برساند. وقتی خبر شدم که جارح مأموریت خطرناکی دارد خواستم تا مانعی را برای تماس جارج با سیّد ایجاد کنم. مرد دیگری از مؤظفین به اشاره مرا فهماند تا مانع کار وی نشوم. مع الأسف سیّد هم با عدم اطلاع از وظایف جارح همواره به او اظهار محبت می نمود و او را در کارهایش آزاد گذاشته بود.

خلاصه اینکه روز معدودی از قتل ناصرالدین شاه نگذشته بود، آثاری از سرطان در فکین او ظاهر گردید و منجر بعملیات او شد. سرانجام سبب مرگ و نابودی او گردید. جارح که تا آخرین دقایق زندگی با سیّد جمال الدین همراهی داشت بعد از وفات سیّد پیوسته اندوهگین، تنگدل، عبوس و پریشان حال بنظر میرسید. از طرف دیگر جارح از جنایت خویش سخت پیشمان بود و رنج میکشید. او جاسوس بود؛ جاسوسیکه برای از بین بردن مجموعهء حکمت،

دانش، سیاست و کیاست از هر پستی و دنائت دریغ نکرد و برای شرق و مردم شرق خیانت بزرگی را انجام داد.

شکیب ارسلان و سیّد در استانبول

سال (۱۸۹۲م) که از اروپا به استانبول برگشتم با ورود در شهر زیبای استانبول برای اولین بار به خدمت سیّد رسیدم. او با گرمی زیاد مرا استقبال کرد تا وقتی قصد مراجعت بوطن خود «سوریه» نکردم در ملازمت سیّد قرار داشتم. بالاخیر به سوریه سفر کردم و این سفر مدتها دوام کرد ولی بار دیگر بحضور پیشوای شرق رسیده نتوانستم.

اخلاق مسلمانان

سیّد روزی بمن گفت: اخلاق مسلمانان بحدی فاسد گردیده که امید اصلاحات بزودی به آن نمیرود مگر اینکه نظم تازهء بوجود آید و جامعهء نوینی از نسل های جدید متشکل گردد و از مردمیکه امروز زنده هستند بالاتر از ۱۲ ساله باقی نماند. درینصورت با تربیه نسل جدید ممکن خواهد بود تا جامعهء عاری از تناقضات اجتماعی و سعادتباری بوجود آید.

عقیدهء سیّد در زندگی

سلطان عبدالحمید روزی از سیّد خواهش نمود چون زندگی به تنهایی دشوار است. برای سیّد آیا لازم نیست تا به تشکیل خانواده بپردازد؟

مقصد سلطان از این پیشنهاد این بود تا مگر توجهء سیّد از مسئلهء سیاسی بیشتر بامور خانواده معطوف شود. سیّد این پیشنهاد را رد نموده گفت:

من تا کنون بخش مهم حیات خود را مانند پرندگان سبکبال درشاخهای درختان گزرانیده ام ومیل ندارم دراخیر زندگی خود پای بند دام خانوادگی شوم.

همچنان نویسنده (شکیب ارسلان) گفت:

شبی اهمیت ازدواج را با سیّد درمیان گذاشتم. یکی از اهل دمشق که آنشب در حضور سیّد قرار داشت درمیان حرفهایم دویده گفت:

سرور من! چرا در فکر تأهل نیستید؟ ازدواج کنید تا ثمره از شما بیادگار ماند.

با شنیدن این حرفها سیّد بمن رو کرده و گفت:

بحثهای که با ارتباط این موضوع تا کنون صورت گرفته مع الأسف در روح و مشاعر ایندسه اثری بجا نگذاشته است. شاید مطلب سیّد از این عبارت این بوده باشد که فلسفهء زندگی به بقای نسل تعلق ندارد چونکه اندیشه های فلاسفه بموضوعاتی مشغول میباشد که بمراتب از آن مهمتر است.

مال ومناصب در نظر سید:

در نظر سیّد دارایی و مکنت بیش از مشت خاکی ارزش نداشت. او از زخارف دنیا بمقداریکه ضرورت او را تکافو کند بدیگر چیزی علاقه نشان نمیداد. روزگاری که سیّد در استانبول بود جز یك دستیار کوچکی کس دیگری در خدمت نداشت و بیشتر کارهای خود را خود انجام میداد.

سید میل داشت که وظیفهء (ریاست عالی محکمهء نظامی) که عالیترین مقامات نظامی قضایی است بوی سپرده شود و از طرف دیگر با دلایلی که داشت از قبول آن مقام و پوشیدن لباس او که از نی بافته شده بود امتناع میورزید. فی الجمله او نه اسیر خواهشها بود و نه پایبند ترس و بیم ها. او از دنیا و مافیهای آن رخ برتافته و از زخارف دنیا بکلی اعراض نموده بود. او با ترس آشنایی نداشت و از کسی هم خوف نمیکرد.

سیّد جمال الدین و شرق

امیر گفتار خود را باین عبارات خاتمه میدهد:

در شرح حال آن حکیم فرهمند مطالبی گفتم و جای تردید نیست که وی از بزرگترین موقظ شرق بشمار می آید و زود است که مورد پسند و استقبال گرم همه گان قرار گیرد و اساسی را که جهت بیداری شعور مردم مشرق زمین پیریزی کرده بود روزی از روزها تمام مشرق زمین را فرا گیرد و سبب نجات شرقیان از مصائب روزگار گردد.

هرگاه اخلاف خواسته باشند به اندیشهء سیاسی و طرز تفکر او آشنایی حاصل کنند ناچار خواهند بود که در تدارك آثار او منهمك گردند چنانکه اروپائیان با حرص و ولع کامل به تحقیق و کشف آثار اسلاف خود که سبب مجد و عظمت اروپائیها در بین مردم جهان شده است پرداخته اند. ولی در شرق جای تعجب است که نام بزرگان امثال سیّد جمال الدین افغانی از فهرست نام آوران ساقط شده است. واحدی نیست که بذکر محامد و معرفی شهکارهای او بپردازد. برخلاف بیاد و بود کسانی میپردازند که اصلاً روزگار و تاریخ به معرفی آنان نیازی ندارد.

تاریخ افغان، رسالهء الرد علی الدهریین و مقالات متفرقهء دیگر از آثار منحصر بفرد سیّد جمال الدین است. گرچه سیّد تصانیف فراوانی ندارد که بشمار آن افزوده شود، ولی بمعرفت شخصیت و تثبیت مقام منیع سیاسی آن بزرگوار کافیست همین قدر گفته شود که روح اتحاد و تساند را بین کشورهای متفرق و پارچه پارچه شدهء شرق دمید و کشورهای محکوم و منظوم ملل مشرق زمین را از چنگال دیو وحشی استعمار نجات داد.

موجد حس نهضت در شرق

جنبشهای سیاسی و فکری که در کلیهء مشرق زمین در قرن (۱۹) رخ داده و موجب آزادی ملل از قید استعمار گردیده مدیون شهامت و فداکاریهای حکیم نامدار شرق سیّد جمال الدین افغانی است که ۲۰ سال تمام مبارزه کرد. به تربیت مردم پرداخت و آنان را از خواب عمیق طولانی بیدار نمود.

سید همانند مارتان لوتر که در آئین مسیحی یك سلسله اصلاحات را وارد کرد او نیز در تجدد دین مبین اسلام با استفاده از احکام و هدایات قرآنی و احادیث پیامبر برگزیدهء خدا کوشش های فراوانی بعمل آورد و به ملتهای مسلمان فهماند که مسلمانان جهان از حقیقت دین بدور مانده و خود را به یك سلسله مسایلی که زاید و حتی خرافات آمیز است مقید ساخته اند.

هکذا نقشیراکه، ژان ژاك روسو و مونتیسکو در رشد و پرورش فکر مردم ایفاء کردند سیّد ما هم از راهء تبلیغات مستدام و مثبت در روشنایی اذهان عامه پرداخته و توانست مسلمانان را از بند تقلید آزاد کند.

فعالیت های را که سیّد در ساحهء سیاسی انجام داد و توده ها را متمایل و معتقد ساخت و بعد در پرورش و رشد فکر و ذهن آنان پرداخت و با آشنا ساختن حقایق اهل جامعه را بیك هدف روشن و نجات بخش سوق داد و به کارهای دست زد که پیشوایان سیاسی غرب امثال واشنگتن جاریبالدی و کوشوت و مازینی بدان چنگ زده اند.

در روزگاریکه پردهء جهالت بر بساط زندگی مردم گسترده شود، مشکلات زیاد و مددگاران در حل آن همه مشکل کم میگردد و اختلافاتی در عقاید و اندیشه ها ظهور میکند. در چنین فرصت کسیکه برای اصلاح امور با طرح برنامه ها و پلان کار، چندین تن از رهبران مبارز را به اطراف خود جمع کند و در تطبیق مرام خود دست تساند بهم بدهد، سزاوار نیست که چنین شخصیتی منحیث یك پیشوا پذیرفته شود!؟

افسوس که مردم مشرق زمین آنطوریکه لازم بود نتوانستند از حکیم آگاه سیّد جمال الدین افغانی تقدیر نموده و حق بزرگی او را اداء نمایند؛ ولی زودست که مقدار فضیلت و کمال او با گذشت سالها و زمانه ها ظاهر گردد.
چون بخش مهم جنبشهای فکری و سیاسی زمان سلطنت اسماعیل به دوران کار سیّد جمال الدین ارتباط پیدا میکند لازم میدانم که شرحی از حالات سیّد را من باب حسن ختام در اخیر گفتار خود علاوه کنم. باید گفت بهترین آثاریکه در شرح حال او نوشته شده و از آن استفاده کامل میشود نوشتهء شاگرد بزرگ قدر او محمد عبده است که در گذشته از آن تذکر داده شده.

عبدالرحمن رافعی نویسندهء دیگری هم در شرح حال سیّد چیزی نوشته که اینك ذکر میشود:

سید در سال (۱۲۷۳ هـ ق) از حجاز به افغانستان برگشت. درین دوران بعضی قسمت افغانستان تحت تصرف امیر دوست محمد بود. امیر در ارکان دولت در بخش نظامی کار مهم را به او سپرد و لشکری را که برای فتح هرات تدارك شده بود تحت قیادت او قرار داد و مدتیکه امیر در حصار بود سیّد شرف حضور او را داشت. بعد از درگذشت امیر شهر با قلعه بندی طولانی مواجه شد. بالآخره قلعه فتح گردید. در سال (۱۸٦٤م) مطابق (۱۲۸۰ هـ ق) زمام امور را، ولیعهد وی شیرعلی بدست گرفت. چون اختلافات شدیدی بین امیر شیرعلی و برادرانش وجود داشت، امیر شیرعلی کوشید تا برادرانش را بمنظور صیانت از عصیان احتمالی آنان - آنها را بزندان بیاندازد. این وضع اختلافات شدیدی را بین برادران بوجود آورد و کوشش سیّد هم برای حل این اختلافت کارگر نیفتاد. بناءً سیّد بیکی از برادران امیر شیرعلی که امیر محمد اعظم نام داشت پیوست. آتش جنگ داخلی بین آنان شعله ور شد. سرانجام فتح و ظفر نصیب محمداعظم گردید. و آهسته آهسته مردم شهرها بامیر محمداعظم دست بیعت دادند. منزلت سیّد هم روزبروز نزد وی بالا گرفت و عهدهء صدارت را به او سپرد و از

حسن تدبیر سیّد کارهای مملکت نیز رونق گرفت و اصلاحات لازم به ظهور پیوست. اما دیری نگذشت که باز جنگ داخلی بین برادران مشتعل گردید. امیر شیرعلی پیوسته سعی داشت که قدرت از دست رفته خود را مجدداً بدست بیاورد. انگلیس هم با صرف جنس و پول توطئه میکوشید تا جریان به نفع امیر شیرعلی خاتمه پیدا کند. اموال امدادی انگلیس به کسانی که در حمایت امیر محمد اعظم بود پخش گردید و آنان را خوب تطمیع کرد.

شیخ محمد عبده درین باره مینویسد:

پیمانها شکسته شد، بازار خیانت گرم گردید، خدعه و فریب رونق گرفت و سرانجام حرب با شکست امیر محمداعظم و غلبهء امیر شیرعلی خاتمه یافت.

سید و پیوستگانش

سیّد جمال الدین در شهر کابل مسکن گزید. امیر نسبت احترامیکه بخانوادهء وی داشت و از حرمتیکه مردم به آل و عترت پیغمبر داشتند به اشکالی از وی قدردانی بعمل می آوردند. سیّد با قرب و منزلتی که بحضور امیر داشت کارهای را بزرگی بوی تفویض کرد و سیّد با ابراز لیاقت و کفایت کارهای شایسته ایرا انجام داد. این امر بخاطر انگلیس موافق نیفتاد. بناءً به نمك خوران خود دستور داد که علیه سیّد به سبوتاژ پرداخته و مانع تطبیق برنامه های کار او شوند. او درین راه رنجهای بی پایانی را متحمل گردید حتی بدولت ایران نیز پناه جست و از تهدید و تخویف امیر فاتح اظهار نگرانی نکرد و برای جلب رضائیت وی به هیچ وسیله دست نزد. او در تعقیب اهداف خود گامی هم به عقب نرفت و مانند بعضی فرصت طلبان با حصول منافع شخصی روی اهداف عالی و مقدس خود پای نماند بلکه بزرگوارانه در حمایت عقیدهء خود ایستادگی نشان داد که این یکی از خصلت های بزرگ یك انسان متعهد است.

وجاهت سیاسی سید

نقشیراکه سیاست مداران انگلیسی برای تجزیهء قوا و تشتت نیروهای ملی با ایجاد دسیسه ها در افغانستان بازی کرد و موجب اشتغال آتش جنگ داخلی گردید و وسیله شد که بین کارمندان بزرگ دولت سوء اعتماد پیدا شود بهمه آشکارا و روشن است که خوشبختانه با تدبیر و مقابلهء فرزند مبارز کشور سیّد جمال الدین همه آن نقشها باطل و نابود گردید.

وقوع این حوادث برای سیّد روشن ساخت انگلیس درحالیکه سیاست تفرقه انگیزی را پیشرو گرفته طمع دیگری پشت پرده دارد وآن تسلط بر کشوری میباشد که سیّد آنجا بوجود آمده و ازآب وهوای آن پرورش یافته است.

از طرف دیگر مداخلات انگلیس در امور داخلی افغانستان و تولید نفاق و بدبینی بین مردم سیّد را طوری تحریك نمود که علم مخالفت خود را علنی در مجموع به سیاست استعمار غرب و بصورت خاص علیه سیاست تجزیه طلبانهء انگلیس بالا کند و این دشمنی را تا آخرین دقایق حیات ادامه دهد، طوریکه اَنعکاس آن از کردار، عقاید و فعالیتهای سیاسی وی مشهود است.

مهاجرت سیّد در هند:

شیرعلی همواره برای از بین بردن سیّد تدابیری میاندیشید و حیله های می سنجید تا از مقدار و اعتبار او در جامعه بکاهد. سیّد از موضوع باخبر شده و مصلحت دید که از افغانستان بیرون برود و فضای مناسبی را برای کار و فعالیت خویش پیدا نماید. همان بود که به بهانهء زیارت خانهء خدا از امیر اجازه طلبید و در (۱۸۶۹م) مطابق (۱۲۸۵) سفر هند را در پیش گرفت.

سید در هند هم از شهرت کامل برخوردارد بود. او درمیان ملتهای مختلف هند جایگاه، خاصی داشت و دانش دوستان با وی رابطه، بسیار نزدیکی داشتند. وی با دولت انگلیس میانه خوبی نداشت و آمدن وی در هند احتمال آن را داشت که روح آزادیخواهی را در کالبد مردم مرده، آن سامان بدمد. حینیکه سیّد به تخوم رسید از طرف حکومت با جلال و اکرام شایانی استقبال گردید؛ اما به اقامت وی در هند که ممکن مدتهای طولانی را دربر میگرفت موافقه نشان داده نشد. دانشمندان و صاحب نظران و ارباب فضل هند به صحبت وی میشتافتند و از نور دانش او مشعل های بر میافروختند و به سخنان حکمتبار او که ارزش غذای روحی را داشت؛ گوش فرا میدادند. سیّد با کسانیکه با ایشان ارتباط میگرفت همه را به مبارزه با فساد تحریض میکرد و آهسته آهسته تعداد طرفداران او افزایش می یافت. این وضع مسئولین امور دولتی را به خود معطوف ساخت و اطلاعاتی از اینجا و آنجا بمقامات دولتی رسانیده شد که بالاثر امر تحریم ملاقات با سیّد صادر گردید.

دولت باین وضع هم اکتفاء نکرده و دستور صادر نمود بکشور هالیند برود، همان بود کشتی که به انتقال او مؤظف شده بود بساحل بحر هند لنگر انداخت و به انتقال سیّد از هند بهالیند پرداخت.

سید مسافرت مصر را چرا برگزید؟

بعد از اینکه رافعی از مسافرت سیّد برای نخستین بار در مصر اوایل سال (۱۸۷۰م) نقل قول میکند و از مهاجرتِ او از آنجا به استانبول مطالبی بیان میدارد و شرحی را دربازه، حوادثیکه بسید در استانبول رخ میدهد اظهار میکند چنین مینویسد:

اکنون این سوال مطرح است که چرا خداوندگار اسماعیل ب. اقامت حکیم افغانی درمصر موافقه نشان نداد؟ درحالیکه جمال الدین افغانی با داشتن سوابق سیاسی، صراحت لهجه و راستگویی، نمیتوانست شاهان مستبد را راضی نگهدارد.

سید از اهل تملق نبود که مورد لطف و نوازش شاهان قرار میگرفت. شاهان همچنانیکه عطایای خود را بیحساب و رایگان بر دیگران پخش میکردند. از سیّد هم دریغ نداشتند و هم یکی از صفات بارز اسماعیل باشا این بود که وی علاقه خاصی بدانش و دانشوران داشت. چنانچه شخصیت علمی سیّد و شهرت جهانشمول او در حکمت و فلسفه سبب شد که اسماعیل به سیّد احرام قایل شود.

اسماعیل سیّد را بر اقامت مصر تشویق کرد. از وی تقاضا نمود که طرح های جدیدی ر بخاطر تربیت فرزندان مصر از طریق تأسیس مراکز فرهنگی و علمی پیریزی کند. سیّد این کار را کرد که کار او طرف توجهء اسماعیل باشا قرار گرفت؛ اما دیری نگذشت اسماعیل در اثر سعایت مخالفین و مخالفتی که با استعمار و استعمارچیان از خود نشان میداد دربارهء سیّد ظنین گردید و هدایت داد که سیّد را مورد مراقبت جدی قرار بدهند.

اسماعیل که در اوج قدرت خود قرار داشت، و بکلیه اقطاع کشور فرمان صادر میکرد و در سراسر مملکت بدون اینکه رقیب و معارضی داشته باشد مسلط بود. کشور بازیچهء دست او بود و نشریه های دولتی بنام او موشح میگشت و در جراید و روزنامه ها بیشتر مضامینی جا داده میشد که از او مدح و توصیف میکردند و خارج از ضرورت به ستایش او پرداخته میشد که بیشتر سبب مطلق العنانی او میگردید.

بیگانگان در مصر

شاه اسماعیل با مداخلهء بیگانگان در امور مصر مخالف بود و او یك مرد مستبد و مطلق العنانی بود که در سال (۱۸۷۵م) امور سلطنت را بدست گرفت و در راه ادارهء مملکت از هر نوع فشار و استبداد دریغ نداشت؛ اما بحکیم نامدار مشرق علاقهء بخصوصی داشت و او به سیّد تذکر داد که طرح

هایی برای تعلیم و تربیت فرزندان مصر داشته باشد. انجمن های علمی و ادبییکه با توجهء سیّد تشکیل یافت و تغییرات سیاسی که حوالی سال (۱۸۷۶م) در مصر بوقوع پیوست، نه تنها به صلاح دید اسماعیل نبود بلکه بیشتر مولود مساعی و همکاری کسانی بود که در سیادت و عظمت شرق دلچسپی داشتند. نکتهء دیگری که به آن میتوان تماس گرفت اینست: وقتی جمال الدین افغانی استانبول را بقصد مصر ترك گفت، بعضی اطلاعات را نسبت خودش از حکومت ترکیه بدست آورد که گویا در نظر دارند با گرفتاری ویرا طرف شکنجه و آزار قرار بدهند و اسماعیل باشا هم در دادن اجازه فعالیت سیاسی به سیّد در ترکیه رقابت میکرد و راضی نبود که مصر از اراده دولت ترکیه متابعت کند طوریکه در سال (۱۸٦۸م) بعنوان یك امپراطور بزرگ، آزادیخواه عرض وجود کند. چنانچه در مجلسی که بسال (۱۸٦۹م) بشمول نخبه گان مصر دایر گردید مجلس عدم تعلق تام مصر را به ترکیه اعلان نمود. و اگر این مشی سیاسی او تعقیب نمیشد یا مکالماتی بصورت قاطع و جدی به ارتباط موضوع بین اسماعیل و سلطان رد و بدل نمیگردید وابستگی مصر به ترکیه کماکان باقی میماند بخصوص فرمانی در سال (۱۸٦۹م) از طرف سلطان صادر گردید که از خلع قدرت و سلطنت شاه ترجمانی میکرد.

اثر اخلاقی و سیاسی سید

سید وقتی وارد مصر شد حال آشفتهء داشت از سیمای آن آثار خشونت و عصبیت نمایان بود. وطندوستی و محبت بخلق الله که جزو محسنات او و افتخارات خانوادهء او بشمار می آمد به وجاهت اجتماعی او میافزود. سیّد از تجارب غنی و حوصلهء فراوانی که در برابر حوادث داشت بر قدر و مقام بیشتر او در جامعه میافزود. سیّد با عزم و ثباتی که داشت همواره بر ناکامی ها و

محرمیت ها فایق و مسلط بود. مزید بر آن سیّد افغانی در دوستی خود با امیر محمداعظم پایدار بود و شکستی که از دشمنان دید ویرا ناامید نگردانید. سیّد بهند سفر کرد؛ اما استعمار نگذاشت آنجا نفسی براحت بکشد لهذا به استانبول رو آورد. سیّد از مداهنه و چاپلوسی بد میبرد. با مداهنه گران میانهء خوبی نداشت. همیشه حق میگفت و از حق پشتیبانی میکرد. از همین سبب بود که سیّد در استانبول مورد تحقیر و شماتت شیخ الاسلام قرار گرفت. اختلاف او با شیخ الاسلام سبب گردید که از استانبول دوری گزینند. ولی کاریکه سیّد در استانبول کرد بسیار بی بها بود. سیّد بیك تعداد جوانان درس سیاسی آموخت و آن را برای یك آزمون بزرگ حیاتی آماده ساخت.

آری! شیوهء بزرگی و مردانگی همین است که رهبران جهان برای ملتهای خود چنین حس عالی را می پرورند.

سید و آموزگاری

سید آموزگار دانا و توانا بود. در بحثهای فلسفی و دینی و اخلاقی نظیر نداشت. وقتی روی موضوعی میخواست صحبت بکند مطالب را چنان ساده ولی پیرایه، روشن و قاطع تشریح میکرد که هر که به سهم خود میتوانست از آن مطالبی بیاموزد. سیّد مبنای درس خود را بر محبت و دلسوزی مردم مصر بناء نهاده و با مبارزات قهرمانانه توانست عواطف و احساسات آنها را رشد بدهد و از مفاهیم آزادی و آزادگی آگاه گرداند. او طی خطابه ها و موعظه هایی که ایراد کرد، مردم را فهماند که عدم رضائیت خود را در مداخلهء بیگانگان در امور داخلی شان ابراز نمایند.

حکومت اسماعیل و استقراض او:

وقتی اسماعیل باشا بر اریکهٔ سلطنتی تکیه زد، دولت او درگرفتن قروض بانکی راه افراط را پیمود. نتایج اضافه خرجیها ومصارف بیلزوم اراکین مملکت علی رغم کوششهای که مسئولین امور در پنهان داشتن حقایق از مردم می نمودند برملا گردید و مردم علیه این وضع قیام نموده و چندان عکس العمای از خود نشان دادند که دولت مجبور گردید تا قانونی را در زمینه وضع نماید.

اروپائیها و مصر

اواخر سال (۱۸۷۵م) و اوایل سال (۱۸۷۶م) را میتوان آغاز مداخلهٔ اروپائیان در امور مصر خواند زیرا تا آنوقت چنانچه از ظاهر وضع معلوم میشود انگلیسها اسهام مصر را در کانال سویز خریده بودند. آمدن مستر کیف نمایندهٔ بریتانیا جهت مطالعهٔ امور مالی مصر و امتناع حکومت مصر از ادای قسطهای قروض، تأسیس صندوق قرضهٔ بانك جهانی در مئ (۱۸۷۶م) این همه یك سلسله دلایلی بود که وابستگی اقتصاد مصر را بکشورهای غربی نشان میداد. و چون این مداخلات برخلاف رضائیت عامه و تمایلات عمومی بود بناءً سبب گردید تا مردم از سیاست مالی دولت جانبداری نکنند و برای نجات مملکت از فشارهای اقتصادی بکوشند.

جنبشهای ملی و سیاسی:

اساسی را که سیّد افغانی آن را بنیان گذاری کرد و تعلیماتی را که برای پیروان براه انداخته بود الحق آندوره از باارزشترین و باثمرترین دوران جنبشهای ملی و سیاسی بشمار می رود.

مظاهر نهضتهای فکری در مصر

اقشار جراید ملی در مصر و استقبال گرم مردم از آن و طرح یك سلسله مسایل عمرمی در جراید مصر و ابراز نظرها در مورد همه از برکت این جنبشها بود که روح مبارزه را در روح عامه تزریق کرده بود. آزادی بیان در شوری و استقلال عمل به آن که عبدالسلام بیگ مویلحی از آن ریاست مینمود و از شاگردان متماز سیّد بشمار میرفت از مظاهر این نهضت ها بود.

البته تو ای خواننده عزیز! میتوانی درك بکنی که شاگرد و استاد دربارهء طرح یك سلسله مسایل مهم سیاسی و اجتماعی با هم نظر مشترکی داشتند. چنانکه این امر از سخنرانی ارزشمند مویلحی آشکار میگردد که با کلمات فصیح و روشن و مدلل در تالار شوری ابراز میشد و مسلماً الهام بخش از اندیشه های پاك و آموزنده حکیم شرق سیّد جمال الدین افغانی بود.

جمال الدین و انقلاب عرابی

جمال الدین افغانی با اسماعیل میانه خوبی نداشت. از همین سبب همیشه مظالم بیحد و حصر او را انتقاد میکرد. مداخلهء بیگانگان را در امور داخلی مصر بخصوص بهره برداری استعمارگران را از امور اقتصادی کشور مزبور تقبیح مینمود. ولی توفیق که ولیعهد اسماعیل بود اندیشهء خوبی داشت و افکار و اندیشهء توفیق همیشه به طرف خیر و صلاح مملکت بود.

توفیق از سیاست بی بند و بار اقتصادی و ولخرجی بیحد و حصر پدرش دل خوشی نداشت. درحالیکه هر دو عضویت جمعیت ماسونیه را داشتند و پیمان بسته بودند تا یك شورای انقلابی را جهت ادارهء امور مملکت تأسیس نمایند. اما وقتی توفیق زمام حکومت را بدست گرفت در پیمان خود وفادار باقی

نماند و بکلی از تشکیل این شوری انحراف ورزید و تحت تأثیر رسالتمندان اروپائی قرار گرفت؛ درحالیکه آندم در مصر پیشکار و علمبردار استعمار قنسل انگلیس بود. اما از همه بیشتر کسانی که باین سیاست ابراز مخالفت میکردند سیّد بود. سیّد از هواخواهان تغییر نظام و ترمیم قانون اسلاسی بود. این مسئله سبب گردید تا عقیدهء شاه دربارهء او تغییر کند و سبب رنج بیشتر سیّد را فراهم آورد. بناءً اسماعیل باشا جلسه ایرا تحت ریاست خود دایر کرد و مشمولین جلسه امر تعبید او را صادر کردند. شب یکشنبه ششم ماه رمضان سنهء (۱۸۷۹م) بود که یك گروپ قوای امنیتی مصر جهت دستگیری سیّد وارد اقامتگاه او شدند و برای سیّد مجال داده نشد حتی لباسها و یادداشتهای خود را تنظیم کند. علی الصباح ویرا بموتری نشانده و بصوب کانال سویز حرکت دادند و از آنجا توسط کشتی بطرف هند رهسپار گردید، متعاقب آن حکومت در همان شب ابلاغیه ایرا به نشر رسانید که گویا از دستگیری سیّد ترجمانی داشت و سیّد در این ابلاغیه ها با کلمات تند که مملو از افتراء و بهتان بود متهم شده بود که در اخلال نظم عامه از طرف او توطئه درکار بوده است. درحالیکه خدا میداند او از فعالیتهای خود جز بیداری مردم و آزاد ساختن ایشان از زیر بار استعمار دیگری منظوری نداشته است.

در ابلاغیه تصریح شده بود او سردستهء جمعی از جوانان معتوه میباشد که برای تولید فتنه و فساد از هیچ عملی خودداری نکرده و به نفع دشمنان دین و دولت فعالیت میکنند.

ابلاغیه مردم را تهدید نموده بود که به آن جمعیت نه پیوندند. جای افسوس است از مردمی چون توفیق که سیّد بیشترین وقت خود را در اصلاح دستگاه دولتی او بمصرف میرسانید و همواره مورد حمایت و تقدیر او قرار داشت چنین مطالب مستهجن به نشر برسد. بخصوص از طرف باشا سائی باردوی که خود را از مریدان صدیق سیّد بحساب می آورد اهانت شود.

خواننده، عزیزا فکر کن چقدر یاران و دوستان سیّد برای استاد خود قدرناشناسی کرده اند و تا چه اندازه از وفاو راستی فاصله گرفته اند. ما نمیدانیم باردوی با این ارتباطات چگونه تبعید جمال الدین را منطقی دانست و چطور در راه، تار و مار ساختن پیروان او با عناصر خرابکار همکاری نمود؟ وی اگر به این تصمیم احمقانه موافق نمی بود پس چرا از عهد وزارت استعفا نکرد و چرا در مقابل این سیاست پوچ و بیهوده اظهار مخالفت ننمود؟

بهرحال موقف باردوی درین واقعه بی تأثیر نیست. تبعید جمال الدین از مصر و عضویت او در جمعیت ماسونیه اثر فنا ناپذیری بجا گذاشت. سیّد چندان به تنویر ذهنیت عامه منهمك شد که همه در تغییر ماشین دولت و تشکیل یك شورای به اساس انتخابات آزاد متفق الرأی شدند و جمال الدین در انقلاب ذهنی و فکری عرابی حیثیت مرکز نظام شمسی را دارد. اعضای عرابیه از زمره، شاگران و مریدان وی بشمار می آیند.

انقلاب فطرتاً مولود سیر یك حرکت فکریست که جمال الدین در ظهور آن در عهد اسماعیل باشا نقش سازنده داشت. اگر سیّد افغانی در آغاز انقلاب به مصر میبود هرآئینه در باروری انقلاب از عقاید حکیمانه و تجاربش استاده ها میشد. افسوس که با مداخلات تحریك آمیز و توطئه های خیانت آمیز انگلیس سیّد به ترك مصر مجبور گردید.

سید و اروپا - جریده، عروة الوثقی

انقلاب عرابیه به اختناق کشانیده شد. انگلیسهای مقیم مصر یکنوع لجاجت از خود نشان دادند تا سیّد بترك مصر مجبور شود و بهر سرزمینکه خواسته باشد برود. سیّد سفر اروپا را برگزید. درسال (۱۸۸۳م) به اروپا رفت. اولین شهریکه بدان وارد شد لندن بود. در لندن هم دیری نپائید و از آنجا بپارس رفت. شیخ محمد عبده شاگردش نیز در تبعید بود و در بیروت حیات

بسر میبرد. همینکه انقلاب آرام گردید ویرا بپاریس طلبید تا هر دو به نشر جریدهء عروة الوثقی بپردازند.

جریده بنام حزبیکه اساس آن را گذاشته بودند نامگذاری شد و آن حزبی بود که فقط برای دعوت ملل اسلامی بسوی اتحاد و اتفاق و مبارزه با استعمار و آزادی مصر و سودان از اسارت تشکیل یافته بود. مرام حزب این بود که روحانیون، علماء و دانشمندان، پیروان عالم اسلام را بهم نزدیك سازد. اعضای حزب از سیّد تقاضا کردند تا نامهء موقوته ایرا به نشر برساند که از مرام حزب ترجمانی کند.

سید و استاد محمد عبده هر دو در تحریر مقالات سهم میگرفتند. مقالاتی که از اندیشهء صائب سیّد و قلم توانای او الهام میگرفت. جریده در بلاغت و فصاحت کلام و بیان مطالب مفید بخصوص تحلیلات جریان سیاسی شهکار بشمار می آمد. او مضامینی را نشر میکرد که بیشتر بخطابه های آتشین امیرالمؤمنین علی (رض) شباهت داشت. از اینکه در روح خواننده ایجاد حمیت و شجاعت میکرد، مورد علاقهء بیشتر خوانندگان قرار گرفت.

عروة الوثقی روشی را پیش گرفت که هدف آن بیداری ملل اسلامی، دفاع از حقوق عموم شرقیان، مبارزه در راهء حصول استقلال و حریت بود و انسان را بمقاومت علیه استعمارو استعمارگران دعوت میکرد. وقتی مرامنامهء عروة الوثقی نشر شد، مسلمانانیکه در حصص مختلف جهان زندگی میکردند از او استقبال نموده و به آن روی آوردند. دولت انگلیس مطالعهء آن را برای مصریان ممنوع ساخت و در مراقبت آنانیکه جریده را مطالعه میکردند شدت ورزید و خیلی ها سعی کرد تا مصادره اش کند حتی به حکومت مصر یادداشتی فرستاد آنانیکه در نزد شان حتی یك شماره از جریده یافت شود از (۵ الی ۲۵) جهین مصری جریمه شوند. موانع بیشماری در نشر آن بوجود آمد، بناءً جریده نتوانست بیش از (۱۸) شماره نشرات کند. جمال الدین مدت سه سال را با این وضع به پاریس سپری نمود. در خلال توقف خود همیشه مقالات و

مطالب دلچسپ و تکان دهنده را به نشر میرسانید که از خصومت ابدی دول اروپایی بمقابل ملتهای مسلمان ترجمانی داشت و پیوسته شماره های نشر شده را به اخلاصمندان و شاگردانش که در مصر بودند میفرستاد.

همت سید

سید جمال الدین از علو نفس و همت عالی برخوردار بود. داستان هایی از بلند همتی او در کتب تاریخ مذکور است. در اوایل سلطنت توفیق باشا وقتی که سیّد از مصر تبعید شد در کانال سویز با جیب خالی به سفر بحر ادامه داد، در کشتی قنسل ایران با یك نفر تاجر ایرانی نیز وجود داشتند. قنسل احساس کرد که سیّد از بضاعت مالی برخوردار نیست بناءً چند سکهء طلا و معدودی کالا را بسید تعارف کرد. اما سیّد از گرفتن آن ابا ورزید و گفت:

نگهدارید! شما به نگهداشت آن نیازمندترید. شیر هر جا که رود بی طعمه نمی ماند.

مقصد سیاسی سید

تاریخ نویسان مینگارند:

سید در زندگی بخش اعظم ازحیات خود را برای تسریع جنبشهای آزادیخواهی تخصیص داده بود. او نخستین پیشوای آزادیخواهان در شرق است که اگر ازثمرهء جهاد وفعالیتهای انساندوستانهء خود بهره گرفته نتوانست بعظمت و ابهت او کافیست که گفته شود سیّد اولین کسی از آزادیخواهان میباشد که تخم جنبشهای ملی را در شرق پاشید. اما دریغ که در زندگی خود نتوانست نتایج آن همه زحمات خود را مشاهده نماید. او خوب و آرام زندگی کرد با اهرمنیان و طواغیت زمان دست و پنجه نرم نمود؛ اما بکسی سر فرود نیاورد.

الحق او وظیفهء انسانی خود را به نکوترین وجهی انجام داد بلکه کامل تر از آن بپایان رسانید؛ اما حیف! سرانجام فرمان تبعید وی صادر شد. و او نتوانست به آرمان های دیرین خود در آن خطه برسد.

هکذا ناصرالدین شاه پادشاهء ایران طوری با وی پیش آمد کرد که شایستهء یك رهبر عالی مقدار و حکیم فرهمند بود؛ درحالیکه شاهء ایران او را خواسته بود تا از فیوض دانش و اندوخته های حکمتبار او استفاده نماید. اما دیری نگذشت بوی مظنون شد و او را در سلول های زندان جا داد. سرانجام فرمان تبعید وی صادر گردید. سیّد در زمان سلطان عبدالحمید در استانبول بمشکلاتی مواجه شد، طوریکه بمرگ وی منجر گردید. در قصر سلطان محبوس بود و تحت نظارت منهیان و جاسوسان قرار داشت. بالآخره آنجا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

شاهان شرق و اراکین بزرگ دول شرقی با جمال الدین میانه خوبی نداشتند بخاطر خنثی سازی فعالیت های سیّد موانع بزرگی را در کار او ایجاد میکردند و سبب گردید تا سیّد به اهداف سیاسی خود کاملاً دست نیابد زیرا در طول مجاهدات خود با گروهء خرابکار و کارشکنی مواجه شده بود و حال او بیشتر به فرستادگان خدا شباهت داشت که در صحرای سوزان و بیگیاهی که آنجا اجابت گری وجود نداشته باشد به تبلیغ حق و حقیقت بپردازد.

شك نیست که او در شرق کارهای عمده ایرا انجام داد و مردم شرق را بسوی یك حیات حقیقی که از پنجاه و چند سال به اینطرف پیریزی شده بود سوق داد. اما کمتر کسی بود که به ندای او جواب مثبت بدهد. آری! این سنت طبیعی در جهان است که اصلاح طلبان ثمرهء کار و مجاهدات خود را بعد از مردن می چینند.

سید جمال الدین افغانی وقتی بدعوت پرداخت که آندم یاران همدل کم داشت و کسانیکه به دعوت های آزادی طلبانه او جواب میدادند انگشت شمار بودند وسیّد در دقایق اخیر زندگی خود مرارتها وتلخیهای بیشماری را چشید.

امیر شکیب ارسلان در نوشتهء خود از او به این عبارت یاد میکند. با سیّد در سال (۱۸۹۲م) به استانبول ملاقات کردم. وی اهتمام زیادی بحال مسلمانان داشت؛ ولی تغییراتی که در کرکتر و اخلاق مسلمانان مشاهده مینمود ویرا رنج میداد و پیوسته میگفت:

اخلاق مسلمین بحدی فاسد شده است که امید اصلاحات آن نمی رود. مگر که نسل تازه بوجود آید و جامعهء نوی ایجاد شود. چقدر خوب می بود که از این خلایق بالاتر از ۱۲ ساله وجود نمیداشت تا نسل های جدید با تربیت جدید راه سلامتی را بهتر بپویند.

همچنان گفته بود:

ابن محمود سامی باردوی شاعر بزرگ که رئیس مراقبین هنگام انقلاب عرابیه بود بهترین چهره از مسلمانان جهانست که با وی معرفت حاصل کردم اما او با من عهدی که بسته بود زود شکست. مسلمانان ارادهء خود را از دست داده و احساس شان مرده و همت خود را زیر پا گذاشته اند. چیزیکه در روح آنان مستولی شده و آنانرا از راهء اصل انسانی و آدمیت منصرف ساخته است شهوت پرستی و قدرت پرستی است. سوزی را که سیّد در سینه داشت و وضع بدی را که در شرق ملاحظه مینمود همه مشاعر و عواطف او را تحت تأثیر گرفته و کاملاً او را رنج میداد. او براستی کسی بود که جرقهء غیرت و حمیت را در نهاد شرقیان و مسلمانان افروخت. او نیروهای ملی را بسیج کرد و در کاخ ستمگاران و استعمارگران آتش زد؛ اما غمگساری نیافت که با او دقایقی بنشیند و درد حال کند و چاره برای دفع این همه آلام بیندیشد و این اندوه تا دمی که در قید حیات بود با او همراه بود.

حیف که (۵۳) سال - مؤلف این اثر را در (۱۹۳۲م) گردآورده، از این وضع سپری شد و از مسلمانان مشرق زمین و مغرب زمین کسی برنخاست تا آرامگاهء این مرد مبارز را جستجو نماید که قسمت اعظم حیات خود را در

نجات ملل مشرق زمین و ایجاد نهضت های ملی بمصرف رسانید. روح آزادی و آزادیخواهی را در کالبد مرده، شرقی ها دمید تا اینکه خدا مرد کریم الطبع امریکایی را (مستر کراین) برگماشت تا از تربت این مرد مبارز و حکیم پرس و پال و جستجو نماید. او با پیدا کردن آرامگاه سیّد بنای بزرگ را بر مزار آن حکیم نامور آباد کرد و باینوسیله نام او را از فراموشی زمانه بیرون کشید و او با این خدمت خود به ادای دینی پرداخت که ادای آن بر ما واجب بود. شرح حوادث و شرح علل و عوامل پسمانی ملل شرقی که بقلم نویسندگان، بخصوص شاگردان سیّد نوشته شده، یکبار دیگر مقام سیّد را در مقطع خاص زمانی روشن میکند که او با شجاعت و تهور بینظیری توانست از میان هزاران داعی خیر و صلح بشریت سر بالا کند و با دشمنان هستی و آزادی مردم یعنی استعمار دست و پنجه نرم نماید.

بیماری و مرگ سید

درباره، مرگ سیّد روایات مختلفی وجود دارد. عوامل اصلی او را بدگویی ابی هدی میدانند که سلطان را بوی خشمگین ساخته و آن را در قصر یولدوز زندانی ساخت که بالاخیر توسط یکی از گماشتگان سلطان بشکل مرموزی بقتل رسید. ولی معتمدترین روایات بیان امیر شکیب ارسلان است که در کتاب خود بنام (دانشمند معاصر اسلام) مینویسد:

عده، از دوستان فارسی (ایرانی) که بعیادت سیّد جمال الدین افغانی رفته بودند گفته اند: مرگ سیّد یك مرگ مرموزی میباشد که کس را بر آن وقوف کامل نیست. بعضی ها میگویند عامل مرگ او مرض سرطان بوده باشد که ویروس آن توسط جراح معروف به بیره های آن انتقال داده شده. اما شیخ عبدالرشید ابراهیم که از شاگردان استاد بشمار می آید مینویسد:

بر سر بستر بیماری شیخ جمال الدین افغانی که آخرین دقایق زندگی خود را سانحه شماری میکرد رفتم. او به اشاره فهماند که بوی نزدیك شوم؛ پیش رفتم. او به سخن گفتن قادر نبود. قلمی وپارچهء کاغذی برگرفت ونوشت:

«ای خدا! شاهد باش که حرف آخرین محمد ﴿ﷺ﴾ در آخرین دقایق زندگی اش این بود: امــــتا وا امــــتا!

ولی من میگویم: ملتا وا ملتا!»

شیخ علاوه میکند دوساعت بعد که دوباره بخدمت سیّد رسیدم، دوستان با گریه و زاری گفتند: سیّد برحمت حق پیوست. رحمت ایزدی بر وی باد!

پلان ابی هدای صیادی

از نوشتهء مؤرخین نامی بر می آید که جمال الدین بصورت مروزی دامن گیر مرگ شد چنانچه عبدالرحمن رافعی مینویسد:

شکی نیست مرگ سیّد جمال الدین بمشورهء گروهی صورت گرفته باشد که ریاست آن را ابوضلال مشهور به ابی هدای صیادی بعهده داشت. بقول مومی الیه خطوط اساسی این پلان پیش از اینکه سیّد باستانبول خواسته شود در لندن تهیه شده بود و دعوت او از طرف سلطان در استانبول جز عملی کردن پلان متذکره چیز دیگری نبود.

و این ثابت است وقتی حملات سیّد بر ناصرالدین شاه بناء بر ظلم بیحد و حصریکه به مملکت خود و اهل مملکت خود انجام داده است شدت یافت. شاه احساس کرد که مبادا از جانب او ترور شود بناء برآن برفیق سفاك و خونریز خود سلطان عبدالحمید پناه برد تا بحیله جمال الدین را به استانبول احضار کند و پلانی را که قبلاً تهیه شده بود تطبیق نماید.

سلطان عبدالحمید ابی ضلال تلبیس کار را احضار نمود و او را وظیفه داد تا برنامه ایرا که در محو سیّد ترتیب شده تعقیب کند. همان بود که سلطان نامه به سیّد نوشت تا به استانبول سفر کند.

اکنون از دجال بزرگ از ابی هدای صیادی بشنوید که او چی کرد؟ وقتی ستاره‌ء سلطنت عثمانی شروع به افول نمودن کرد خداوند سرنوشت ملتی را بدجال صفتانی سپرد که اصلاً جایگاهی در بین ملت ترك نداشتند و ندارند. این دجال صفتان مشایخی بودند که ریاکارانه دروغ و ستم پیشگی را بد میگفتند. اما در عمل خود به اجرای این صفات مذموم افتخار و مباهات میکردند. صاحب کتاب (ماهنالك) ابراهیم مویلحی که وضع مشایخ را در آن دوران خوبتر تحلیل میکند مینویسد:

ابی هدی مردی بود که پیوسته از راه‌ء ایجاد فتنه و فساد، سخن چینی ها، تهمت بستن ها در استانبول با سیّد داخل مشاجره بود و تا دست وی میرسید از آزار و اذیت درباره‌ء سیّد مضایقه نمیکرد. چندانکه این دشمنی های او منتج بمرگ سیّد شد. ابراهیم مویلحی که مدت طولانی را در استانبول سپری نموده و نوشته های او روی تجارب و حقایق استوار میباشد علاوه میکند:

شمار حاملین پایه های خلافت بیش از چار تن نبود: شیخ سیّد خانشیخونی، شیخ قیصر مدنی، شیخ سیّد فضل باشا ملیباری مکی، شیخ محمد ظافر مدنی مغربی.

که عقاید مردم درباره‌ء اشکال ارتباط و نزدیکی آنان بخلیفه زیاد است که اینجا ذکر آن مناسب به نظر نمیرسد و البته در موقع بدان اشاره خواهد شد.

ابو هـدی صیادی

ابوهدی وقتی در استانبول آمد، دوران سلطنت سلطان عبدالعزیز رو به اختتام بود و او در آن وقت جز شیخ لقب نداشت و بیکی از طریقه ها (طریقه‌ء رفاعی) دف میزد و مانند رفاعیان موی آویزانی داشت.

ابو هدی چگونه بسلطان مقرب شد؟

شبی سلطان عبدالحمید خوابی دید و بیکی از یاران شیخ قصه کرد که آن را تعبیر نماید. او گفت: من شیخی را میشناسم که در تعبیر خواب معرفت کامل دارد و از مقربان بارگاه میباشد. سلطان فرمود تا احضارش کنند. شیخ را آوردند. او تعبیر خواب را بر وجهی نمود که سلطان را از آن خوش آمد. بعد از آن شیخ بملازمت آستان شاهی افتخار یافت و چندی بدین منوال گذشت. روزی بحضور شاه رسید و زمین را بوسیده گفت:

دوش پیامبر اسلام «ﷺ» را می بینم وی میفرماید تا برای ذات بزرگوار خلیفه سخنیست برسانم مشروط بر اینکه جز من در حضور خلیفه کسی دیگری نباشد. سلطان بیرون شد و به ابی هدی دستور داد تا رؤیایش را بترجمان بازگو کند. شیخ از گفتن ابا ورزید وگفت: من مأموریت دارم تا آن پیام را بلاواسطه عرض کنم. ولی وقتی گفته شد که سلطان جز ترکی به زبان دیگری آشنا نیست. شیخ دو روز مهلت خواست. بعد از دو روز خدمت شاه رسید و گفت:

من اکنون میتوانم بزبان ترکی حرف بزنم. از استماع این خبر همه در شگفت شدند و علت را پرسیدند. او پاسخ داد باز پیامبر «ﷺ» را بخواب دیدم. او در دهانم لعاب کرد؛ بیدار شدم که بزبان ترکی حرف زده میتوانم. بعد خدمت سلطان رسید و پیام مقام نبوت را بدو باز گفت. از آندم پایگاه و مرتبتی نزد سلطان یافت که هیچ یك از شیخان به آن نرسیده بودند. وزراء و ارکان دولت دستان او را به اعتقاد اینکه او مهدیٔ موعود است می بوسیدند و استدلال میکردند چون حروف ابوالهدی بحساب ابجد (۵۹) است و عدد لفظ مهدی هم از (۵۹) بیش نمیباشد بناءً ممکن است او مهدی موعود باشد. گذشته از آن برای پدر او کراماتی را نسبت میدهند که موجب حیرت بیشتر انسان میشود و آن اینست که میگویند: او یك بار شتر خیار را که وزن آن بالغ به چار قنطار و (۷۰) رطل مصری میباشد خورده است.

یك قنطار = ۱۰۰ رطل و یك رطل ۱۲ اوقیه است.

شیخ رشید معصروانی برودوس بجرم بدگویی در قفای صیادی تبعید گردید. ابی هدی و پیروان او برای بربادی او کمر بسته و از این راه بسرعت تمام خود را از فرش بوریایی بسریر پادشاهی رسانید. الحق کسیکه لباس اهل طریقت بپوشد و سجاده در بغل گیرد و مسبحه هزار دانه یی را در سینه بیاویزد گرچه ناحق سخن گوید و از مسلمانان بدگویی کند و تهمت ببندد، اطرافیان او گویند راست گفتی و اگر ستمی روا دارند گویند انصاف دادی و چون کسی که آنان را مذمت کند تکفیر که کار دشواری نیست.

شیخ از معرفت در امور تعبیر رویا و طالع شناسی بسلطان قرب یافت و بوسیلهء آن توانست توشهِ دان خود را از تیر خالی کند. و با آن قلب دین را سوراخ نماید.

شیخ فراتر از آن هم گام گذاشت. بسلطان روزبروز خود را مقرب ساخت. مهمترین عاملیکه شیخ را به سلطان مقرب گردانید جاسوسی بود که باشد و مد احیاناً با مبالغهء زیاد آن وظیفه را انجام میداد.

او موقعیت خود را پیشگاه سلطان به چنین عبارت بیان نمود:

شاگردان وی که به ده ها نفر میرسند از رفاعیون هستند. ممالك عربی همه در حیطهء اقتدار او میباشند. دوستان خدا بخدمت او آماده و پیغمبران در معاونتش کمر بسته اند. عموم مردم فرمان ویرا دارند. خدا در نصرت و یاری اوست. کافهء سلاطین نیازمند او بوده تا از او فیضی و بهرهء برگیرند.

او حکم تکفیر ۲۱ تن از دانشمندان مصری را صادر نمود.

عبدالله ندیم در تاریخ آن دجال بزرگ کتابی بنام (مسامیر) دارد و صفحهء اول کتابش را با فوتوی اخبث الشیاطین مزین ساخته و در ذیل آن دو بیت زیرین را ترجمه کرده است:

هذا الذی قد کان قبل دخوله　　دارالسعاده مقرفاً شحـــاذاً
والیـــوم صـــورتـه تبین انـه　　اضحی باقــبح حیله استاذاً

ترجمه: مردیکه پیش از دخول خود بدارالسعاده سوالگری بیش نبود و امروز چهرهء آن نشان میدهد که بوسیلهء بدترین حیله ها استاد گردیده است.

مصر قبل از سال (۱۸۷٦م)

قبل از سال (۱۸۷٦م) مردم مصر در مسایل ملی و اجتماعی حتی معاملات خصوصی تحت سلطهء حکام جابر و ستمگر قرار داشتند و آنچه را که اراده میکردند در ساحهء عمل کشانیده میشد. توده ها از خود اراده و اختیاراتی نداشتند و هیچ کس بخود حق نمیداد تا در مسایل ملی و اجتماعی ابراز رأی و عقیده کند و اگر بین مردم و دولت ارتباطات جستجو میشد جز محکومیت دیگر علاقه وجود نداشت. مردم قبولانده شده بودند به آنچه که دستور داده میشد. باید کورکورانه آنرا تعقیب نمایند. ایشان از ترقیات و انکشافات ایام که جهانیان را به اوج قدرت رسانیده بود بغایت دور بودند. درحالیکه در زمان محمد علی باشا بسیاری از ایشان به اروپا رفته و برشته های مختلفی تحصیل میکردند؛ اما با تأسف باید گفت عدهء بیشماری که در روزگار محمد علی باشا و ابراهیم باشا بهمسایگان اسلامی سفر کرده اند چیزی بی نتیجه بوده است. از طرف دیگر اسماعیل باشا در سال (۱۲۸۳) در مصر اساس مجلس شوری را گذاشت و توقع داشت تا قانونیت در مصر حکومت کند و امور مملکتی و ملی از طریق قانون سرو سامان بگیرد و هر که حق داشته باشد در مسایل ملی و حیاتی اظهار عقیده نموده و تصمیم بگیرد مگر از مردم و حتی از عضای مجلس قادر نشدند حتی از مسایل تشکیلاتی شوری فی المثل اطلاعاتی حاصل کنند و نظر مجلس را به ارادهء دولت مقید ساخته بودند.

هکذا درباره‌ء اجراآت مجلس فیصله اتخاذ گردیده بود مادامیکه از خدمت شاه نماینده‌ء او در مجلس حضور بهم نمی یافت با تکمیل نصاب مجلس هم مجلس دایر شده نمیتوانست.

آیا کس میتوانست برخلاف تعاملات موجود با داشتن استدلال منطقی راه صواب تری را انتخاب کند؟

نه! هیهات! کسی را قدرت آن نبود. مقصد که استبداد رأی به اوج خود رسیده بود. مردم بحال بهت آوری زندگی میکردند. قلمها شکسته، زبانی نبود که به اظهار حقایق بپردازد. مگر عادت الله بر این جاریست وقتی امیدها به ناامیدی تبدیل میشود و عقول از فکر چاره اندیشی عاجز میگردد در چنین مرحله لطف الهی تجلی میکند و از خورد وکوچك کارهای بزرگ درست میشود. مانندیکه از دانه‌ء خورد و ضعیف درخت نیرومندی میروید و جوانه میزند، شاخ و برگی کشیده سبب راحت انسان ها میگردد. همچنان مصادف با سال (۱۸۶۶م) بود مرد ناشناس و دل آگاهی واقف احوال ملتها و بینای امور دین و دانشمند دانا و توانا بمصر رو آورد که به سیّد جمال الدین افغانی شهرت داشت. او به اقامت مصر مایل بود. در بدو امر بعضی از دانشمندان و دانشجویان به او معرفت حاصل کردند. بعداً بسیاری از اعیان و کارمندان دولت با وی بنای مخالفت را گذاشتند؛ زیرا از جانب او مسایلی بمردم طرح و تلقین میشد که همه مخالف و منافی نظریات افکار و عقاید شان بود او این اجتماعات را برای آن تشکیل میداد تا از ذخایر علمی و تجارب او بمقصد نجات شرق استفاده نمایند.

سید نخست بتدریس علوم معقول پرداخت. در حلقه‌ء درس او، بسیاری از دانشجویان نشستند و علماء و دانشمندان نیز در مجلس وی حضور می یافت. او در تمام اوقاتیکه با مردم محشور بود از مطالبی آغاز سخن میکرد که خرد را روشن و عقیده را راسخ و اعتماد به نفس را تقویه میکرد و روان آدمی را به بلندترین مراتب میرسانید و اندیشه را بمسایلی معطوف میساخت که

بصلاح کشور و مردم آن تمام میشد. دانشجویان روزهای فراغت را بمعلوماتی که از وی میاندوختند گذرانیده و در نقل این معلومات بکشورهای مربوط میپرداختند. ملاقات سیّد با دانشجویان و جوانان تأثیرات سودمندی بجا گذاشت. احساس آنها بیدار شد و عقل ها صیقل خورد. پردهء اوهام از جلو دیده ها بیکسو زده شد. با این همه تطورات فرمانروای قاهره با همه بیخبری های خود کماکان بیاطلاع زندگی میکرد و نمیدانست نوری در پرتو افشانی است و جریانی در حال تکوین است.

درسال (۱۲۹۳ هـ ق) مطابق (۱۸۷۶م) که آتش جنگ بین روس و دولت عثمانی شعله ور گردید. مردم ازشنیدن این حادثه احساس شعف وشادمانی میکردند و علاقه داشتند از حوادث مربوط بجنگ و پیامدهای آن باخبر شوند. رفت و آمد سیاحین درین ممالك وورود جراید اروپائی را برای خوانندگان خیلی مساعد ساخته بود. تماس عمومی وخصوصی اروپائیان راه را برای اخذ معلومات از جراید هموار ساخت. لذا علاقهء مردم در وقوف از خبرهای جنگ زیاد گردید و این ادراك و احساس ببعضی جراید کشورهای عربی که تا آندم همیشه بمسایل غیر اهم نشرات داشت سرایت کرد. جراید متذکره شروع بنشر واقعاتی نمود که ازموفقیت سربازان روسی در جنگ نمایندگی میکرد و جریان شکست سپاه دولت عثمانی درآن به چاپ میرسید. اما عدهء از خوانندگان روشن بین آن جراید را انتقاد میکردند و جمعی هم از این حمایت می نمودند. این موضوع اختلافاتی را بین توده ها برانگیخت که بی سابقه بود. متعاقباً جراید دیگری در تقویهء مطالب نشر شده بمیان آمد. تقاضا جهت اشتراك به آن بحدی زیاد گردید که جلوگیری از آن ناممکن بود. سلطان زمان بر سلطان صاحب ارادهء قاهره نوشت: مضامینی که در جراید اشاعه می یابد محصور بحوادث جنگ نیست بلکه شامل موضوعاتی میباشد که بمسایل سیاسی و اجتماعی ملل ارتباط میگیرد که درتغییر ذهنیت عامه بی تأثر نیست. درحالیکه درجراید ازحالات آمیخته به بحران مصر که درآن عهد بظهور پیوسته است مباحثی صورت میگیرد.

شیخ جمال الدین از دانشوران و کسانی که در مجلس وی حضور می یافتند خواهش نمود تا بر یادداشت بحثهای ادبی، علمی و موضوعات دیگر که به تهذیب، اخلاق، اصلاح افکار جامعه کمك نمایند بپردازند.

نویسندگان و ارباب قلم با اجابت از دعوت سیّد در نوشتن این گونه موضوعات سهم گرفتند. در نوشته ها از آزادی بیان و عقیده بحدی استفاده کردند که خوانندگان آن را یك تصور و خیالی بیش نمیدانستند. گمان میشد این نشریهَ بسرزمینتی مربوط است که اصلاً استبداد و فساد آنجا راه ندارد. هر که جرایدِ مصر، تجارت، مراة الشرق، الاهرام و امثال آن را بدست می آورد میدید که تازه ترین مطالب و دلچسپ ترین حقایق در آنها گنجانیده شده است. این بود موجزترین معلوماتی که استاد محمد عبده بوضع مصر در زمان اسماعیل ارائه نموده بود؛ اما واقعات شهرها و حوادثیکه در آنها رخ داده میتوان از کتاب مؤرخ نامی عصر استاد عبدالرحمن رافعی که تحت عنوان (مصر و اسماعیل) نوشته دریابیم. زیرا او از کارهای آن زمان چندان احصائیه گرفته که حتی کوچکترین موضوع بی تحلیل باقی نمانده است.

اسلام و حکیم شرق

استاد سیّد محمد رشید رضاء در مقدمه ایکه در آن از موجبات پسمانی و علل تشتت مسلمین ذکر میکند مینویسد:

مردمیکه روح جاویدانه زندگی را در پیکر طایفه ها میدمد و حس مبارزه را در وجود آنها زنده نموده و رهگشای سعادت برای نسل های بخاك و خون خفته و کشته پنجه های خونین استعمارگران است و مهمتر از همه سرخیل مبارزان و آزادگان جهان میباشد. میدانید کیست؟ شخصیت بزرگ مقدارست که سیّد جمال الدین نام دارد و او با داشتن ایمان قوی، همت عالی، اراده، آهنین خلوصی نیت بین اقران زمان خود مختار است. او شخصیتی هست که

دنیا و مافیها را ترک و از زخارف دنیوی چیزی در اختیار ندارد. به حال ملتها واقف و بتاریخ سیاسی و مذهبی ملل و ادیان آشنا و بصحبت های اقناعی توانا بوده و از مرگ هراسی ندارد.

سید از خوردی در کسب علوم پرداخت. از علوم و فنون قدیم و جدید و از علوم معقول و منقول در فرصت کوتاهی آنچه که لازم بود آموخت و ذخایری اندوخت. سفر هند پیش گرفت تا از علوم مروج غرب اطلاعاتی کسب کند. دو سال سپری نشد که در بعضی از فنون توانا گشت. در سال (۱۸۵٦م) عازم حج گردید. درین سفر یك سال بدیدار کشورهای اسلامی بند ماند تا از اخلاق، عقاید و طرز زندگی شان وقوف حاصل کند و از اوضاع سیاسی واجتماعی آنها باخبر گردد. بعداً بکشور خود برگشت و در صف کارمندان دولت قرار گرفت؛ درحالیکه آندستگاه از فتنه های داخلی در امان نبود و از دسایس بریتانیا اوضاع دگرگون شده بود. اگر پلان های شوم انگلیس توأم با توزیع دالر، پوند و کلدار درمیان نمی بود سیّد با تدبیر معقول خوب میتوانست زمام اداره‌ء امور را به امیر محمد اعظم کاملاً تفویض کند. چنانچه هنگامی امیر شکست خورد او هم به ترك زادگاه‌ء خود مجبور گردید؛ رو به هند کرد و از طرف حکومت هند به منتهای اکرام وتعظیم استقبال شد. نفسی براحت نکشید که جاسوسان و منهیان در اطراف او جا گرفتند و آزادی عمل را از او سلب نمودند ولی با این همه مشکل تراشی ها سیّد توانست در دل کسانیکه بشرف صحبت او رسیده اند جا بگیرد و دوستان خود را در شکستن زنجیرهای استعمار تشویق و ترغیب کند. سیّد گاهی درسلسله‌ء مقالاتیکه ما آن را در مجله‌ء المنار انتشار دادیم حقایق را بمردم خردمند مصر و اروپایی تلقین میکرد، مجله عروة الوثقی هم آتش انقلاب را در آن مملکت دامن میزد و سیّد به استقلال کشورهای خاور زمین سخت متیقین بود، بخصوص که عبدالرشید تتاری بوی چنین مژده داده بود:

«فرزند! تو بزودی جنازه‌ء قیصر روس را میخوانی و عنقریب به تشییع نعش امپراطوری انگلیس در هند حاضر میشوی.»

مژده‌ء نخستین به پایان رسید و اثر بشارت دومی در سالهای اخیر ظاهر گشت. غریبترین چیزیکه قابل تذکر است آنست خطابه های که سیّد ایراد میکرد پای او را بیك حزب سیاسی در روسیه کشاند که ریاست آنرا عم قیصر کشور پهناور روس بعهده داشت.

سید بوی گفته بود با این رساله بفلان جمعیت برو و بدان! یا کشته میشوی و یا با فتح و کامیابی برمیگردی. رئیس او را به محل موعود رسانید. جمعیت مذکور بکمك وی برخاستند. همچنان فرصتی نگذشت او را با رساله دیگر بکشور یونان فرستاد تا آنجا بزبان روسی چاپ کند و یك دو نسخه‌ء آن را به قیصر بفرستد.

سید از بضاعت مزجاة دنیوی جز به آن مقداریکه ضرورت داشت به دیگر چیزی علاقه نداشت و بحوادث بزرگی مواجه گشت؛ نزدیك بود که تومار زندگی او درهم بپیچد اما او بمصر روآورد. در مصر روحیه‌ء جدید مبارزاتی را تلقین کرد که با بنیان گذاری نخستین حزب ملی موفق شد تا پایه های حکومت استبدادي را بلرزاند. سیّد شاگردان خود را از عشق به حریت بهرور ساخت که عصاره و ثمره‌ء آن را میتوان عبارت از دانش، نویسندگی و سخنرانی خواند.

در بازگشت به ایران روح عمران و سیاست تازه‌ء را در کالبد خفته‌ء آنسامان دمید و این هدف خود را در همه حالات نشست و برخاست پیشرفت و شکست دنبال مینمود. تا اینکه در عهد مضفرالدین شاه موفق شد دولتی را بوجود آورد که با پارلمان اداره شود. او همیشه در فکر اصلاح و تجدد بود. بعد بمرکز دولت عثمانی راه یافت. در خدمت سلطان رسید تا با استفاده از قدرت خلافت کاری در تطبیق اهداف و برنامه های خود به انجام رساند. او کوشید تا بین طوایف و مذاهب مختلفه‌ء ترکیه آشتی ملی را بوجود آورد. چنانچه عده‌ء زیادی از مجتهدین اهل تشیّع را راضی ساخت که بمقام خلافت سلطان احترام گذارند. وی خلافت را اساس وحدت جامعه های اسلامی خواند؛ اما ندیمان

بدسرشت سلطان - سلطان را از عواقب شوم و خطرآمیز جنبشهای ملی و جمعی که بوسیلهء سیّد سازمان داده شد، برحذر ساختند. بالاخیر سلطان از صحبت با سیّد دست کشید و از وی رخ برتافت.

اما سیّد نومید نبود؛ او با نظریات اصلاحی و سازندهء خود با سخنان موجز، بسیط وساده میکوشید مردم را به اطراف خود داشته باشد و اهداف خود را به آن توضیح کند. این کار تا وقتی که برحمت ایزدی پیوست ادامه داشت.

خداوند ببخشاید و تربت او را پاك نگه دارد!

مجاهدات جمال الدین
در ظهور انقلاب و حس آزادیخواهی

(بقلم استاد احمد حسن زیات)

روز نهم مارچ سال (۱۸۹۷م) دانشمند انقلابی ما سیّد جمال الدین افغانی در اثر ابتلا به بیماری سرطان جان به جان آفرین سپرد و آخرین پیام خود را به پیروان خود اعلام نمود و از دیده های مردم شرق پرده های پندار را بدور افگند. استبداد را معدوم و استکبار را محکوم ساخت. آنانیکه وطن را بمنظور اعمار و استحکام کاخ های خویش بویرانه تبدیل کرده بودند یا بخاطر پرساختن شکم های خود هزاران خانه را تار و مار می نمودند فکر میکردند که خروشها و صداهای مردم خفه شده و آتش احساسات ملی شان فرو نشسته است؛ اما باید گفت آنها فراموش کرده اند خداوند دانهء بذر شده را ببرکت توجهء رسالتمندان خود بارور میگرداند و بکمال میرساند.

جمال الدین پارهء نوری از خدا بود و طلیعه از هدایت بود چون سپیده دم که متعاقب تاریکی شب نور میپاشد پرتو افگنی داشت. آیا انقلابات و تحولاتی که عرابیان و مهدییان، اتحادیان، سعدیان، هاشمیان، پهلویان بنوبهء خود بمرحلهء رشد و جوانی رسانیدند شعلهء از مشعل افروختهء سیّد نبود؟ درحالیکه همین اکنون بروشنایی آن شعله ها عده از کشورهای شرق از حالی به حالی تحول میکند و ضیاء پاشی می نماید. راز توانمندی سیّد درین بود که او حامل وظایفی بود؛ نه خواهان تخت و تاج! او در روزگار انقلاب مهدی به سیاست انگلیس از طریق عروة الوثقی شدیداً به حمله پرداخت. بناءً در لندن احضار شد تا لارد سالسبوری دربارهء کشور سودان به سیّد توضیحات بدهد و در فروغ این تاسها و تفاهمات انقلاب شعله ور شده خاموش و اصلاحات مطلوب طور لازم روی کار آید.

اما پاسخنامهء سیّد در مقابل دعوت این بود:

«سودان مال سودانیهاست تا من در میاند ایشان هستم شما از کجا میتوانید به آن دست تصرف پیدا نمائید؟»

سلطان عبدالحمید از سیّد خواهش کرد تا زعامت کشورهای اسلامی را بعهده بگیرد. سیّد این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت:

«من معلمم؛ وظیفه معلم تربیت افراد است و ارزش عالم هم درینست که دیگران را از علم خود بهره مند گرداند.»

او در خانوادهء نجیب و شریفی بوجود آمده است. نسب شریفش به حضرت حسین (رض) میرسد. اسلاف او در بعضی اقالیم افغانستان سکونت دارند و از قوم خود سیادت میکنند. سیّد بین سنین (۱۳-۱۸) سالگی بود که اساسات علوم معقول و منقول را فرا گرفت و در طول سفرهای که به اینجا و آنجای جهان بعمل آورد بزبان عربی، اردو، فارسی، شرکسی و فرانسوی آشنایی حاصل نمود و در انگلیسی و روسی نیز دست یافت. او با آموختن زبانها و

تداوم مطالعه در کلتور شرق و غرب آشنا گردید. به کشورهای ایران، حجاز، مصر و ترکیه و انگلستان، فرانسه و روسیه به سیاحت پرداخت. باحوال مردم آن آشنایی حاصل کرد. موقعیت افغانستان بین هند و ایران او را قدرت بخشید تا از اندیشهء معرکه آرایان استعمار انگلیس و روس وقوف حاصل کند و کوشش داشت تا افغانستان و همسایگان او که در چنگال خونین استعمار نفس های آخرین خود را میکشند استقلال خود را حاصل نموده و افتخاراتی را درین گوشهء جهان بدست بیاورند.

سید گذشته از داشتن حس عالی مردمدوستی، مرد متواضع و آزاده بود. قلب قوی و ارادهء آهنین داشت. از اینکه قریشی بود زاهد و گوشه نشین بود. زبان گویا داشت. بهمه زود علاقه میگرفت. صاحب مروت بود. صراحت لهجه داشت. شجاعت که از مواهب خدای بزرگ است در وجود سیّد بحد اعلای آن دیده میشد. گفتار او با عمل توأم بود. حمد میگفت و اظهار شکران میکرد. افق نگاه او وسیع بود. همت بلند داشت. او تمام هم خود را بسوی شرق و مردم شرق معطوف گردانید. به ارتقای ممالك اسلامی علاقه گرفت. عزم و جزم نمود تا مسلمانان را در محور یك اتحادیهء اسلامی جمع کند و برای دفع مکاید استعمار دژ مستحکمی را بوجود آورد و با تشکیل حکومت اسلامی قانون را حاکم جامعه گرداند. و از این طریق شرها و فسادها را از بیخ و بن براندازد. و درین راه سیاسیون، روشنفکران آزادیخواهان را دعوت کرد و تمام مساعی خود را در تنظیم این دعوت نجات بخش از طریق نوشته ها و سخنرانی ها بکار انداخت. درحالیکه جامعهء آنروز طوری پراگنده شده بود که وحدت شان غیر مقدور به نظر میرسید. از طرف دیگر استبداد چندان برومند و قوی شده بود که قدرتی نمیتوانست او را شکست بدهد.

سید جوان بود که در دوران امارت محمداعظم پست وزارت را در حکومت آن بعهده گرفت و در راهء آزادی و استقلال کشورهای شرق مساعی زیادی بخرچ داد. فعالیت های او به ثمر نشست. نیروهای ملی مصر متحد شدند و بعصیان ملی پرداختند. در نتیجه قیام عمومی، شاه معزول گردید. اما دولت انگلیس از موجودیت سیّد در مصر بیشتر احساس خطر میکرد. بناءً شرایطی را بوجود آورد که سیّد مجبور گردید به هند برود. در سرحدات هند از او استقبال گرمی بعمل آمد. او بحیث مهمان حکومت در یکی از مهمانخانهء دولتی جا گرفت. خواست دو ماه آنجا اقامه گزیند ولی مراجعهء روز افزون مردم بخصوص فرهنگیان و روشنفکران نگذاشت چند روزی آنجا بماند بناءً بخروج سیّد از هند دستوری صدور یافت و او از این دستور بیموقع سخت متأثر گردید. آزادیخواهان هند نزدیك بود که بلوایی را در هند بوجود آورند اما سیّد از این امر مانع گردید. بناچار آهنگ سفر کرد و او در بیانیهء تودیعی که در برابر هزاران نفر ایراد کرد گفت:

«قسم بعظمت خداوند! اگر مردم هند با مسخ بصوررت مگسی تبدیل شوند کافی خواهد بود که وز وز بال آن انگلیسها را از هند اخراج کند و اگر به کشف های هم تبدیل شوند و در بیحرهء مانش فرو ریخته شوند کفایت خواهد کرد تا جزیرهء انگلستان بدشت بی آب و گیاهی تعویض یابد.»

سید از هند به استانبول شد. نخست وزیر ترکیه در استانبول از وی استقبال شایانی بعمل آورد و او را به اقامتگاهء زیبای جا دادند. سیّد باز هم آنجا آرام ننشست به کار سیاسی پرداخت و به بورد مشورتی معارف راه یافت و طرح مفیدی را در انکشاف امور تعلیم و تربیهء ترکیه پیش کرد و خطابهء مشهور خود را در مورد صناعتی ساختن ترکیه ایراد کرد که مورد علاقهء ترقی پسندان قرار گرفت. اما به مخالفت عدهء از کوته نظران بخصوص پیشوایان مذهبی مواجه شد. من جمله شیخ الاسلام قیادت اهل فتنه را بدوش گرفت. با

لجاجت به سیّد حمله بردند. بناءً سیّد چاره‌ء ندید جز اینکه به قاهره برگردد. بخدمت ریاض باشا رسید وآنجا مقام مناسبی را دریافت. عزت و اعتبار خاصی پیدا کرد. در مجامع و تفریحگاه ها فتیله‌ء عرفان را با روغن مقدس مباحث علمی مشتعل ساخت و در روشنایی آن جویندگان راه‌ء معرفت ودلدادگان حکمت و دانشمندان فرزانه و ادیان با هم آشنا گردیدند. کسیکه جمعیت ماسونیه را بوجود آورده بود از آن مشعله، نور افگن قوی تری را تهیه کرد.

جمال الدین درمشی خود تعمق عمیقی را بخرج داد وبعد ازمجاهدات هشت سال، کار او بالا گرفت. بحدی که انگلیس با نفوذی که داشت بتنگ آمد وبتوطئه و دسایس بیشماری دست زد وشاه را قانع ساخت که موجودیت سیّد در مصر دردسرهایی را بدنبال خواهد داشت. بناءً شاه امر اخراج او را صادر کرد.

سیّد و قضیه‌ء سودان

(بقلم استاد بزرگ محمود عقاد)

دلایل در عظمت سیّد از شمار بیرون است. او شخصیت دارای چند بعدیست که برای هر بعد آن علایم جداگانه وجود دارد. عظمت مصلحین با رعایت شرایط و اقتضای زمان و حالتها بسیار تفاوت میکند. عمده ترین دلیل عظمت اشخاص اینست که آنها حادثه انگیز بوده و در جو حوادثیکه بخیر عامه تمام میشود دست و پا بزنند و راه‌ء نجات می پویند. این یك حقیقت مسلم است هر مبارزه ایکه توسط مردان مبارز و روشنفکران متعهد و مسئول براه انداخته میشود با کسب پیروزی چون تابع قید زمان است به پایان میرسد و از مظاهر مبارزه جز نام مبارزان چیز دیگری باقی نمی ماند و عظمت خیرخواه بزرگ افغان جمال الدین بهمین مرتبه بوده است که از هفتاد و چند سال پیش علمبردار ترقی و پیشرفت درکلیه‌ء کشورهای شرقی مخصوصاً ممالك اسلام بود.

او از خطرناك ترین دشمنان استعمار بود که بر مشاعر و عواطف ملل شرقی حکومت میکرد و فاصله هایی بین ایشان و بین آزادی و ترقی ایجاد کرده بود. او سیاست استعمار گرانه بریتانیا را که از هند تا مصر و سودان ادامه داشت بباد انتقاد میگرفت و در روزگار وی انقلاب احمد توفیق اتفاق افتاد و سیّد آن حادثه را بدقت تعقیب میکرد. منظور از آن انقلاب این بود تا بمداخلات بریتانیا در وادی نیل خاتمه داده شود. سیّد آرزو داشت که این حس مقاومت بعموم کشورهای مشرق زمین انتقال داده شود تا مردم از تعلقات مصیبت بار استعمارجویان نجات یافته بتواند.

عروة الوثقی که درین موقع در پاریس نشر میگردید حملات خود را علیه استعمار و استعمارگران شدت بخشید و نفوذ آن روزبروز بیشتر میگردید. چنانچه روزی از بخارا خبر رسید که در آنجا دعوتگری برخاسته که مردم را بقیام علیه فساد و بدبختی های اجتماعی و اقتصادی دعوت میکند.

عروة الوثقی مینویسد:

بین شهرهای بخارا و کشور سودان فاصلهء طولانی وجود دارد. مردم با ملاحظه این فاصله فکر نمی کنند که ارتباطی بین باشندگان این سرزمین ها وجود داشته باشد.علی الرغم بین مردمان این نقاط که از حمیت و شجاعت بینظیری برخوردار هستند ارتباطی وجود دارد که موجبات تشویش استعمارگران را فراهم آورده است.

دربارهء کشورهای که از نزدیك از دعوت سیّد متأثر هستند بملاحظه میرسد که در اثر تبلیغات حکیم نامور شرق روح آزادی در نهاد مردم شرق زنده شده است که ظهور جنبشهای موجود از نتایج ثمربخش آنست.

زبردستان و قلدرمندان وقتی به ثمرات این جنبشها اذعان پیدا میکنند که روزی دست ضعیفان بحلقوم شان دراز بشود. زمین زمین خداست و از بندگان نیکوکار خویش کسی را بخلافت خود برمیگزینند که واقعاً بندهء اوست.

دولت بریتانیا در هر حال از جنبشهای که در اینجا و انجای جهان براه انداخته شده احساس خطر میکرد. بناء برآن میکوشید تا از راه ممکنه سیّد را از راهء تعقیب اهدافش متقاعد گرداند. لورد سالسبوری و چرچیل برای معلوم کردن نظریات سیّد راجع به انقلاب سودان با او بمذاکره پرداختند. سیّد با صراحت لهجه با آن ها صحبت نموده و اشتباهات دولت متبوع شان را به ایشان گوشزد نمود.

سالسبوری به شیخ گفت:

بریتانیای کبیر بموقف تو آشناست و ما نظریات ترا قدر میکنیم و ترجیح میدهیم که با حکومت اسلامی به صمیمیت رفتار کنیم. بناءً لازم افتاد که در سودان بحیث نمایندهء شاه وظایفی را بعهده بگیری تا ریشهء فتنه را از بیخ و بن برکنده و پرچم صلح و آرامش را آنجا به اهتزاز درآوری.

هیهات! این کشور پهناور بکسی پیشنهاد میگردد که از دارایی دنیا جز لباس تنش بدیگر چیزی مالك نیست و از خوردنی ها جز بغذای شب و روز خود قادر نمیباشد. اشخاص بدبین و حسود که در دستگاه دولت کار میکردند. او را سری (دیوانه) میگفتند. هرگاه عوض سیّد بیکی ازایشان چنین پیشنهاد میشد میدانید چی میکردند؟ هرآئینه در برابر این لك بخشیها پاها را پیش از دستها می بوسید. اما میدانید سیّد به سالسبوری در برابر این پیشنهاد چی گفت؟

«جناب سالسبوری! آیا اجازه میدهید از شما بپرسم: آیا شما مالك الرقاب سودان و مردم سودان هستید؟ چه قدرتی در وجود شما نهفته است که آنجا کسی را بنام نمایندهء خاص سلطان میفرستید؟»

سید درحالیکه همانند شیر در خروش بود برای لورد گفت:

«سودان جز متمم مصر است. حق یا خلیفه بزرگست تا این امر خطیر را بفرزندان خود که نسبت به شما قدرت و کفایت بیشتری دارند بسپارد. فرزندانیکه هر فتنه راه خاموش و بهر سختی دست و پنجه نرم کنند.»

او علاوه کرد:

«آیا شایسته، جناب لارد نیست به آیرلیند نظر بیاندازند که مردم آن در جهت حصول استقلال خود چندیست تلاش میورزند؟ شما چرا به سوالهای آنان پاسخ مثبت نمیدهید؟ حالانکه آنها بشما از رگ گردن تان نزدیکتر است. علایقی که بین شما وآنان وجود دارد، بین شما و مصر و سودان وجود ندارد.»

سید با ادای این کلمات تشدد آمیز از مجلس لارد بیرون رفت و لارد همچنان متوقف بود و نمیداست که چی کند. از ظاهر قضیه چنان وانمود میشد که حکومت استعمارجوی بریتانیا درباره، سودان فکر معامله گیری دارد. و او را در جمله، متاع به حساب آورده و بمزایده گذاشته است. گاه باین و گه به آن پیش میکند. چنانچه امارت کردنان را به محمد احمد پیشنهاد کرد. لارد به مجلس اعیان جرانفیل در یك سخنرانی گفت:

«من مأموریتی از دولت متبوع خود ندارم تا محمد احمد به امارت کردنان تعیین شود، اما این جمال الدین هست که این مزایده را باری بکشوری و گاهی به امارت نسبت میدهد.»

سید در عروة الوثقی نوشت:

«محمد احمد حق ندارد تا مدعی امارت باشد. و او تصور کند این امارت ازپدر بوی میراث مانده. پس اگر تا کنون بحکومت لارد خبر نرسیده وی میداند که ما هم بوصول اطلاعی نمیتوانیم عکس العملی از خود نشان بدهیم.»

فرصتی نگذشت که روزنامه، تایمز مطالبی رابااین مضمون شایع ساخت:

از جانب محمد احمد سه درویش وارد خرطوم شدند و به جنرال گوردن مدال افتخار را که برای وی منظور شده بود تفویض کردند و گفتند که:

محمد احمد امارت را قبول نمیکند و مجبور است از هدایتهای جنرال جان اطاعت نماید. (۷۰) سال گذشت داوطلبی بهمین شکل ادامه داشت ولی حالا وضع طور دیگریست که مردم مصر بیدار شده و ظاهر قضیه نشان میدهد که

رژیم شاهی سلطنتی به نظام جمهوری تعویض می یابد. سلطنت ابن مهدی را میتوانست تنها خشنود نگاه کند و مردمی را که از هر حیث نسبت به او برتریت داشتند برآشفته تر میساخت. من جانب دیگر سیّد طی سخنرانی دیگر ملت مصر را چنین مخاطب نمود:

ای مردم! خود بعلت سکوت و خاموشی خود آگاهید. شما از اظهار بسا حقایق میترسید. درحالیکه اموال و دارایی شما بتاراج رفته و به آبرو و حیثیت شما بازی میشود و اگر عجز شما از این حالت هم زیاد میشود زیان آن بشما بیشتر میرسد و اگر مداخلات دشمن را بیشتر موقع بدهید بدانید توانگران شما فقرای شما یا اعزهء شما، اذلهء شما خواهند شد واگر در جستجوی سعادت هستید. آیندهء خود را درآئینهء خال تماشا کنید و احوال خود را در تاریخ گذشتگان خویش جستجو نمائید. برای خدا تکانی بخود بدهید، چرا از جاهای خود نمی جنبید؟ آیا روا میدارید که زندگی شما همیشه با مذلت، حقارت و احتیاج همراه باشد؟ باید بدانید که دشمنان شما مردم ضعیف و متلاشی القوی هستند. بهروزی شما در مقاومت شماست. باخبر باشید دشمن شما سخت تلاش میکند تا با تهدید و تخویف حتی تطمیع شما را از تعقیب اهداف عالی تان به عقب بزند و از سوی شما احساس راحت کند و به آرزوهای خود دست یابد.

پوشیده مباد هر آنکه میدود وعجله میکند میلغزد و برو میافتد. شما با تأنی و تدبیر حرکت کنید. هرگاه ازجانب شما مقاومت ناچیزی صورت گیرد و شما جدیتر عمل کنید دشمنان خود را مضمحل شده می بینید. و ابرهای طوفانی شان بنای خشکیدن میکند؛ شمشیرهای برندهء شان در غلاف ها می رود.

شما ای مردم! بعادت استعمارجویان بلد نیستید. اگر با زور و قدرت بر آنان غلبه حاصل نمودید زود ترک سنگر میکنند و به تسلط خود خاتمه میدهند. اما اگر بگذارید که دشمن مکارانه جای پایی برای خود خالی کند و شما را مصروف نگهدارد باید بدانید که قرنهای متمادی دیگر ذلیل و حقیر باقی

خواهید ماند. دشمن میخواهد بر سودان تسلط یابد و با سپاه معدودی شهرهای بزرگتر و عالیتر مصر را محاصره کند. با این اراده و این تشبث ها شما خواهید توانست آنان را تا سرحد شان عقب زده و حساب شان را در کف دست شان بگذارید. از طرف دیگر شما با این مقاومت سرسختانه مورال دول دیگر را که با آنها در معارضه هستید نیز ضعیف خواهید ساخت.

خدا جمال الدین را رحمت کناد که راهء درستی را بما به ارمغان گذاشت!

هدف سید از سیاحت

به مناطق گرم سیر رفتم و با اهل آن داخل صحبت شدم. موضوعات مهمی که مورد بحث و گفتگوی ما واقع شد دین بود و از مسایل مختلف فیه ادیان بود. با مطالعهء سوابق ادیان لازم دیدم که بحث بیشتری دربارهء آن صورت گیرد. در مباحثه جولان عقل را آزاد گذاشته از تقلید بیجا و تقید کورکورانه دوری گزیدم و موشگافی ها و تعمق ها بالآخره به این عقیده رسیدم که ادیان ثلاثه در اغاز و اتمام و اصول با هم یکی هستند و یکی بوده اند ملاحظه کردم اگر خلایی در یکی بوده دیگری آن را تکمیل کرده است (۱).

از طرف دیگر عادت الله بر این جاری بوده است گاهیکه مردم به اوج شرارت پیشگی برسد و بالای همه مقدسات و حقوق انسانی پا گذاشته و به باطل پرستی رو آورد، خدا در چنین مرحله مردی را برانگیخته است که سبب خیر و فلاح جوامع خورد و کوچك و بزرگتری گردیده است.

---

۱ - ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها.

سید و اتحاد اهل ادیان

چون ادیان در اصل و جوهر و غایهء خود همه یك هدف را دنبال میکنند خواستم به آرزوهای همیشگی پیروان ادیان سه گانه با هم متفق و یکی شوند و از پراگندگی و تشتت جلو بگیرند و نیرومندتر عرض وجود نمایند. وقتی دانستم که بدون وحدت پیروان ادیان حصول آن آرزوها غیر مقدور است درین کار میان بستم تا قوتی را که اسلام در مراحل نخستین داشت دوباره بدست آوردم. اما دریغ که این امر آرزوی بیشی نبود که رهبران ادیان اختلافات دین و مذهب را وسیله برای قدرت و اعتبارات اجتماعی میدانند و پیروان خود را بکورهء راهی سوق داده و میدهند که با هدایات صدر اسلام فاصله های زیادی دارد. رسالتمندان ادیان جز اجیران قلابی که دین را بدنیا فروخته اند چیزی بیش نیستند که حتی به ندای وجدان خود گوش دل فرا نمیدهند. ناچار با توجه به ندای وجدان بر شرق و مردم آن نظر افگندم. در شرق اولین سرزمینیکه وجودم از نعمت او هستی یافت افغانستان بود که به احوال او به مطالعه پرداختم و بمشکلات او خود را آشنا گردانیدم، بعد هند بود که طفل خرد من آنجا پرورش یافت و ایران که قسمتی از هم خود را در آن صرف کردم، از جزیرة العرب و حجاز که مهبط وحی بود نام ببرم و از سرزمینی که شاهان حمیر در آن سکونت داشتند و از سرزمین هارون و مامون، نجد و بغداد که همه قابل یادآوری بوده، امثال این سرزمینها که در طریق مبارزه تازه آشنایی پیدا کرده اند.

شرق آری شرق شرقیکه تمام نیرو و قدرت های فزیکی خود را در جهت تشخیص دردها و درمان او صرف کرده ام و درد آن رگ رگ وجودم را فرا گرفته است. تا آنجا که اتحاد را دراختلاف واختلاف را دراتحاد جستجو میکنند. تو گویی که ایشان اتفاق دارند بر اینکه اتفاق ندارند و اختلاف ندارند بر اینکه اتفاق ندارند بزعم من بچنین قومی زعامت و رهبری کاریست مشکل و دشوار.

بیانات سیّد در چند مطلب

دلها وقتی به صفایی میگراید که از کلورت و لوث توهمات پاك ساخته شود. زیرا لوح خرد اگر با زنگار سوء عقاید آلوده شود، هرآئینه پرده، کلفتی بین عقل و حقیقت حایل گردیده و انسان را از کشف حقایق نفس الامری بدور نگه میدارد حتی که بعضاً خرافات بر عقل طاری شده و کار را بجایی میرساند که بر عقل قبول هر توهمی و ایقان هر مظنه را آسان میگرداند و چندان پرده بالای حقایق آویخته میشود که هیچ امیدی بدریده شدن آن نمیرود. مزید بر آن توهم نفس را بوحشت قرین و بخطر مواجه میگرداند. شخص متوهم همواره ناتوان است واین قبیل اشخاص همیشه دیده میشوند که زندگی شان با تشویش واضطراب همراه است. از بال زدن مرغان و حرکت چارپایان شگون بد میگیرند، از وزش باد ناآرام میشوند و از درخشیدن برق و غریدن رعد از جا می جهند. از چیزهای میترسند که بهیچ وجه نمیتوان آن را از عوامل وحشت نامید.

سعادت و نیك بختی ها از چنین اشخاص فاصله، زیادی داشته و در زندگی همواره چون صیدی بدام فریبگران بند می مانند. برای نجات از این مصیبت ها یگانه راه اینست که انسان بخدا پناه ببرد و از او راه، نجات جوید. چونکه یك خداپرست میداند این الوهیت است که در تبدیل و تغییر کائنات دستی دارد و درآفرینش کائنات و همه موجودات او قدیر و تواناست و از جانب اوست طرح هر گمانی در انسان و جماد خواه از عالم علیا باشد یا عالم سفلی.

بعبارت روشنتر او تأثیر مستقیمی در کائنات دارد؛ خواه به منفعت آدمی تمام شود و خواه بمضرت آن که عزت و ذلت رسیدن بعطایا و محروم شدن از نعمتها همه از جانب اوست.

موضوع دوم اینست که ملتها عادتاً بیك زندگانی مرفه علاقمند بوده و برای رسیدن باین مطلوب همه تلاش بخرج میدهند؛ به نحویکه هر یك از آنها ذات خود را لایق هر گونه مراتب کمال انسانی و فضایل معنوی میدانند. لهذا هیچ یك از افراد همان ملت باین عقیده نمیباشند که آنها فطرتاً ناقص خلق شده و استعداد ادراك کمالات را ندارند و به پست ترین مراتب موجودات قرار دارند. پس همه اعم از شرقی و غربی، سیاه و سفید، دارا و نادار در خلقت مساوی بوده و این شرایط است نظر به تغییراتی که از لحاظ تربیه به افراد آن وارد میکند با هم متمایز دیده میشوند.

اعتبار خلق بیـــدل در لبـــاس افتـــاده است
ورنه یکسان است خون درپیکر طاؤوس و زاغ

سوم اعتقاد مردم باید مبتنی بر دلایل قوی، براهین روشن و منطق سازگار باشد نه روی ادعای خشك و بی مفهوم. در عقیدهء تقلید کورکورانه از پدران ممدوح نیست چه اگر بناء باشد که آدمی اعتقاد خود را بدون ارائه دلایل قابل قبول به مبداء محکم کند و آن مبداء هم ضعیف و قابل اتکاء نباشد مسلماً نتایج آن جز گمراهی چیز دیگری نمی باشد.

گوستالوبون دانشمند فرانسوی مؤلف تاریخ تمدن اروپا به ارتباط این موضوع مینویسد:

بزرگترین عواملیکه اروپا را جانب انکشافات سوق داده ظهور طایفهء در آن خاك پهناور بود که عقیده داشتند آزاد ساختن اندیشه از تقلیدهای کورکورانه و احیای حس اتکاء بخود و طلب حقیقت و معرفت میتواند انسان ها را بر مدارج تکامل و عالی برساند.

چهارم: طایفهء موجودند که تربیت فرزندان مردم را بعهده دارند، کارهای پرمشقتی را انجام میدهند. هدف شان تربیت روح، تهذیب نفس و رشد ملکات نفسانی است که بنای جوامع سالم و صالح بر زحمت کشی های آنان

استواری دارد. ملتهای که فاقد چنین گروه های تعلیمی و تربیتی هستند از ادنای محاسن و مزایای زندگی بهره گرفته نمیتوانند و همواره در بحبوحه، رنج و محرومیت های اجتماعی و اقتصادی زندگی میکنند.

نظر جمال الدین در دین آینده

سید محمد توفیق یکی از متصوفین گفته است. باری بسید جمال الدین افغانی گفتم:

«شما ماهیت دین آینده را که سعادت بشری را تضمین کند چه تفسیر میکنید؟»

در جوابم این آیت را خواند:

ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین [۱] من آمن بالله و الیوم الآخر وعمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لاخوف علیهم و لاهم یحزنون»

ترجمه: هرآئینه آنانیکه ایمان آورده اند و آنانیکه یهود شده و نصاری و صابیان هستند هر که از ایشان بخدا و روز رستاخیز ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند پس ایشان را ثواب است نزد پروردگار شان و نیست ترسی برای شان و نه اندوهگین شوندگان هستند.

سید رشید رضاء علیه الرحمه گفته است که من این مسئله را از بکری شنیدم. سیّد بوی گفته بود این آیت را بر هرم جیزه نقش کنید تا آینده تفسیر آن معلوم گردد.

---

۱ - صابئین فرقه هستند که از هر دین آنچه را خوب می پنداشتند اختیار میکردند. ابراهیم (ع) را قبول داشتند، فرشتگان را می پرستیدند، زبور را تلاوت میکردند و سوی کعبه نماز میگذاردند.

مذهب فلسفی و مشرب تصوفی سیّد جمال الدین

(بقلم علامه صلاح الدین «سلجوقی»)

سید جمالْ الدین بدامن اصیلترین خانوادهء از روی مجد و سیادت تولد یافت. ویرا در قهرمانی و رزم آرایی سرگذشت عجیبی است. سلاح داران با چنین پیشوایی اصلاً از قرن ها به اینطرف مواجه نشده اند. از شهامتی که داشت با مغل ذریعه کارد و بدون اینکه احساس اندوه و خستگی نماید داخل نبرد شد. به عزم وی فتوری نیامد و به هزیمت میلانی نشان نداد.

وی به استعمار غرب درحالیکه چون سیل العرم میخروشید و قارهء آسیایی و افریقایی را از بیخ و بن برکنده و سرزمین هند را که مشتمل بر «۸۰۰» ملیون نفوس (۱) بود غلام خویشتن قرار داده بود، در عنفوان جوانی برخورد کرد. در دوران کودکی سیّد حدیثی و افسانهء که آدمی را ساعتی مشغول نگهدارد جز حدیث جانخراش انگلیس در افغانستان و مقاومت سرسختانهء آنان در مقابل انگلیسها نشنید. حادثه ایکه برای شکست لشکریان استعمار و شکست صف دشمن یك نفر از افغانان در محاذ چندین تن از دشمنان قد علم کرده بودند چنانچه از قشونیکه به (۲۰) هزار نفر بالغ میشد جز داکتر (برایدن) کس دیگری باقی نماند.

---

۱ - این احصائیه مربوط به دورانیست که قارهء بزرگ هند به دو کشور مستقل هند و پاکستان تقسیم نشده بود؛ ولی قرار احصائیهء جدید (۱۹۹۹م) تنها نفوس هند بیك ملیارد نفر رسیده است. (مترجم)

میدان کارزار از کابل تا کنر مسقط الرأس سیّد افغانی از پیکر استعمارجویان و جا ماندگان پر و مشحون بود. سیّد نسباً از سلاله‌ء پیغمبر بود و این ذات بزرگواری به جهاد و آزمودگی خویشتن شهرت بسزایی دارد. ذاتیکه آتش محبت، وطندوستی و دیانت پروری در دل وی زبانه میکشد و شهرت شایانی در حفظ سنن و اخلاق رسالت پناهی دارد. او از محیطی که روحانیت عالی داشت و منازل آن پر از خون و باروت بود دو چیز الهام گرفت.

نخست لاعلاج ترین دردها و کشنده ترین بیماریها و آفتها در عالم اسلامی فروتن بودن مسلمانان در مقابل غیر خداوند است و بیگانگان با سرنوشت شان و اراده‌ء شان، اقتصادیات و دیانت آنان بازی نمایند. و خود را در برابر استعماریکه همه را ذلیل و مضمحل میسازد و خوار و شکسته بدانند.

دوم - برای معالجه‌ء این بیماری که شرق را ضعیف و ناتوان ساخته دارویی وجود دارد که کشف آن از طرف مردمان افغانی صورت گرفته و بار بار از تجربه گذشته است. بیخبر نمانند که او ایمان بخدا و تمسك بمبادی بزرگ و مثل علیای دینی و اخلاقیست و آراستن شخص خود را به فضایل خودگذری، پاکدامنی و شجاعت و پابندی در حصول فرامین خداوندیست. به عباره‌ء دیگر وحدت در تفکر، عقیده ها، دردها و امیال میباشد.

و این موضوع را که گفتیم در مرکز شخصیت منظومه‌ء او حیثیت اولین هسته ایرا دارد. در شناخت شخصیت منظومه رأیهاست. در نظر (هیدفلید) و بسیاری از دانشمندان شخصیت منظومه مشابه ذره و یا بمشابه منظومه‌ء شمسی است که دارای مرکز بوده و مرکزیت آن را پروتون یا آفتاب تشکیل میدهد. الکترونات، اقمار و یا ستارگان در اطراف آن مرکز به گردش میباشند. هسته‌ء نخستین در شخصیت سیّد کشور اسلامی وحفظ موقف آن بود و از همین جهت سیاست در بنیان زندگی او حیثیت ستون فقرات را داشت و قبله آمالش گفته میشد. در نظر او دانش فراوان، ادب بلندپایه، فلسفه‌ء عمیقی که خداوند برایش بخشیده بود یك امر طفیلی و ثانوی بود که مانند سیارات و الکترون ها در اطراف شخصیت مرکزی او (سیاست) دوران داشت.

محیط علمی وی که از آغاز قرن (۱۹م) تا روزگار سیّد خراسان (افغانستان) و پشتونستان شمال هند گفته شده یك کانون علمی بود و برای آموختن علوم حکمت و فلسفه از همه سرزمینهای اسلامی آنجا رو می آوردند. خاصتاً در فلسفه و منطق و علم کلام مرجع خاص و عام شده بود که امثال شیخ جونفوری، میر زاهد هروی، ملامحب الله بهاری، قاضی مبارك، مولوی حمیدالله، مولوی حبیب الله قندهاری، قاضی بشد کنری، حافظ دراز پیشاوری و مجاهد بزرگ نجم الدین (رح)، ملای سنبت و ملافیروز را پرورد و تقریباً پنج تن از شخصیتهای که اخیراً ذکر یافت از معاصرین سیّد بشمار میروند.

دو قرون سه گانه اخیر در راهء آموزش علوم تغییر فاحشی رخ داد که علم کلام آمیخته با فلسفه و فلسفه مخلوط با تصوف (وحدت وجودی) و وحدت وجودی یکجا با ادب تدریس میگردید و این رسمی بود که در آن سرزمینها رواج داشت و بدیار عربی سابقهء ندارد. ابن سینا این اسلوب درسی را در اخیر کتاب خود که مشهور به اشارات است قید کرده؛ جلال الدین دوانی، شیخ شهاب الدین سهروردی، ملای صدرا، محمود جونفوری و بسیاری از آنان میتود مذکور را در تدریس بکار می بستند که بلاشك همهء آنها دانشمندان، فلاسفه، متصوفین، ادیبان و کلام دانان بودند.

سید جمال الدین در ابتدای جوانی خود چون هر تحصیلگر افغانی از آن دسته بود یعنی علوم دینی تصوف، فلسفه و اخلاق را بیاموخت و تحصیلات خود را بر کاملترین وجهی تمام گردانید. شنیده بودم که سیّد نزد علی قاضی بشد و حافظ دراز و حبیب الله قندهاری که تا کنون نظیر ایشان در سرزمینهای اسلامی در کلیهء علوم خاصتاً در علوم منطق و فلسفه دیده نشده شاگردی کرده است. علاوه بر آن سیّد درتحصیل دانشها چندان حرصی داشته که رسید بمراحلی از مراحل دیگر علوم، بدون اینکه از طلبش متقاعد شود. بلکه در راهء اکتساب علومیکه مدرسه های فکری (سیاست، فلسفه و علوم نوین) در آن رهنمونی میکرد سعی فراوانی بخرج داده است.

چیزیکه مایهء اعجاب شده و بلکه آن را معجزه دانست آنست که سیّد بروحیه و حقیقت درسهای که ذکرش رفت با آنکه تا آندم بنیاد مدارس مذکور در شرق و غرب تهداب گذاری نشده بود وقوف کامل داشت. مترجمین و کتابهای ترجمه شدهء هم وجود نداشتند تا شاگردان مدارس را بمسایلی که آموخته میشد حاجت روایی میکردند.

مباحثی را که سیّد در دانشگاه ها می آموخت یا از آفاق الهام میگرفت یا در کتب مطالعه می نمود (سید در مطالعه چندان حرص و اهتمام داشت که شبها را بروز میرسانید) همه را در محور امور اجتماعی و سیاسی بگردش می انداخت. عادت فلاسفهء پیشین هم بهمین ترتیب بود. چه آندسته از فلاسفه اخلاق دانهایی بودند که پرده از روی اخلاق فرد و جمعیت بر میداشتند و ما ایشان را حکماء می نامیم. فرق بارزی بین حکیم (Philosopher) و عالم (Scientist) وجود دارد؛ زیرا بعضی از دانشوران مخصوصاً دسته ایکه عالم علوم طبیعی و بیالوژی بودند قصد تطبیق فلسفه اجتماعی را به آن علوم داشتند. مانندیکه (سپنسر) علم اخلاق را بر تنازع للبقاء انتخاب طبیعی یا بقای موجود صالحتری تطبیق میکرد یا مثلیکه (روزبزج) اخلاق را به نظام اتمی تطبیق میداد.

نزد فیلسوف جمال الدین مسایل اجتماعی به اندازهء مورد اندیشه و تفکر بود خواست که ویرا معیار برای درك امور طبیعی گرداند. مثلاً چنیکه درکتاب محاضرهء خود (الرد علی الدهریین) باین بحث وارد میشود جسم مرکب از سه چیز (متر، فورس، انتلجانس) یا ماده، قوه وادراك است میگوید:

«بعد از این از ایشان خواهم پرسید که چگونه هر جز از اجزاء درحالیکه از مقاصد سایر اجزاء خبری نداشتند یکدیگر خود را مطلع ساختند و بکدامین اسبابی هر یك از اجزاء آندیگر خود را بمطالبی فهماند که راز آن آشکارا نبود یا کدام پارلمان و مجلس سنایی برای دادن مشوره تشکیل یافت که آن آفرینش

شگفت آور و عالی ترکیبی را بوجود آورد و از کجا آن اجزاء درحالیکه به تخم گنجشکی جا دارد می فهمد که بالضرور در شکل پرنده‌ء که از عادت وی دانه خوردن و پریدن است تبارز میکند و برای آنکه نیازمند زندگی است احتیاج به جاغور و منقار دارد؟ و اگر آن جزء در تخم شاهینی قرار گیرد پس از کجا میداند که روزی بصورت مرغی محشور شده، بخوردن گوشت حیوانی دست می یابد؟ در چنین حالی ویرا گزیر از داشتن پنجه و چنگالی نیست تا به دان بصیدی حمله نموده شکارش کند و پوستش بدرد و گوشت وی بخورد. و این ردیست که به نکوترین عبارتی بیان شده. ردیست که برفع اشتباهات فکری می پردازد و حجتی است که شکل اجتماعی در آن داده شده. وی آفرینش را بصورت مجلس پارلمان وسنا تصویر کرده درحالیکه نظام اجتماعی جز به این دو صورت نمیتواند بصورت دیگری تمثیل شود.»

گرچه اساس تعلیمهای سیّد جمال الدین چنانچه که بمدارس شرقی امروز معمولست بر بنیاد تعالیم حکیم یونانی ارسطاطالیس گذاشته شده. باز هم سیّد در بعضی اوقات برای رد عقاید دهریان بر دأب ارسطو متشبث به تناهی ولایتناهی، جوهر و عرض و جزء لایتجزی میباشد و بسا اوقات در جمعیت دهریان بعین سلاحی که مکاتب نوین جهت الزام خصم بکار می برد وارد میگشت و این عطیه را بلاشک جز اینکه زاده نبوغ و عبقریت او دانست دیگر چی میتوان گفت؟ شخصیت کلامی سیّد مانند منظومه‌ء شمسی در نهایت انتظامی بود و همه حواس و مشاعرش در محور مرکز واحدی که عبارت از امور اجتماعی و یا (اشیای انسانی) است دور میخورد. نزد او غرض از علم اخلاق و هدف از سیاست بمفهومی که شیخ علی ابن مسکویه و جلال الدین رومی فکر مینمود (کمال) بود یا به اسلوبی بود که هیگل (Hegal) و اوگوست کونت (conte) بدان اشاره داشتند نه به اصولیکه (Lamark) و داروین بر آن معتقد بودند.

کمال عبارت از انکشاف روحی، پرورش غرایز و متخلق به اخلاق الله شدنست. سیّد با مراعات آن منظور مرد متصوفی بود و صوفیان را در آن مسئله یك نوع تناقض ظاهریست. چه کمال در ابتدای خود غایهء اخلاق است. متخلق به اخلاق الله شدن این مفهوم را افاده میکند که برای اخلاق غایتی نباشد یعنی (وظیفه را منحیث وظیفه احترام کردن و انجام دادن) و اگر ما نیك بنگریم اینجا در واقع تناقض وجود ندارد چه صوفی جز طلب دیدار خداوندی و تقرب بذات بهت الهی از مکافات و پاداشها هیچ انتظاری ندارد و این در ذات خود غایه است و از غایت غایتی متصور نیست. زیرا اتحاد شعور با ذات واجب الوجود که هدف صوفی قرار دارد عین کمال است و غایتی هم وجود ندارد چه صوفی از سلوك خود هدفی جزء تخلق به اخلاق الله شدن که ویرا غایتی نباشد منظوری از اهداف دنیوی و اخروی ندارد. آفریدگاری خداوند به جهتی است که او آفریدگارست نه از وجوه دیگری.

و دیگر از عجائبات سیّد در اینست که وی باسلوب درسی دانشگاه های فکری، اجتماعی، طبیعی اروپا که در خلال قرون (۱۷-۱۸) رواج داشت آشنایی داشت و بروحیه و جوهر کلیه مفاهیم مدارس امروز نیز مطلع بود. او مضمون های طبیعی، بیالوژی، تاریخ طبیعی جدید نشو و ارتقا را درس میداد و بر مسایلیکه در مکتب های سیاسی (دیموکراسی، سوسیالستی و مسیحیت) درس داده میشد اگهی کافی داشت. جرح و تعدیل، رد و انتقاد او در مسایل به اثر تفکر اجتماعی او بود که دین، وی را آموخت. عقل رهبری کرد و کمال آدمیت بدان قیادت نمود. مثلاً میگفت وقتیکه اعتقاد کنیم انسان مجزا از روح خداوندیست این عقیده در وجود ما یك نوع بزرگی و شرافت را خلق میکند و به بزرگی فطری و عظمت آفرینش مان دلالت می نماید و ما را به پایگاه بلند از کمال طبیعی، جمال و حسن و صورت بالا میبرد و اگر اعتقاد کنیم که از نسل شادیها هستیم جز اینکه یك پرنسیب نادرستی و حماقت آمیزی را پیروی کنیم و در قطار بهایم قرار بگیریم دیگر چی راهی باقی می ماند؟

سید عین دلایلی را که داروین برای اثبات عقیدهء خود بکار برده بود و او برای اثبات ادعای خود چنین استدلال میکند:

درست است اگر بریدن دم سگان جنگی در جزیرهء مدغاسکر سبب برای تولید سگهای بیدمی در آندیار باشد پس چرا این واقعه در اقوام سامی که فرزندان خویشتن را از هزاران سال به اینطرف ختنه میکنند تکرار نمیشود. یعنی نوزادان شان جز تعداد ناچیزی مختون دیده نشده است.

سید دیانتاً موحد بود و در سیاست همه را به اتحاد و اتفاق دعوت میکرد. بناء بر عقیده ایکه بوجود خداوندی داشت خدایکه اصل آفرینش منبع ادراك و مصدر اراده ها از نظر او شناخته شده بین اجزاء کائنات رابطه قایم می نمود و چون این موضوع از معتقدات تصوفی سیّد بود بهمین جهت وی در بین روح و جسم ماده و معنی وبین نظام های طبیعی و اخلاقی بوجود رابطه اعتراف داشت. بناءً صوفی بناء بر طریقه (وحدّت وجودی) که خود سیّد هم طی آن مقام میکرد بکسی اطلاق میشود که وجود حقیقی اشیاء را در ذات خداوند، ماده و قوه و ادراکات را درصفت وی می بیند. کائنات را مرآت برای وجود خدا و همه اجزای آفرینش را مظاهری برای صفات وی میداند. لذا بمثلی که سپونزا عقیده داشت از قدرت خداوند ایجاد کائنات و از دانش وی خلق مشاعر را میشناسد.

این بود اساس تصوفی سیّد که او آنرا درافغانستان کسب داشت. ازآغاز قرن (٦) به اینطرف مدرسهء مذهبی ومشربی که مسمی (بعرفان) میشد در افغانستان شمال هند و جنوب فارس عرض وجود کرد که بمفهوم کلمه (اشراق) بسیار نزدیکی داشت. با گذشت شیخ سهروردی مدارس بدو بخش تقسیم گردید. نخست مدرسهء مشائیان (Peri patetic) که بر پایهء استدلال منطقی و استقرایی ارسطالیسی تهداب گذاری شده و مستند بر تفکر خالص میباشد.

دیگر مدرسهء اشراقیان است که قلب را با مغز و عقل را با حدس و الهام همسنگ میدانند و محبت را حقیت وظیفه می شناسند. کلیهء دانش بالخاصه علم کلام نزد آنان مجموعهء از حافظهء عقل، تصوف منطق و اخلاق است. فرقیکه بین اشراق و عرفان وجود دارد آنست که اشراق در جانب علمی و عرفان به جهه اخلاقی آن مشرب استعمال میگردد.

و این موضوع از تصوف (وحدت وجودی) مفکورهء م دموکراسی را که دین اسلام آنرا موید میداند تقویه میکرد. اهل کلام از فکر هیولی و صورت که مذهب ارسطو و نظریه اتم که مقوله ذیمقراطیس بود معنی نگفته اند و من از بسیار کسان شنیدم که حکایه میکردند سید گاه گاهی باین ابیات شاعر صوفی مشرب عراقی زمزمه می نمود:

نخستین باده کاندر جام کردند زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سر خویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند؟

شیخ محمود شبستری میگوید:

کلمهء (اَنَا الحَقْ) را که حسین منصور حلاج آن را بزبان آورد کشف مطلقی از اسرار بود، ورنه چه کسی را جرأت آن بود که (اَنَا الحَقْ) میگفت جز اینکه ذات حق را در آن دخالتی باشد؟ پس از فحوای کلام شیخ شبستری بر می آید ذاتیکه کلمهء (اَنَا الحَقْ) را گفته ذات واجب الوجود است. منصور که جز شخص فنا شده در حق چیز دیگری نبود و اصلاً هم گویندهء او نبود.

و آندو بیتی که ذکر یافت و سید جمال الدین از دل فریفتهء وی بود از بالاترین مقام تصوف الهام گرفته و این اثبات میکند که سید گذشته از داشتن محیط علمی و عرفانی، اشراقی صاحب اطلاع عمیقی در تصوف نیز بوده است و همچنین از سید مرویست که او میخواست مسئله تثلیث را که مسیحیان به آن قایل بودند از روی نظریه (وحدت الوجودی) حل نماید. همچنانکه سقراط

خیر، حق و جمال را سه مظهر برای یك حقیقت میدانست. وی نیز اراده داشت که بگوید تثلیثی را که مسیحیان معتقد شده اند در واقع مظاهر سه گانه برای حقیقت یگانه میباشد نه بقسمی که آنها فکر می نمایند. و از اینجا معلوم میشود که سیّد اراده داشته وحدت را بین مسلمین و مسیحیان توسع بخشد که از آغاز اسلام در بین ایشان یك نوع مهربانی، تعاون و تساند دیده شده.

سید مدرسه بناء ننهاد و کتابی هم ننوشت و گفت و شنیدهای که از او باقی مانده زادهء ضرورت های ناگهانی و ارتجالی بوده که سیّد به ایجاد وی مبادرت ورزیده است.

سید در واقع سقراط زمان خود بود، سقراط جنبشهای فکری در مشرق زمین بود. گذشته از آن سیّد مرد تجددپسند، انقلابی، ناآرام و پشتیبان کلیه جنبشها و انقلابها و تجددخواهی ها بود و از شجیع ترین مردمان زمان خود بشمار میرفت. (مارتین لوثر) و (کارلائل) ویرا یك زاهد دلاوری میخوانند اما سیّد در حقیقت یك فیلسوف مبارز و شجاعت مندی بود و از صفات برجسته وی این بود که فکر تقلید را نداشت و همیشه در شکستن سدهای تقلید مجاهدت میورزید.

نخستین علت نبوغ وی این بود همچنانکه پیوسته مطالعه داشت با گوش شنوای خود به تمیز هر چیز می پرداخت. سیّد بعد از آنکه علوم اسلامی و علومیکه در شرق تدریس میشد کاملاً فرا گرفت بصورت نمونه از تعلیم و تربیهء غرب وقوف حاصل نمود و هر وقتی با بحثی برخورد میکرد فوری آن را در دیگ (خرد، الهام، کمال) خویشتن که بر سه پایه استوار بود میگداخت با حذف زواید آنچه که بهواخواهان و علاقمندان نافع بود میگرفت و بکار می بست. اما این بحث را به نقل سخنان چندی از سیّد که در محاضرهء خود (الرد علی الدهریین) تیده کرده خاتمه میدهیم و عقیده دارم این جور کلمات جز از دل و دماغ فیلسوف، بزرگ و صوفی باصفا نمی خیزد و ترشح نمیکند.

«...عقل صیقل ایمان است. آنکه عقل ندارد از ایمان کامل برخوردار نیست. روزانه به دو نوع مسئله بر میخوریم: یکی آنکه عقل بکنه و حقیقت آن نمیرسد اما از اثرات آن آدمی میتواند چیزی استنباط کند دیگر از محالات است که عقول بدرك آن عاجز. مطلب نخستین از مباحثیست که عقل به آن آشنایی دارد و بوجود وی اعتراف می کند؛ اما مبحث دومی از جولانگاهٔ خرد دور میباشد و هیچ تصمیمی از تصامیم عقلی در آن نمیتواند راه پیدا کند. و من در دقایقی که این کلمات را رویهم میگذارم ششم حصهٔ عمر خود را گذشته می بینم. من در اواخر روزگار سیّد زاده شده و خوشی ام از این ناحیه است که جنبشها و تحرکها را از آغاز شعور خود بتزاید می بینم.

هرگاهیکه بشکرانهٔ الهی می پردازیم باید ازسیّد که بنیان گذار جنبشها ونهضتهای امروزیست سپاسگزاری کنیم. یك ربع ازعصر سیّد نگذشت افغانستان تکانی بخود داده و استقلال خویشتن را دوباره بدست آورد وبه اجرای اصلاحاتی دست زد که خود را نیازمند آن میدانست. بعد آن ترقیات شگفت انگیزی در تمام نواحی شرق بظهور رسید که خیلی امیدوار کننده است. شکی نیست که بین مسلمانان، پیشقراولان نظامی امثال صلاح الدین ایوبی و سلطان محمود غزنوی وجود داشتند اما در طبقهٔ دانشمندان، فلاسفه و متفکرین بسیار کم و بلکه بسیار نایاب است که مشابه سیّد جمال الدین افغانی یافت شود.



و من جز او کسی را نمی شناسم که بفکر درستکاری و اصلاح [illegible] و به ترمیم خرابی ها بپردازد و هیچ چیز را عاطل نگذارد.

آری! او نخستین عمارت گریست که به تجدید و ترمیم پرستشگاه ها[illegible] پردازد و اولین پیشوای دینی و روحانیت میباشد که با ازاله لغزشها و اشتباهات و حل نقاضتها، محو خرافات و بدعتها که چون غباری روی مبانی دین لنگر انداخته قیام نموده و ما را به جهش و حرکت جانب مثل علیا دعوت

می نماید و ما و برادران مانرا در سایه، گرانبار دین و پرتو اخلاق و رابطه خلل ناپذیر حبل اللّه (دین خدا) زیر یك پرچم اسلامی بدون هیچگونه تفریقی جمع میکند.

«پایان»



